

بررسی تطبیقی آخرت‌شناسی اسلامی و زرتشتی

سید مجتبی آقایی

اشاره

پژوهش‌های تطبیقی دربارهٔ دو دین اسلام و زرتشت، کاری است بیش و کم، بر زمین مانده. گفته‌های جانب‌دارانه و حکم‌های کلی‌گویانه، البته بسیارند؛ اما بیشتر، متأسفانه، ریشه به نارواداری‌ها و برتری‌جویی‌ها می‌رسانند تا این اصل بدیهی که همهٔ ادیان، باری، شاخه‌هایی رُسته بر یک بُن‌اند. نیز، از سویی دیگر، افراط در همسان‌نگاری دین زرتشت با ادیان سامی، در چنین پژوهش‌هایی نقشی ویران‌گر ایفا کرده است.^(۱) از همین‌رو، در نوشتار حاضر کوشش کرده‌ام تا پژوهش در آخرت‌شناسی اسلامی و زرتشتی، برکنار از افراط‌ها و تفریط‌های مرسوم بماند. هدف بررسی و مقایسهٔ بی‌طرفانهٔ ساختارها و اجزای دو آخرت‌شناخت مذکور است؛ و امیدوارم که این کار را با احترام به منطق درونی هر یک، انجام داده باشم.

تأکید می‌کنم که مخاطب را اساساً، خوانندهٔ مسلمان فرض کرده‌ام. از همین‌رو، توصیف‌های مربوط به آخرت‌شناسی زرتشتی را با بسط بیشتری آورده‌ام. امیدوارم که این بسط بیشتر، به جانبداری تعبیر نشود. نیز، باید یادآوری کنم که از استناد به تفسیرهای عرفانی یا رازورزانه دربارهٔ مفاهیم مطرح در آخرت‌شناسی دو دین اسلام و زرتشت، پرهیز کرده و دامنهٔ این نوشتار را به مقایسهٔ متون دینی، محدود خواسته‌ام. با این وصف، باور دارم که دستاورد این نوشتار می‌تواند به عنوان گامی برای ورود به چنان تفسیرهای لازمی، مورد استفاده قرار گیرد.

۱. ازل و سانحه ازلی

آنچه در رستاخیز روی می دهد، واکنشی است به چیزی که در ازل رخ داده بود؛ یا بهت است بگوییم، در همان هنگامی که ازل «آغاز» گشت، رستاخیز هم «پدیدار» شد. از ایر منظر، بر گزاف نیست اگر بگوییم که رستاخیز، گرچه در آینده رخ خواهد داد، اما، باری خود رویدادی ازلی است. از همین رو، به عنوان یک مقدمه، بازگفت و مقایسه روایت ه دو دین از ازل و رویداد ازلی، ضرورت دارد:

۱.۱. کلیات: ادیان، اغلب، از یک روزگار ازل، از یک هنگام بی آغاز، سخن می گویند روزگار یا هنگامی که در آن، زمان، جریان نداشت؛ روزگار یا هنگامی که گویا، نخست قرار بود که تا «ابد» ادامه پیدا کند؛ اما یک رخداد مترقب یا نامترقب، گسستی در هنجای آن هستی ازلی پدیدار کرد. این رخداد که دیگر آن را «سانحه ازلی» می خوانیم چوناً یک نقطه عطف، سبب شد تا آن برقراری آرمانی ازلی دچار وقفه شود؛ زمان گذرا به جریان افتد؛ و زندگی دشوار این جهانی، به ناگزیر، پدیدار گردد. به دیگر سخن، سانحه ازلی همان واقعه ای است که باری، «متأسفانه آن روز در ازل رخ داد» و در نتیجه «بدبختانه امروز گرفتار پی آمدهای آن هستیم».

روایت های مردمان و اقوام درباره چستی و چگونگی این سانحه ازلی گوناگون اند این گوناگونی، در جای خود، تابعی است از چگونگی فرهنگ ها و بُن باورهای آن مردما و اقوام؛ که هر یک به فراخور حال، آن سانحه را به گونه ای متفاوت بازگفته اند. برای مثلاً گاه آن را نتیجه سرپیچی از یک امر الاهی دانسته اند؛ و گاه دستاورد بدخواهی موجود خبیث؛ و گاه حتی نتیجه یک واقعه پوچ، مانند پیش افتادن پیام آور میرایی بر پیام آور نامیرایی. اما به هر روی، می اندیشند که در نتیجه رویدادی از این دست بود که روزگاری خوش ازلی از میان رفت (الیاده ۱۳۷۹، ۹۳-۹۵) و زندگی گذرای زمینی چهره خود را به انسان نمایاند.^(۲)

از سویی دیگر، می توان گفت که «پایان دوران»، تا پیش از سانحه ازلی، در چشم انداز بود هستی و از جمله، آدمی، اگر تا آن هنگام پا به عرصه وجود نهاده بود، وجود نداشت و البته نمی توانست وجود داشته باشد؛ چون دورانی در کار نبود که آغاز و پایانی داشته باشد. معنای این سخن آن است که سانحه ازلی با ایجاد یک گسست در هنجار هستی

«دوران» را پدیدار ساخت که دیگر در ازای آغاز آن، واقعه‌ای در پایان، منتظر است. این واقعه منتظر، معاد یا رستاخیز خوانده می‌شود.

۱.۲. سانحهٔ ازلی اسلامی: روایت اسلامی، برای ما، بیش و کم، حکایتی آشنا است. در این روایت،^(۳) چنین می‌نماید که زمین و آسمان و همهٔ جهان مادی، در روزگار ازل و پیش از وقوع «سانحهٔ ازلی»، به دست «الله»، یگانه فرمانروا و مالکِ عالم،^(۴) خلق شده بود^(۵) که او عزم خود را در خلقتِ یک «خَلِيفَةَ اللَّهِ» بر روی زمین، آشکار کرد و به رغم مخالفتِ ملائک،^(۶) پیکر آدم را از گِلِ خلق نمود و از روح خود در آن دمید.^(۷)

«سانحهٔ ازلی» اسلامی، مقارن با خلقتِ انسان رخ داد؛ چه یکی از مقرینِ بارگاهِ الهی، به نام ابلیس، امر «الله» در سجده بر آدم را برتافت^(۸) و با تکبر، برتر بودنِ کیفیتِ خلقتِ خود (از آتش)^(۹) را به رخ کشید.^(۱۰) در برابر، «الله»، او را به کفرِ این گردنکشی بیرون راند و لعنتش کرد.^(۱۱) ابلیس، اما، همچنان بر راه نادرستی که پیش گرفته بود استواری داشت. پس، از «الله»، تا رستاخیز انسان‌ها (يَوْمَ يُبْعَثُونَ) مهلت خواست و چون درخواستش اجابت شد، «الله» را عامل اغوای خود دانست و به تلافی، عزم خود در گمراه کردنِ همهٔ انسان‌ها را آشکار کرد.^(۱۲) «الله»، در برابر، عهد کرد که جهنم را از ابلیس و پیروان او لبریز کند^(۱۳) و آنگاه آدم و همسرش را در «باغ» (=الْجَنَّة) جای داد و آنان را از وسوسه‌های ابلیس برحذر داشت و هشدارشان داد تا مبادا از درخت ممنوع بخورند.^(۱۴) با این وصف، ابلیس در وسوسهٔ آدم و حوا موفق شد. آنان از درخت ممنوع خوردند و ناگهان، برهنگی خود را دریافتند^(۱۵) و ... الخ.

این گونه «سانحهٔ ازلی» در روایت اسلامی در تکبر و طغیان در برابر «امر الهی» متجلی می‌گردد که بر طبق آن، نخست ابلیس فرمان «الله» در سجده کردن به آدم را برتافت و سپس آدم و حوا را به سرپیچی از او اغوا کرد. در نتیجهٔ این تکبر و طغیان بود که «دوران» آغاز شد، زمان به حرکت درآمد و حیاتی زیست‌شناختی در زمین، برای انسان، رقم خورد.^(۱۶) روایت اسلامی، زمانی را که این «دوران» تداوم خواهد داشت، مدت معینی می‌داند که از آن، تنها و تنها «الله» آگاه است؛^(۱۷) دورانی که عاقبت با «بازگشت به سوی خدا» پایان خواهد یافت.^(۱۸)

۱.۳. سانحهٔ ازلی زرتشتی: روزگارِ ازلی در روایت زرتشتی، هنگام بی‌آغازی است که در آن تنها دو مینوی ازلی، یعنی اهوره‌مزدا (سَرورِ دانا) و اهریمن (مینوی شریر)، یکی

در روشنی و دیگری در تاریکی، وجود داشتند و در مرز میان آنها تهیگی یا خلو بود. این دو، در مرز، یکدیگر را محدود یا کرانه‌مند کرده و در سوی دیگر، هر دو بیکران بودند.^(۱۹) اهوره‌مزدا بسیار دانا و همه‌آگاه بود. او از هستی اهریمن خبر داشت و می‌دانست که عاقبت بر روشنایی یورش خواهد آورد. او حتی از پیش آگاه بود که اهریمن چگونه و با چه افزاری این یورش را به انجام خواهد رسانید؛ از این رو، با آفرینش چهار مینوی،^(۲۰) ابزار لازم برای نبرد با اهریمن را پیشاپیش فراهم آورد.^(۲۱)

پیشینی اهوره‌مزدا، دربارهٔ تازش اهریمن درست بود. چه پس از گذشت سه هزار سال، اهریمن به مرز روشنایی آمد و چون جهان آفریدهٔ اهوره‌مزدا را دید، از روی رشک و حسد، خواست که آن را فروگیرد و نابود کند؛^(۲۲) اما خویش را ناتوان دید. پس به ژرفای تاریکی خود بازگشت و به سهم خود، افزار آراست: او شمار بسیار زیادی «دیو» را به صورت مینوی - که هر یک ما به ازای یکی از آفریده‌های نیک اهوره‌مزدا هستند - آفرید.^(۲۳) آنگاه، در پایان سه هزار سال، دوباره به مرز روشنان آمد و اهوره‌مزدا را به نابودی تهدید کرد.^(۲۴) در این هنگام، اهوره‌مزدا که فرجام کار را بد خوبی می‌دانست، نخست چونان خیرخواهان، به اهریمن پیشنهاد آشتی داد، البته به این شرط که او اهوره‌مزدا و آفریدگانش را ستایش و یاری کند. اما اهریمن با خیره‌سری و با تصور درماندگی اهوره‌مزدا این را نپذیرفت.^(۲۵) پس اهوره‌مزدا، که با دانش و خرد کامل خود نیک می‌دانست که اگر زمان نبرد محدود نشود، تهدیدهای اهریمن مؤثر خواهد افتاد و آفرینش پاک او برای همیشه آلوده به تاریکی خواهد گردید، به اهریمن پیشنهاد کرد که زمان نبرد میان آن دو، محدود و معین باشد. اهریمن از روی جهل و غفلت ذاتی خود، این پیشنهاد را پذیرفت و این‌گونه، از کار افتادگی و نابودی خویش ر قطع کرد.^(۲۶)

آنگاه، پس از استواری پیمانی مبنی بر محدودیت دوران نبرد، اهوره‌مزدا با خوانندگی دعای «اَهَوَئَر»^(۲۷) فرجام پیروزی خویش و از کار افتادگی اهریمن و نابودی همهٔ دیوان در پایان دورهٔ نبرد را به او نشان داد. با این کار، اهریمن از فرط ناامیدی، برای مدت سه هزار سال، گیج و بی‌حس شد و به جهان تاریکی باز افتاد.^(۲۸) در این فرصت سه هزار ساله، اهوره‌مزدا به آفرینش جهان مادی یا گیتی پرداخت^(۲۹) تا عرصهٔ محدود و مناسبی برای نبرد با اهریمن را، پیشاپیش مهیا کرده باشد.^(۳۰)

در برابر، دیوان و بدکاران بیکار نشستند و اهریمن را به بیرون آمدن از بهت زدگی و بیهوشی ترغیب کردند. اما اهریمن به سببِ هراس از برترین آفریدهٔ اهوره‌مزدا، یعنی «کیومرث» (=نخستین انسان)، همچنان در ژرفای تاریکی، سست افتاده بود تا بالاخره با تشویق و دلگرمی یکی از آفریده‌های خود به نام «جَهی»، اهریمن از جا برخاست^(۳۱) و با همهٔ نیروهای دیوی، آمادهٔ مقابله با جهانِ روشن گردید. این گونه، نازش ویرانگر اهریمن - که توانایی آفرینش مادی نداشت - آغاز شد^(۳۲). آغاز شد^(۳۳) و «سانحهٔ ازلی» منتظر زرتشتی به منصفهٔ ظهور رسید.

در برابر این نازش، نیروهای مینوی که هر یک همستاری در آفریده‌های پلید اهریمن دارند، به مقابله با اهریمن و دیوان پرداختند که این امر، شرح مفصلی در روایت زرتشتی دارد. به طور خلاصه، ایزدانِ مینوی با اهریمن و آفریده‌های او به مدت نود شبانه‌روز جنگیدند تا آنها را به ستوه آورده و به دوزخ افکندند. این ایزدان در عین حال، باروی آسمان را ساختند تا اهریمن و دیوان نتوانند در آن رخنه کرده و از گیتی خارج شوند؛^(۳۴) و این گونه، دو مینوی آغازین، اهوره‌مزدا و اهریمن، «حیات» و «نازندگی» را بنیاد نهادند. بنیادی که تا پایانِ «دوران»، تداوم خواهد داشت. (پسنه ۴:۳۰)

روایت زرتشتی، در ادامه، برخلاف روایت اسلامی، طرحی کلی از رخداد‌های آتی جهان تا پایانِ معلوم آن در آخرِ هزارهٔ دوازدهم ترسیم می‌کند که در نهایت به ظهور موعودِ فرجامین، شکست همهٔ بدی‌ها و پلیدی‌ها، و رستاخیزی به نام «فرشگرد» منتهی خواهد شد.^(۳۵)

۱.۴. بررسی و مقایسهٔ دو سانحهٔ ازلی: هنجار آرمانی در روایت اسلامی، جهانی است که با تمام اجزاء و آفریده‌هایش، به حمد و تسبیحِ «الله» مشغولند و در آن از «نافرمانی» در برابر امر او هیچ اثری دیده نمی‌شود.^(۳۶) در برابر، روایت زرتشتی از هنگامی ازلی سخن می‌گوید که نیکی و بدی، برکنار از یکدیگر بود و در جهانِ حالتِ «آمیختگی» وجود نداشت. هر یک از دو روایت نقل می‌کنند که هنجار ازلی یا آرمانی، در نتیجهٔ سانحه‌ای که رخ داد، دچار گسست شد. ماهیت این سانحه در هر دو روایت، نسبت عکس با ماهیت هنجار ازلی توصیف شده در هر یک دارد: روایت اسلامی سانحهٔ «عصیان بر امرِ الاهی» را آغازگرِ فاجعه می‌شمارد؛ در حالیکه روایت زرتشتی «آمیختگی نیک و بد» را سرمنشأ همهٔ ناخوشایندی‌ها می‌داند.

نیز، در هر دو روایت اسلامی و زرتشتی، رفتار بر خلافِ جهتی که سانحهٔ ازلی به هستی تحمیل کرده است، تکلیفِ انسان در عرصهٔ زندگی زمینی را مشخص می‌کند: آنچه «الله» از انسان می‌خواهد، این است که جهان را - که به حق و نه بیهوده یا از روی لعب خلق شده - ^(۳۷) به طور مشخص، عرصهٔ «آزمونِ الهی» بداند. ^(۳۸) این آزمونی است که در آن، هر کسی که (بار دیگر) از گام‌های شیطان پیروی کند، به لعنت و عذاب ابدی دچار خواهد شد. ^(۳۹) به دیگر سخن، تکلیفِ انسان در روایت اسلامی این است که «الله» را عبادت کند ^(۴۰) و از تکرار ماهویِ «گناهِ ازلی»، که همانا عصیان در برابر خدای یکتا است، پرهیزد. ^(۴۱)

در برابر، در روایت زرتشتی، انسان زیرمجموعه‌ای از گیتی‌ای است که خود، از اساس، برای مبارزه با اهریمن آفریده شده است. ^(۴۲) این روایت، در میان همهٔ آفریده‌ها، نقش انسان را - به عنوان برترین آفریدگان گیتی - ^(۴۳) برجسته‌تر از همه می‌داند و حضور اهریمن در گیتی را دقیقاً به او ربط می‌دهد ^(۴۴) و در نتیجه اصرار می‌ورزد که اگر هر یک از آدمیان، اهریمن را از تن خویش برانند، او از جهان نیست و نابود می‌شود. ^(۴۵) این گونه، وقتی که مردم به مبارزه با مظاهر اهریمن در درون خود پردازند و روان خود را تا آخرین حد ممکن، «یزدانی» کنند، ^(۴۶) ایزدان مینوی هم که «تمایلی ناگسستنی دارند در اینکه همواره به تندی برای یآوری جهانیان فرارسند»، به یاری آنان برمی‌خیزند ^(۴۷) و این‌گونه، به فرجام، گیتی به بهشت برین خواهد پیوست. ^(۴۸)

از طرف دیگر، روایت زرتشتی تصریح می‌کند که اهوره مزدا، گیتی را به عنوان عرصهٔ محدودی آفرید که سانحهٔ ازلی و آثارش در آن محصور شده‌اند. این برکناریِ مدبرانهٔ جهان روحانی یا مینوی، از دست‌اندازیِ آثار «سانحهٔ ازلی» را می‌توان در ماجرای هبوط انسان در روایت اسلامی هم مشاهده کرد. چه، در هر دو، زمین و زندگی زمینی، عرصهٔ کوچکی از تمام هستی - و دارای کیفیتی متفاوت با جهان روحانی یا مینوی - است که در آن، فاجعهٔ «سانحهٔ ازلی»، با تدبیر الهی، به واقع، «محصور» می‌شود.

۲. سرنوشتِ جهان

در هر دو روایت اسلامی و زرتشتی، فرارسیدنِ هنگامه‌ای پیش‌بینی شده است که در آن، «سانحهٔ ازلی»، در سطحی کیهانی و با واقعه‌ای شگرف - و البته متناسب با کیفیتِ آن

سانحه - پاسخ داده شده یا با تعبیری دقیق‌تر به «پایان» می‌رسد. این واقعه شگرف، در آموزه‌های زرتشتی، «فَرَشْگَرْدُ» و در باورهای اسلامی، «مَعاد» نام دارد:

۲۰۱. فرشگرد: بنا به باور زرتشتی، «فرجام جهان مادی، رسیدن به آن حد از فرساختگی است که جهان آفرین برایش رقم زده است: سرکوب مطلق اهریمن و نیک‌فرجامی همه آفریده‌ها در آفرینش‌ای نو». (دین‌کرد سوم، ۲، ۳۹) به دیگر سخن، همه آفریده‌های مادی، از ابتدای آفرینش، آهنگی ذاتی برای بازگشت به دوران نیامیخته آغازین داشته و دارند. (۴۹) این روند با اصطلاح فرشگرد بیان می‌شود.

به واقع، فرشگرد (=نوسازی، عالی‌سازی)، نقطه اوج روندی است که از همان ابتدای آفرینش، شروع شده و در درون آن وجود داشته است. در این‌روند، نیروهای نیک پیوسته در جدال با نیروی شر، گام به گام، پیش می‌روند تا عاقبت در پایان دوران دوازده هزارساله، خوبی و راستی و پاکی بر بدی و دروغ و پلیدی، چیره می‌شود. در این هنگام، زمان گذرا به پایان می‌رسد و همه اجزای گیتی، همچون هنگام ازل (یا روزگار پیش از «سانحه ازل»)، از هرگونه بدی و شرارت، زوده می‌گردد. (۵۰)

باید دانست که «تغییری که در هستی پایان جهان رخ می‌دهد، سرشت گیتی را دگرگون نمی‌سازد؛ و فقط آنچه در هستی گیتی‌ای باعث ناخشنودی است، تغییر می‌کند، اما تجربه‌های گوارا، تأثیر خود را از دست نمی‌دهند. برخلاف آنچه برخی پژوهندگان نتیجه گرفته‌اند، تعالی یا پالودگی گیتی در آخرالزمان، هیچ‌گونه نگرش منفی نسبت به لذت‌های زمینی در بر ندارد. در واقع، باید گفت که این هستی گیتی‌ای است که به هستی مینوی نزدیک‌تر می‌شود، بی آنکه گیتی بودن خود را از دست بدهد. از دیدگاه کیش زرتشتی، نمونه آرمانی هستی، چیزی است که به معنای واقعی کلمه، بهترین‌های هر دو جهان را با هم درآمیزد.» (شاکد، ۹۴)

این گونه، هر چه به پایان دوران نزدیک‌تر می‌شویم، روند فرشگردسازی شتاب بیشتری پیدا می‌کند و نشانه‌های آشکارتری را به نمایش می‌گذارد. اوج این‌روند، با ظهور موعودها یا سوشیانت‌های سه‌گانه، صورت‌بندی می‌شود که نخستین آنان، اوشیدر است که در آغاز هزاره دهم ظهور می‌کند و بخشی از پلیدی‌ها را نابود می‌کند. (۵۱) اما، در پایان هزاره اوشیدر، دیوی به نام ملکوس بر جهان می‌تازد و زمستانی با برف و تگرگ بی‌شمار پدید می‌آورد که بسیاری از مردم را نابود می‌کند. (بندش، ۱۴۲)

سپس در آغاز هزارهٔ یازدهم، اوشیدرماه ظهور می‌کند که او نیز بخشی از پلیدی‌ها را از میان برمی‌دارد. ^(۵۲) در پایان این هزاره، ضحاک، بند می‌گسلد و با نیرویی عظیم، سعی در نابودی آفریدگان می‌کند، اما دیگر نوبت به سومین و آخرین سوشیانت می‌رسد که فرجامین نبرد را برای نابودی دیوان و مظاهرِ بدی راهبری می‌کند. گرشاسپ، از مرگ و بی‌خودی برمی‌خیزد و ضحاک را مغلوب می‌کند و این‌گونه، مرحلهٔ نهاییِ فرشگرد، انگیزشِ تنِ مردگان توسط سوشیانت، آغاز می‌شود. (بندهش، ۱۴۲)

از سوی دیگر، در این هنگام، ایزدان و امشاسپندان وارد نبردی نهایی و همه‌جانبه با دیوانِ هم‌ستار خود می‌شوند و هر یک جداگانه، دشمنِ خویش را نابود می‌کنند. ^(۵۳) آنگاه، خدای بزرگ، در هیئت یک موبد، وارد کارزارِ گیتی می‌شود و بزرگ‌ترین مظاهر بدی و پلیدی را با خواندن دعای «اهونور»، از میان برمی‌دارد. ^(۵۴) سپس رود بزرگی از فلز گداخته پدیدار می‌شود که روان و تنِ تمامی انسان‌ها - چه گناهکار و چه پرهیزگار - را از هرگونه بدی، پاک می‌کند ^(۵۵) و با همان رود گداخته، بقیهٔ مظاهرِ حضور اهریمن در گیتی، مانند دوزخ، نابود می‌شود. ^(۵۶)

در نتیجه، رخداد عظیم فرشگرد، عاقبت، همهٔ پی‌آمدهای شومِ ناشی از تازش اهریمن به گیتی را «التیام» می‌بخشد و هر بدی و پلیدی را از میان می‌برد، چندان که بهشتِ برین و زمین به هم می‌پیوندند و عاقبت با پاک شدن گیتی و پیوستنِ آن به مینو، «دوران» به پایان می‌رسد. ^(۵۷)

۲.۲. معاد: پاسخ نهایی به «سانحهٔ ازلی» در باورهای اسلامی، واقعهٔ «معاد» است. «معاد»، از نظر لفظی، «بازگشت» معنا می‌دهد و در قرآن، ^(۵۸) به طور کلی، «بازگشت به خدا»، مورد نظر است ^(۵۹) که همچون سانحهٔ ازلی، به ناگهان حادث می‌شود. ^(۶۰)

آنچه در معاد رخ می‌دهد در دو بخش انجام می‌شود: از یک طرف، ساختار کنونیِ گیتی در فرآیندی شگرف و کوبنده متلاشی می‌شود و می‌توان گفت که به کیفیت هیولایی اولیه‌اش بازمی‌گردد ^(۶۱) و سپس با این مقدمه، به حساب اعمالِ انسان‌ها، از حیث ایفای به وظیفهٔ عبادت و بندگیِ «الله» رسیدگی می‌شود، تا کسانی که بر روی زمین فساد و عصیان کرده‌اند، از کسانی که نیکوکاری پیشه کرده و خود را به خدا تسلیم کرده‌اند، ^(۶۲) جدا شده و با رسیدگی به حساب‌شان، عدلِ الهی بر همهٔ آدمیان جاری شود. ^(۶۳)

۲.۳. مقایسهٔ معاد و فرشگرد: کمال مطلوب در روایت اسلامی، از میان رفتن هرگونه نافرمانی و عصیان‌گری در برابر امر الاهی است و در همین چارچوب، در پایان دوران، به اعمال نیک و بد انسان‌ها رسیدگی شده و به آنان، پاداش و کیفر داده می‌شود، در برابر، هدف از فرشگرد، از میان بردن هرگونه آمیختگی با بدی و ریم و پلیدی و پلشتی ناشی از تازش اهریمن، اعم از مادی و معنوی، برای بازگشت به همان پاکی اولیه و ازلی است. در نتیجه، معاد، هنگام «داوری» اعمال انسان‌ها، به معنای خاص کلمه است؛ در حالیکه در فرشگرد، هنگام پالایش همهٔ گیتی، در گستره‌ای عام است.

این تفاوت برجسته، بازتابی است از کیفیت «سانحهٔ ازلی» زرتشتی و اسلامی که یکی، همچون یک «حماسهٔ کیهانی» مطرح می‌شود و دیگری، در اندازهٔ یک «گناه ازلی»، به همین سبب است که در قرآن، همگام با دادن پاداش به مؤمنان و صالحان، سخن از هدم ساختار کتونی جهان مادی، به عنوان مقدمه‌ای برای «معاد» در میان است و سپس عذاب جاودانهٔ کافران و ستمگران؛ حال آنکه در آموزه‌های زرتشتی، «فرشگرد» در همهٔ سطوح مادی و معنوی، اصولاً سیمایی «التیام‌بخش» را به نمایش می‌گذارد که در آن، انسان به عنوان «جهان اصغر» و کیهان، به عنوان «جهان اکبر»،^(۶۴) هر دو، از هرگونه ریم و پلشتی پاک می‌شوند.

لازم به تأکید است که در روایت زرتشتی، رسیدگی به کارهای نیک و بد انسان‌ها، همچون روایت اسلامی، موکول به پایان دوران نیست؛ بلکه، چنان‌که بعدتر خواهیم دید، امر رسیدگی، بی‌درنگ، پس از جدا شدن روان از تن انجام می‌شود که در نتیجه، روان او روانهٔ بهشت یا دوزخ می‌گردد و سپس، در پایان دوران، همهٔ هستی و از جمله، هم جسم و هم روان آدمیان، به وسیلهٔ رودی از فلز گداخته، مورد «پالایش» قرار می‌گیرد تا هر چه بدی و پلیدی است، به تمامی، نابود شود.^(۶۵)

نیز، معاد در چشم‌انداز باورهای اسلامی امری است که در لحظه‌ای که تنها و تنها «الله» از آن آگاه است، رخ می‌دهد. لحظه‌ای که بنا به بیان قرآن، بسیار نزدیک است. از این حیث، می‌توان گفت که معاد، همچون سانحهٔ ازلی اسلامی، رخدادی نامترقب است که ناگهان، در چشم‌انداز آدمی، ظاهر می‌شود. برعکس، فرشگرد، همچون سانحهٔ ازلی زرتشتی، رویدادی مترقب است که در ذات آفرینش گیتی، سامان داده شده است.^(۶۶) صرف‌نظر از تفاوت‌های فوق، معاد و فرشگرد، شباهت‌هایی هم دارند که از جمله

می‌توان به نقش و وضعیت زمین اشاره کرد: در هر دو روایت اسلامی و زرتشتی، عرصه نبرد با پیامدهای شوم «سائحهٔ ازلی»، محدود به جهان مادی یا به تعبیری دیگر، محدود به زیر آسمان است.^(۶۷) یعنی، به سخن دقیق‌تر، رخداد‌های پایانی، بر روی زمین به عنوان کانون یا مرکز جهان مادی رقم می‌خورند؛ در نتیجه، با توجه به محوریت انسان در آن نبرد، معاد یا فرسگرد هم‌گرچه هر یک، بیش و کم، دامنه‌هایی کیهانی دارند، اما وقایعی هستند که با مرکزیت زمین رخ می‌دهند.^(۶۸)

۳. انسان و مرگ

فرجام انسان، با پدیدهٔ مرگ یا جدایی روح و روان از جسم و تن آغاز می‌شود و سپس، با پیوستن دوبارهٔ آنها، پی گرفته می‌شود. این واقعه و پیامدهای آن، بازتاب زیادی در متون دینی اسلامی و زرتشتی دارد.

۳.۱. مرگ در باور اسلامی: مرگ در روایت اسلامی، امری است گریزناپذیر که توسط «الله» برای همهٔ انسان‌ها، مقدر شده است.^(۶۹) بنا به این روایت، فرشتهٔ گماشته شده توسط «الله» (ملک الموت، عزرائیل)، میراندن انسان‌ها را با ستاندن روح از کالبد به انجام می‌رساند.^(۷۰) باور اسلامی تأکید دارد که سَکراتِ موتِ کافران، بس دشوار است و آن مؤمنان، نیگ آسان.^(۷۱)

۳.۲. مرگ در باور زرتشتی: مرگ در باور زرتشتی، نیز امری ناگزیر و قرین زندگی پس از تازش اهریمن است.^(۷۲) روایت زرتشتی مرگ انسان را همچون بیماری و پلیدی، پدیده‌ای می‌داند که ارمغان شوم تازش اهریمن است.^(۷۳) به دیگر سخن، این روایت، اهوره مزدا را از میراندن آفریده‌هایش برکنار می‌داند و آنان را در صورت عدم مداخلهٔ اهریمن، به خودی خود، بی‌مرگ می‌شمارد. یعنی، مرگ، در روایت زرتشتی، مانند هر پدیدهٔ بد و ناخوشایند دیگری، دستاورد اهریمن و تازش رشک‌ورزانهٔ او به گیتی است. این روایت، یکی از دیوهای آفریدهٔ اهریمن، به نام «اَسْتَوِیْهَاد» را عامل اجرای آن می‌داند.^(۷۴) و البته معتقد است که در نتیجهٔ دخالت دیوان در جدایی روان از تن، سَکراتِ مرگ برای هیچکسی، اعم از پرهیزگار و گناه‌کار، خوشایند نخواهد بود.^(۷۵)

۳.۳. مقایسهٔ مرگ در باور اسلامی و زرتشتی: مرگ، مظهر قدرت «الله» بر همهٔ مخلوقات است، اما در باور زرتشتی، مرگ، ابزار ویرانگری اهریمن به شمار می‌آید. از همین رو،

مرگ، با همه ناخوشایندی‌اش، در سخنانِ عارفانه اسلامی، جایگاه توانندی داشت و در آن زرتشتی، نه.

بر همین اساس است که در روایت اسلامی، سخن از یک «مرگ همگانی»، در آستانه معاد به میان می‌آید^(۷۶) در برابر، روایت زرتشتی، سخنی از «مرگ همگانی» به میان نمی‌آورد و هرگز از آن، به عنوان پدیده‌ای برای ابراز قدرت اهوره مزدا، یاد نمی‌کند. برعکس، این روایت می‌گوید که در آستانه رستاخیز، مردمان نامیرا می‌شوند.^(۷۷) بدون تردید این امر در چارچوب جهان‌بینی زرتشتی و روندی که به امحاء هرگونه پلیدی منتهی می‌شود، منطقی است؛ زیرا، هر چه به «پایان دوران» نزدیک‌تر می‌شویم، مظاهر بدی و از جمله مرگ، رفته رفته، از گیتی رخت برمی‌بندند.

۴. از مرگ تا رستاخیز

سرنوشت انسان در دوران میان مرگ زیست‌شناختی تا «پایان دوران»، در دو روایت اسلامی و زرتشتی، شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد:

۴.۱. دوره بینابینی اسلامی: در روایت اسلامی، گفته شده است که شخص در گذشته تا هنگامه معاد، در جهانی بینابینی به نام «برزخ» به سر می‌برد که حدفاصل میان مادیات و مجردات صرف است.^(۷۸) مفهوم برزخ در قرآن، به صراحتی که در روایات اسلامی وجود دارد، به کار نرفته است.^(۷۹) با این وصف، برخی آیات قرآنی اشاره کرده‌اند که پیش از برپایی رستاخیز، اموات از دستاورد اعمال خود بهره‌مند می‌شوند؛ چنان‌که صالحان شادمانند و گناه‌کاران به رنج.^(۸۰) این دسته از آیات هستند که به طور کلی، مؤید گفتارها و روایات اسلامی درباره جهان بینابینی پیش از معاد، یا برزخ، شمرده می‌شوند.^(۸۱)

باری، روایات اسلامی درباره برزخ بسیارند^(۸۲) و کیفیت آن را به صورت مبسوط شرح داده‌اند. برای مثال، آورده‌اند که وقتی جسد شخص در درون قبر نهاده شد، روح، به نزد آن بازمی‌گردد^(۸۳) و لذا، برخی از علمای شیعه، صراحتاً، قایل به زنده شدن شخص در این مرحله هستند که تا قیامت تداوم خواهد داشت. (سبحانی، ۱۹۲) از همین رو است که اغلب، «برزخ» را «عالم قبر» هم می‌نامند. (نظری منفرد، ۱۵۶-۱۵۷) نیز، در احادیث آمده است که از شخص درگذشته، در درون قبر، پرسش‌هایی می‌شود که اگر در پاسخ درست بگوید، به بهشت، بشارت داده شده و اگر پاسخ نادرست بگوید،

گرفتار عذاب می‌گردد. (۸۴) از همین‌رو، گفته‌اند که قبر «روضه‌ای است از روضه‌های بهشت یا حفره‌ای از حفره‌های جهنم» (مجلسی، ج ۶، ۲۱۴) و نیز، با استناد به برخی از آیات قرآن، صراحتاً، سخن از «بهشتِ برزخی» و «جهنمِ برزخی» به میان آورده‌اند که البته، شمه‌ای است از بهشت و جهنمِ اُخروی. (۸۵)

به هر حال، یکی از ویژگی‌های مهم برزخ، موضوع «تجسمِ اعمال» است، که گرچه آیاتِ قرآنی آن را به معاد ربط می‌دهند، (۸۶) اما در روایات اسلامی، این امر، مربوط به دوران برزخ دانسته یا به آن هم تسری داده شده است. این روایات آورده‌اند که سیمای این همدم، بسته به کردار و اعمالِ دنیایی انسان متفاوت خواهد بود، به گونه‌ای که عمل نیکِ نیکوکاران، به شکل «موجودی خوش‌چهره، خوش‌بو و خوش‌جامه»، نزدش می‌آید و عملِ بدِ بدکاران به شکل «موجودی زشت‌چهره، بدبو و کثیف‌جامه». برخی از دیگر روایات هم سخن از سه‌گانه «مال و فرزند و کردار» به میان می‌آورند. (۸۷)

۴.۲ دورهٔ بینابینی زرتشتی: آورده‌اند که روان، پس از درنگی سه روزه بر فرازِ تنِ مُرده، (۸۸) و در بامداد روز چهارم که آن را «سُتوش» می‌نامند، ابتدا با «دین» و کنشِ خود روبه‌رو می‌شود که اگر شخص نیکوکار بوده باشد، به صورت «گاوپیکری فریه و کنیزپیکری نیکوتن و بستان‌پیکری آباد» متجلی می‌شود؛ و اگر شخص بدکار بوده باشد به صورت «گاوپیکری نزار و کنیزپیکری سهمگین و بستان‌پیکری بی‌آب». (۸۹) سپس، روان را به ترازویی رهنمون می‌شوند که بر میانهٔ آن، «پلِ داوری» یا «پلِ چینوت» قرار دارد که اگر از آن به سلامت بگذرد به بهشت نایل می‌شود و اگر نه، به دوزخ سرنگون می‌گردد. (۹۰) این‌گونه، روانِ مردمان، در بهشت یا دوزخ خواهند بود تا «پایان دوران» و رخداد فرشگرد، فرا برسد.

۴.۳ مقایسهٔ دو دورهٔ بینابینی: در هر دو روایت، دورهٔ بینابینی، با ساختار برآمده از «سانحهٔ ازلی» هر یک، انطباق دارد: بنا به باور اسلامی، وجود جهانِ برزخی و بهشت و جهنمِ آن، منطقی می‌نماید؛ چه، نمی‌توان تصور کرد که در گذشتگان تا هنگامهٔ معاد، در حالی خنثی نسبت به نتیجهٔ اعمالِ خوب و بدشان، باقی بمانند.

از طرف دیگر، در روایت زرتشتی نیز دورهٔ بینابینی، بر وفقِ «سانحهٔ ازلی» است. چه، مطابق این روایت، اهریمن، قادر به آفرینش مادی و نیز، رخنه در جهان مینوی نیست و بنابراین، پاسخ به «سانحهٔ ازلی» آمیختگی، همان فرشگرد و عالی‌سازی گیتی است که

گفته آمد. اما در این میانه، سنجش کارهای نیک و بد انسان‌ها، امری جداگانه تلقی می‌شود. چه، اهریمن از راه لانه‌کردن در آفریده‌های گیتی و به ویژه انسان، در این جهان حضور دارد. به دیگر سخن، روانِ انسان، تنها قطعه‌ای از مینو است که اهریمن می‌تواند آن را آلوده سازد. در نتیجه، این قسمت از دستاوردِ تازشِ اهریمن، به گونه‌ای جداگانه پاسخ داده می‌شود. این پاسخ جداگانه، از طرفی دیگر، خود در آمدی ضروری است بر رخدادهای فرسنگرد. زیرا، چنان‌که خواهیم دید، دوزخ زرتشتی اساساً پدیده‌ای است موقت که در آن، عاقبت، روانِ گناه‌کاران از راه توبه و آگاهی، بر دیوانِ دوزخی غلبه خواهند کرد.

نیز، در هر دو روایت، دورهٔ بینابینی دوره‌ای موقتی است که رخدادهای آن، تنها بر مدار انسان رخ می‌دهد و جهان مادی یا گیتی، از آن همه، فارغ است^(۹۱) و در هر دو، روح و روانِ انسان‌های درگذشته، با مظاهر اعمالِ خود مواجه می‌شوند^(۹۲) و از پاداش و کیفر، بهره‌مند می‌گردند.

۵. برخاستنِ جسم

امکان به هم پیوستنِ اجزای پراکندهٔ کالبدِ مردگان و برخاستن و زنده شدنِ دوبارهٔ آنان، موضوع مهمی در آخرت‌شناسیِ دو دین اسلام و زرتشت است:

۵.۱. معاد جسمانی: در قرآن، آیات زیادی وجود دارد که محتوای هر یک، به قطعی بودنِ معاد جسمانی، تعبیر می‌شود.^(۹۳) بی‌گمان، باور به «حشرِ اموات» که در قرآن، مکرراً به آن تصریح شده است،^(۹۴) حکایت از قدرت‌نماییِ پروردگاری دارد که به رغم سانحهٔ تکبر و طغیان، بر انجام هر کاری تواناست.^(۹۵)

۵.۲. تنِ پسین: در چارچوبِ فرسنگرد، بازسازی و عالی‌سازی اجزای گیتی، و از جمله کالبدِ انسان‌ها، پاسخِ منطقی به «سانحهٔ ازلی» تازشِ اهریمن است.^(۹۶) به دیگر سخن، تنِ پسین در باور زرتشتی، امری طبیعی است؛ چه، بنا به باورهای زرتشتی، مرگ به معنای جدایشوندگیِ اجزای تن و پراکندگیِ آنهاست که خود دستاوردی از جمله دستاوردهای شومِ اهریمن به شمار می‌آید. بنابراین، در چارچوبِ تفکر زرتشتی کاملاً بدیهی است که در هنگامهٔ فرسنگرد که اهریمن و نیروهای اهریمنی ناکار خواهد شد، اجزای پراکندهٔ تنِ مردگان، بار دیگر به هم پیوندند.^(۹۷)

نکته مهم در باور زرتشتی این است که چون در فرجام جهان، با ناکار شدن اهریمن، دوره آمیختگی به پایان رسیده است، کالبدهایی که در فرشگرد بازآرایی می شوند، پاک و عاری از هرگونه بدی بوده و از نظر گوهر درونی با کالبدهای قبلی متفاوت خواهند بود. (۹۸)

۵.۳. مقایسه معاد جسمانی و تنِ پسین: شیوه استدلالی هر دو روایت اسلامی و زرتشتی درباره برانگیختن مردگان، بیش و کم مشابه است؛ از این رو که هر دو به آفرینش نخستین اشاره می کنند و اینکه زنده کردن مردگان، سخت تر از آن آفرینش نخستین نتواند بود. (۹۹)

از طرف دیگر، در باور اسلامی، تن آدمی، قطعه ای بس بی مقدار است که «الله»، بنا به مشیته که ملایک مقرب هم از آن بی خبرند، به آن شکل بخشید و از روح خود در آن دمید. از همین رو است که رستاخیز تن، در چارچوب تفکر اسلامی، نشانه و آیتی است از قدرت بی انتهای پروردگاری که بر انجام هر کار به ظاهر ناممکنی، البته بسیار تواناست. اما، در باور زرتشتی، رابطه میان تن و روان، در چارچوب آفرینش هدفمند، رابطه ای است بسیار نزدیک. آنچنان نزدیک که مرد واقعاً نیک، علاوه بر سلامت روان، لزوماً باید تندرست هم باشد. (۱۰۰) وانگهی، هدفی که موجب آفرینش انسان شد، تنها و تنها در بستری مادی یا گیتیانه، معنا و مفهوم پیدا می کند. در نتیجه، به تعبیری: «تن برای روان ضروری است؛ به همان اندازه که جامه برای تن ضرورت دارد؛ و اگر برای یک انسان، زشت است که عریان در میان مردمان حرکت کند، پس تا چه اندازه باید برای روان شرم آور باشد که مقابل خالق خود، بدون تن ظاهر شود؟ بنابراین، تنها شایسته است که روان، در واپسین روزها، ملبس به تنی زیبا و عالی به زندگانی جاودانی خود وارد شود». (زهر، ۴۵۵-۴۵۶) این گونه، گرچه در باور زرتشتی، روان، جوهره انسان انگاشته می شود، اما، تن، در همه حال، جامه ای ضروری برای آن محسوب می شود که تنها در برهه میان مرگ و فرشگرد، موقتاً، از آن جدا می شود. (۱۰۱)

تفاوت دیگر، این است که روایت زرتشتی، بنا به دغدغه ای که نسبت به «آمیختگی نیک و بد» دارد، تنِ پسین را عاری از حضور بدی های اهریمنی می داند و لذا، آن را از جنسی متفاوت محسوب می کند؛ در حالیکه در مجموعه باورهای اسلامی، چنین تمایزی به چشم نمی خورد.

۶. سنجش

در هر دو روایت اسلامی و زرتشتی، انسان در برابر کارهای خود در زندگی دنیوی خود مسئول است و لذا، در «پایان دوران»، رفتارهای خوب و بد هر انسانی، مورد سنجش قرار گیرد تا به فراخور حال، مشمول پاداش و کیفر شود.

۶.۱. کلیات: در هر دو روایت زرتشتی و اسلامی، آمده است که هر یک از کنش‌های کوچک و بزرگ انسان، بررسی شده و هر یک، متناسباً، پاداش و کیفر خواهد یافت. (۱۰۲)
 ۶.۲. ترازو: مهم‌ترین ابزار سنجش در هر دو روایت اسلامی و زرتشتی، به صورت «ترازو» مجسم می‌شود که در جای خود، مشهورترین نماد عدالت و نیز سنجش دادگرانه است. ترازو در عین حال، مظهر تعادل و بازگشت به وحدت نیز هست. (۱۰۳)

باری وسیله اصلی سنجش اعمال در قرآن، «میزان‌های عدل» (الْمَوَازِينَ الْقِسْطِ) نام دارد. (۱۰۴) بر اساس آیات قرآن، با این میزان‌ها یا ترازوها، وزن اعمال سنجیده می‌شود تا هر کسی که سبک عمل باشد (خَفَّتْ مَوَازِينُهُ)، روانه جهنم شود و هر کسی که اعمالش، سنگین باشد (ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ)، به بهشت برود. (۱۰۵)

در روایت زرتشتی، نیز، به صورت مشخص، سخن از ترازویی برای سنجش کارها در میان است که تصویر تجسمی مشخصی دارد و جای برپایی آن در پای کوه البرز است. (۱۰۶) بر این ترازو، ایزدی به نام «رشن» موکل است که دارای صفاتی چون «عادل» و نیز «مینوی راستی» (۱۰۷) است و محاسبه کارهای انسان را انجام می‌دهد. (۱۰۸) قابل ذکر است که ترازوی زرتشتی، دو کفه دارد و با آن، روان مردمان به گناه و کرفه، آمار می‌شود. (۱۰۹)
 ۶.۳. پل: پل نماد گذر مخاطره‌آمیز، از این سو به آن سو، از زمین به آسمان، از ناسوت به لاهوت است. در نتیجه، در باورهای بسیاری از اقوام و ملل، پل به عنوان «جایگاه آزمون الهی» دیده می‌شود. (۱۱۰) باور به این مفهوم، در آخرت‌شناخت اسلامی و زرتشتی هم وجود دارد که البته، اغلب و به اشتباه، در شمار «ابزار سنجش» محسوب می‌شود:

در روایات اسلامی، از «صراط الجحیم» یاد شده که در رستاخیز، همگان از آن عبور می‌کنند. مردم آن را در افواه خود، «پل صراط» می‌گویند؛ گرچه، قرآن بر تجسم آن به شکل پل تصریح ندارد. در قرآن واژه صراط، علاوه بر «صراط المستقیم»، (۱۱۱) تنها در یک مورد دیگر و به صورت «صراط الجحیم» به کار رفته است که در آن، جهنم را دارای

طریق و راهی می‌داند که ظالمان و مشرکان، آن را می‌پیمایند. (۱۱۲) موقعیت این «صراط»، بر روی جهنم یا بهتر است بگوییم که در درون آن است. چه، بر اساس برخی آیات، «عبور همهٔ مردمان از جهنم» حتمی شمرده شده است. (۱۱۳)

در برابر، در معادشناسی زرتشتی نیز، پل یا گذرگاه داوری که از آن با نام «پل چینوت» یاد می‌شود، اهمیتی به سزا دارد. زرتشت در «گاهان»، به کسانی که در زندگی، پیرو «منش نیک» هستند، وعده می‌دهد که از «گذرگاه داوری»، عبورشان خواهد داد و بدکاران را هشدار می‌دهد که هنگام نزدیک شدن به آن، دچار وحشت شده و «کنام دُروج» را نصیب خواهند برد. (۱۱۴)

به هر حال، در سنت زرتشتی، عقیده بر این است که سه روز پس از مرگ، روان پیش از آنکه در معرض داوری قرار گیرد، دربارهٔ زندگی اش به تفکر می‌پردازد. آنگاه، اندیشه‌ها، گفتارها و کردارهای نیک و بدش با ترازو سنجیده می‌شوند. اگر کفهٔ نیکی‌ها سنگینی کند، آنگاه دوشیزه‌یی زیبا، که نمودگارِ دین^(۱۱۵) شخص است، روانِ او را از روی پل - که به اندازهٔ پهنای تهِ نیزه فراخ می‌شود - به سوی بهشت هدایت می‌کند. اگر کفهٔ بدی‌ها سنگینی کند، آنگاه، عجوزه‌ای زشت‌رو، روانِ او را در حالتی ترسان و لرزان، به پل هدایت می‌کند؛ و پل در این هنگام چنان باریک می‌شود^(۱۱۶) که روان به ژرفای دوزخ سقوط می‌کند. (بند هش، ۱۳۰-۱۳۱)

۶.۴. مقایسهٔ سنجش در دو روایت زرتشتی و اسلامی: مهم‌ترین تفاوت، در هنگام انجام «سنجش»، در دو روایت اسلامی و زرتشتی است. زیرا، چنان‌که پیشتر گفته آمد، سنجش کارهای انسان‌ها، بی‌درنگ، پس از جدا شدنِ روان از تن، انجام می‌شود، در حالیکه در آن اسلامی، این کار موکول به پایان دوران است. این تفاوت، به روشنی با منطق حاکم بر «سانحهٔ ازلی» هر یک از دو روایت اسلامی و زرتشتی، منطبق است. چه، در محدودهٔ باور اسلامی، معیار اطاعتِ امرِ «الله» است و در نتیجه، به فرجام، باید اعمالِ انسان‌ها از این حیث سنجیده شود تا با عذابِ طغیان‌گران، پاسخی مطلوب به «سانحهٔ ازلی» داده شود. حال آنکه در روایت زرتشتی، این امر منطقی جداگانه دارد و چنان‌که پیشتر اشاره کردم، در آن، روانِ انسان، تنها قطعه‌ای از مینو است که اهریمن می‌تواند آن را آلوده سازد. در نتیجه، این قسمت مستقل از رخدادهای فرجامین، مورد سنجش قرار می‌گیرد و این امر، همچون مقدمه‌ای است بر فرسگرد.

از سویی دیگر، تفاوت دو ترازوی اسلامی و زرتشتی، در چارچوب مفهوم «سانحه ازلئ»، به آسانی قابل درک است: در روایت اسلامی، انسان، زیان‌کاری است که تنها با عمل صالح، می‌تواند مایه نجات خود را فراهم آورد؛ در حالیکه در روایت زرتشتی، انسان جزیی است از سلاح اهوره‌مزدا برای نبرد با اهریمن که باید در فرجام جهان، همچون همه آفریده‌های دیگر اهوره‌مزدا، از تمام بدی‌های جسمی و روحی، پالوده گردد و به همین جهت، باید گناهان او هم آمار شود. درست به همین دلیل است که در روایت زرتشتی، سخن از جایی به نام «هَمَسْتگان» در میان است که در آن، روانِ کسانی که ثواب و گناه‌شان به یک اندازه است، به سر می‌برند. (۱۱۷)

۷. جایگاه پاداش

تجسم جایگاه پاداش و نیز بیان نوع پاداش‌های اعطا شده به نیکان در آن، یکی از موضوعات مورد علاقهٔ دو روایت اسلامی و زرتشتی است:

۷.۱. جنت: جایگاه ابدی پاداش در قرآن، اغلب با مفهوم «باغ» (الْجَنَّةُ، جَنَّاتٌ، جَنَّاتُ الْفُؤَادِوس) با نهرهای آب جاری در زیر آن تجسم شده است (جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ). (۱۱۸) روایت اسلامی، اصرار دارد که جنت، هم اکنون وجود دارد. (۱۱۹) در قرآن، تصریحی بر مکان جنت وجود ندارد. اما از برخی از آیات قرآن نتیجه گرفته‌اند که جنت در قسمت بالاتر قرار دارد. (۱۲۰) همچنین، قرآن دربارهٔ طبقات جنت سخن خاصی ندارد؛ با این وصف به درها یا ابواب آن اشاره شده است. (۱۲۱) نیز، قرآن بر تعدد جنت‌ها و نیز درجاتی که مؤمنان در پیشگاه «الله» دارند، تصریح کرده است. (۱۲۲)

در مجموع، از این آیات برمی‌آید که جنت، مکانی همگن نیست و در آن، برخی مردم در مراتبی بالاتر به سر می‌برند. موضوع طبقات و درجات جنت، در احادیث اسلامی به صورت مبسوط مطرح شده است (مجلسی، ۸، ۷۱) در این باغ یا باغ‌ها، به پرهیزگاران، پاداش‌هایی ابدی داده می‌شود که قرآن، در بیان آنها، بیشتر از کیفیت‌های قابل لمس دنیایوی استفاده کرده است. (۱۲۳)

۷.۲. بهشت: مفهوم کلی جایگاه پاداش یا بهشت در گاهان، با انگاره‌هایی مانند «گرودمان» (یسنه ۵۱:۱۵ و یسنه ۵۰:۴ و یسنه ۴۵:۸)، «سرای منش نیک» (یسنه ۳۲:۱۵ و یسنه ۳۳:۴)، «سرای تو» (= اهوره) (یسنه ۴۸:۷) «فراترین سرای» (یسنه ۲۸:۴)،

«سرای فرزندگان» (یسنه ۲:۵۰) وجود دارد. نیز، در متون پهلوی تصریح شده است که بهشت، هم‌اکنون وجود دارد و در آسمان و در مکانی بالاتر از دوزخ، واقع شد، است. (۱۲۴) همچنین، بر وجود جایگاه‌های فروتر و برتر در جایگاه پاداش اشاره شد، است (۱۲۵) که اینجایگاه‌ها، در چهار طبقه صورت‌بندی شده‌اند که عبارت‌اند از ستاره‌پایه ماه‌پایه، خورشیدپایه و گرودمان. (۱۲۶) بنا به روایت زرتشتی، در این طبقات، «همه روان‌ها در بی رنجی، یکسان‌اند اما روشنی ایزدی را به اندازه نیک‌سرشتی [خود] گیرند و یکسان نیستند.» (زادسپرم، ۶۹)

به هر حال، ویژگی اصلی بهشت در روایت زرتشتی، «نور و روشنایی» است آورده‌اند که در سه طبقه نخست بهشت، روان‌پرهیزگاران، همچون ستاره و ماه و خورشید می‌درخشند؛ و «گرودمان» یا بهشت برین در این روایت، با ویژگی «روشنی بی‌پایان» (۱۲۷) توصیف شده است. (۱۲۸) نیز در متون پهلوی، از کیفیت‌های قابل لمس مادی، البته با توصیفی کم‌رنگ‌تر از قرآن، برای بیان نعمت‌های بهشتی بهره‌جسته شده است. (۱۲۹)

روایت زرتشتی، در عین حال، تصریح می‌کند که کیفیت آسانی و شادی و نیکی بهشتی به مراتب برتر از گیتی است. (۱۳۰) این بیان، بدون تردید، بر آمیخته نبودن شادی‌ها و نیکی‌های بهشتی با هرگونه بدی و پلیدی، ناظر است.

۷.۳. مقایسه جنت و بهشت: از آنچه در فوق گفته آمد، پر پیدا است که هر دو روایت اسلامی و زرتشتی، بر اساس بن‌باورها و کیفیت‌های زندگی مردم ایرانی و عرب، جایگاه عذاب و پاداش ابدی را به وجهی کاملاً نمادین توصیف کرده‌اند؛ و شکی نیست از این توصیف، عبرت و دلگرمی مردمان را چشم داشته‌اند. (۱۳۱) تفاوت اصلی که بر هم‌ماز بن‌باورها و کیفیت‌ها تکیه دارد، شیوه توصیف این جایگاه است که یکی آن را به شکل یک باغ پر از نعمت تجسم می‌کند و دیگری، آن را سرایی از نور بی‌کرانه.

۸. جایگاه عذاب

از جایگاه عذاب و مجازات‌های آن در قرآن و متون دینی زرتشتی، به فراوانی یاد شده است که در مجموع، تفاوت‌های زیادی را نشان می‌دهند:

۸.۱. جهنم: بنا به روایت اسلامی، جهنم اکنون نیز آماده است. (۱۳۲) قرآن از طبقات

جهنم، به صراحت سخن نگفته است، اما تأکید دارد که منافقین، در «دَرَکِ اَسْفَل» که پایین‌ترین بخش جهنم است، به سر می‌برند.^(۱۳۳) نیز، در قرآن، تصریحی دال بر مکان جهنم وجود ندارد. اما به درهای هفت‌گانه آن، تصریح کرده است.^(۱۳۴) در عین حال، جهنم در روایت اسلامی، اساساً، به صورت مکانی بسیار آتش‌ناک و سوزاننده تجسم می‌شود. یعنی آلت اصلی عذاب در جهنم، در درجه اول، آتش (نار) است^(۱۳۵) و از همین رو، اهل جهنم، اغلب، «أَصْحَابُ النَّارِ»^(۱۳۶) خوانده می‌شوند. البته، قرآن به ابزارهای دیگری هم برای عذاب اشاره کرده است که عنصر گرما و حرارت زیاد در اغلب آنها وجود دارد، مانند: «نوشیدن از چشمه‌ای داغ [و خوردن خار خشکی که نه فربه کند و نه گرسنگی را باز دارد]» (الغاشیه: ۷۵) «خوردن چرکابه» (الحاقه: ۳۶) و «آبی چرکین که آن را جرعه جرعه می‌نوشد و نمی‌تواند آن را فرو ببرد» (ابراهیم: ۱۷۱۶) و «آب جوشان» (النباء: ۲۵) «آبی چونان مس گداخته که چهره‌ها را بریان می‌کند.» (الکهف: ۲۹) «گرزهایی آهنین که بر سر کوبیده می‌شود» (الحج: ۲۱) و «تن‌پوش‌هایی از قطران» (ابراهیم: ۴۹-۵۱) و خوردن از «درختی که از زقوم است.» (الواقعه: ۵۶)

نیز، آیات قرآنی، تصریح و بلکه اصرار دارند که ستمگران و کافران برای همیشه در جهنم خواهند بود.^(۱۳۷) با این حال، برخی نویسندگان مسلمان با استناد به برخی از آیات قرآن،^(۱۳۸) سخن از امکان بخشش برخی از گناهان به میان آورده و تصریح کرده‌اند که «خلود در عذاب، ویژه کافران است.» (سبحانی، ۲۱۰-۲۱۱)

۸.۲. دوزخ: مفهوم کلی دوزخ در گاهان به صورت «کنام دروج» (یسنه ۱۱:۴۶ و یسنه ۱۱:۴۹)، «بدترین زندگی» (یسنه ۴:۳۰)، «کنام دیوکه از آن دین دُروندان است» (یسنه ۴:۴۹) وجود دارد. نیز در گاهان، عذاب دوزخی را به گونه «تیرگی ماندگار دیرپای و کورسویی و بانگ دریغایی» (یسنه ۲۰:۳۱) و «دریغ و درد در پایان زندگی» (یسنه ۳:۴۵) و «رنج» (یسنه ۷:۴۵) و «آنچه از بد، بدتر است» (یسنه ۶:۵۱) مجسم شده است.

به هر حال، روایت زرتشتی، جایگاه دوزخ را به طور مشخص در زیر زمین می‌داند.^(۱۳۹) نیز، روایت زرتشتی، درباره طبقات دوزخ، گزارش مشروحی ندارد، اما برخی منابع ذکر کرده‌اند که در آن، همچون بهشت، مراتب یا پایه‌هایی است که مردم را به نسبت آلودگی‌شان در آنها جای می‌دهند. (بهار، از: دین‌کرد مدن [۲۹۶] نیز، دوزخ، لزوماً یا همواره، جایی داغ و پرحرارت نیست و در آن، هیچ‌گاه از خود آتش برای عذاب

استفاده نمی‌شود، بلکه مهم‌ترین صفت آن، تاریکی^(۱۴۰) است.^(۱۴۱) عذاب‌های دوزخی پیش‌بینی شده در روایت زرتشتی، عبارت‌اند از: «بادِ سرد و گند، دریده یا جویده شدن توسط خرفستران، خوردن انواع ریم و پلیدی مانند مدفوع و خاک و خاکستر و دشتان، کنده شدن پوستِ سر، شکسته شدن اندام‌ها، گرسنگی و تشنگی شدید، لیسیدن تابه داغ، فرورفتن میخ چوبین بر چشم‌ها و ... الخ.» (بهار، [از: آرداویراف‌نامه، ۳۱۸-۳۲۷])
 پر واضح است که این عذاب‌ها و شکنجه‌ها، وجهی مادی دارند، حال آنکه بنا به روایت زرتشتی، «روان» در گذشته است که در دوزخ ساکن می‌شود. قطعه‌ای «دین‌کرد» می‌تواند رمز این موضوع را روشن کند: «روانِ تبه‌خویان در دوزخ، به سبب دست‌یازی دیوان بر روانِ آنان، گاه در کالبدِ کرم می‌دوند و گاه در کالبدِ وَرَغ و گاه در کالبدِ کژدم و گاه در کالبدِ مار و گاه در کالبدِ گربه و گاه در کالبدِ جهی [...]» (دین‌کرد، ۱، (۴۱))

در عین حال، باید توجه داشت که روایت زرتشتی تصریح می‌کند توصیف تجربه‌ای که انسان گناه‌کار، در دوزخ، از سر می‌گذراند، ممکن نیست؛ چه ادراک کنونی ما از بدی و رنج، بر جهان آمیخته از بدی و نیکی استوار است، حال آنکه در دوزخ، نوعی از بدی بر انسان عیان می‌شود که در آن هیچ‌گونه نیکی آمیخته‌ای وجود ندارد.^(۱۴۲)

نکته بسیار مهم اینکه در باور زرتشتی، «هیچ روانی به خاطر گناهانی که [...] مرتکب شده است، علی‌الابد مجازات نخواهد شد، [...] نه تنها اهریمن و دیوان که منشأ و سرچشمه بدی‌اند از بین خواهند رفت، بلکه اثرات بدی، یعنی عذاب و دردی را هم که دوزخیان تحمل می‌کنند، به پایان خواهد رسید.» (زرتشتی، ۱۳۷۵، ۴۹۹)^(۱۴۳) در واقع، روایت زرتشتی، اصولاً بر رستگاری همه مردمان و حتی دوزخیان در فرجام جهان اصرار می‌کند، چه بنا به این روایت، گناه‌ورزی مردمان زیر فشار تازش اهریمن است و لذا انتظار می‌رود که در فرجام جهان، با بازگشت به گوهر روشنایی خود، رستگار شوند.^(۱۴۴)

از همین رو، در برخی منابع زرتشتی آمده است که در همان دوزخ هم حضور بینش ایزدی، به دیوان اجازه نمی‌دهد که روانِ بدکاران را بمیرانند؛ و نیز پیاپی، پیام ایزدی، روانِ دوزخیان را به رهایی و نامیرایی امیدوار می‌کند.^(۱۴۵) بر همین اساس گفته شده است که انجام برخی کارها حتی می‌تواند روان یک غیرزرتشتی (= اک‌دین) را که کارهایش در زندگی با راست‌اندیشی و راست‌گفتاری و راست‌کرداری آمیختگی‌هایی داشته است، از عذاب رهایی بخشید.^(۱۴۶)

هم‌چنین، قابل ذکر است که در روایت زرتشتی سخن از دو گونه دوزخ در میان است: یکی دوزخ اول که تنها روان گناه‌کاران را پس از مرگ، در خود جای می‌دهد و دو دیگر، دوزخ دوم که پس از معاد جسمانی در هنگام فرسنگرد، به مدت سه روز، جسم و روان دُرَوَندان به آن افکنده می‌شود. از این دوزخ دوم، با نام «پادافره سه شبه» یاد می‌کنند. (۱۴۷)

طی این سه شب، مرگ‌ارزانانی چون ضحاک و افراسیاب، «پادافره [بدان] آیین تحمل کنند [که] هیچ مردم، تحمل نکند». (۱۴۸) نیز: «[گناه‌کار] مرگ‌ارزان [...] اگر پتت ناکرده [باشد] تا تن پسین در دوزخ [افتند] و در تن پسین، او را از دوزخ بیاورند و برای هر [گناه] مرگ‌ارزانی، یک‌بار سر [وی را] ببرند و [در] بار آخر، باز او را زنده کنند و پادافره گران سه شبه بنمایند.» (شایست ناشایست، ۹۶-۹۷)

از طرف دیگر، متناسب با مدتی که دُرَوَندان درگیر «پادافره سه شبه» هستند، جسم و روان پرهیزگاران به گردومان برده می‌شود که در آن، «سه شبانه‌روز، شادی بینند». (بند‌هش، ۱۴۶) آنگاه، پس از این مرحله، سپندارمذ، همچون یک مادر دلسوز، بخشایش همه آفریدگان را از اهوره‌مزدا درخواست می‌کند (۱۴۹) و چنین است که همه مردم از رود فلز گداخته عبور داده می‌شوند که پس از پاکسازی، همگان به گرودمان نایل می‌گردند.

۸.۳. مقایسه جهنم و دوزخ: برجسته‌ترین تفاوت ظاهری میان دوزخ و جهنم در عدم استفاده از آتش به عنوان ابزاری برای عذاب در دوزخ است. شکی نیست که این تفاوت، به دلیل تقدس آتش در باورهای زرتشتی است.

تفاوت دیگر در موضوع جاودانگی در عذاب است. جاودانگی دوزخ و عذاب آن، در باور زرتشتی، معنایی ندارد. چه، در چارچوب فرسنگرد، به عنوان رخدادی که عوارض ناشی از «سانحه ازل» را التیام می‌بخشد و جهان را به همان نیکی ازلی رهنمون می‌شود، وجود جایگاه ابدی عذاب، بی‌گمان، مایه نقص و نقض است. (۱۵۰)

در واقع، مبنای جاودانه نبودن عذاب در دوزخ زرتشتی، به واسطه بخشایش خداوندی نیست؛ بلکه این امر، جزئی است از طرح بزرگی اهوره‌مزدا برای نابودی هرگونه بدی و پلیدی. از همین‌روست که برخی از منابع زرتشتی، حتی، گفته‌اند که در نهایت، «ارواح دوزخیان و محبوسان، (از راه توبه) آنقدر قوی می‌شوند تا بر دیوان، فایق آیند». (زور ۱۳۷۵ [از: داستان دینیک]، ۵۰۷) صد البته، این گفته، هماهنگی شگرفی با

جایگاه اهریمن در روایت زرتشتی دارد؛ آنجا که می‌گوید: «اگر همگی مردم جهان، به باوری از بُنِ جان، به دینِ بهی رسند، اهریمن نیست و نابود خواهد شد؛ همهٔ آفریده‌های نیکو، به [نَهشی] تهی از پتیاره و [نَهشی] پاک و ناب و سرتاسر شادخواری خواهند رسید؛ [این است فرجام] داناییِ دینِ بهی.» (دین‌کرد سوم، ۲، ۲۳۵)

به دیگر سخن، جهنم در روایت اسلامی، پیامد منطقی «سانحهٔ ازلی» اسلامی است. جایی است که در آن، عصیان‌گران و کسانی که در برابر امرِ الهی، طغیان کرده‌اند، کیفر خود را می‌ستانند. در واقع، جهنم، ابزار انتقامِ «الله»، از کافران است. (۱۵۱) در برابر، دوزخ در روایت زرتشتی، آشکارا در چارچوب طرح بزرگِ اهوره‌مزدا در رویارویی «سانحهٔ ازلی» قرار می‌گیرد؛ و خود، به ابزاری برای نابودیِ بدی‌ها و پلیدی‌های ناشی از اهریمن، تبدیل می‌شود. (۱۵۲)

۹. موارد دیگر

علاوه بر آنچه تاکنون گفته آمد، در دو روایتِ آخرت‌شناختیِ اسلامی و زرتشتی، موارد دیگری هم وجود دارد که باید مورد مقایسه قرار گیرند:

۹.۱. شفاعت: یکی از دشوارترین مفاهیم مطرح در اسلام، امکانِ «شفاعت» و بخشایشِ گناه‌کاران است. آیات قرآنی درین باره، بر مفاهیم مختلفی ناظر هستند (۱۵۳) که تفسیر آنها، از حوصلهٔ این نوشتار و توانِ من، خارج است. تنها، می‌شاید به ذکر این نکته بسنده کنم که به باور بسیاری از علمای مسلمان، در روز قیامت، فرشتگان و صلحای امت، برخی گناه‌کاران را در پیشگاه خدا، مورد شفاعت قرار می‌دهد. (سبحانی، ۲۰۱-۲۰۶) به هر حال، امر شفاعت، بدون گمان، در چارچوب اندیشهٔ اسلامی دربارهٔ معاد می‌گنجد (۱۵۴) و با ساختار برآمده از سانحهٔ طغیان و گناه‌کاری سازگار است. در برابر، در سنت زرتشتی، هیچ اشاره‌ای به مفهوم شفاعت یا احتمال انجام آن در رستاخیز، نشده و بلکه، نمی‌توانست شد. چه، در چارچوب بازآرایی و بازسازی جهان یا فرشگرد، جایی برای مفهوم شفاعت، باقی نمی‌ماند.

۹.۲. کارکرد فرجامینِ موعود: موعود اسلامی دارای کارکرد آخرت‌شناسانهٔ خاصی نیست، به این معنا که در رخدادهای معادی، از آغاز تا فرجام آنها، نقشی خاص ایفا نمی‌کند. از او، حتی در پای «حوض کوثر» یا «صراط» هم نشانی نیست و نقش او در

برپایی جهان پر از عدل و داد، با وقوع معاد، پایان می‌پذیرد. تنها، در احادیث آمده است که ظهور موعود، به خودی خود، از علائم آخرالزمان است.

در برابر، سوشیانت در روایت زرتشتی دارای کارکرد آخرت‌شناختی برجسته‌ای است. او، در هنگامه فرسنگرد، طی پنجاه و هفت سال، همه مردگان از «کیومرث» تا آخرین انسان را از گور برمی‌انگیزاند و پس از جدا شدن نیکان از بدان مستحق مرگ‌ارزان، سوشیانت در نقش یک موبد، گاوی را قربانی می‌کند و از آن شربت جاودانگی را آماده می‌کند که هر یک از مردمان با نوشیدن آن شربت، جاودانه می‌شوند. سپس، هموست هرکسی را به مقتضای اعمالش پاداش نیک خواهد داد. (۱۵۵)

۹.۳. رجعت: برخلاف عموم علمای سنی مذهب، به باور اکثر علمای شیعه، عده‌ای از اهل ایمان و اهل کفر، در آخرالزمان، به این جهان بازخواهند گشت. در کتب روایی شیعی، احادیث زیادی درین باره نقل شده است (برای نمونه: مجلسی، ج ۵۳، ۱۳۶) و استدلال علمای شیعه هم بر نوعی استنباط کلامی از دو آیه ۸۳ و ۸۷ از سوره النمل (۱۵۶) استواری دارد که شرح آن از حوصله این نوشتار بیرون است (سبحانی، ۲۳۹-۲۴۲).

به نحوی قابل مقایسه، گونه‌ای باور به رجعت برخی از دین‌یاوران و پهلوانان در متون دینی زرتشتی نیز وجود دارد. از جمله، آورده‌اند که در پایان هزاره دهم، «پشوتن گشتاسپان» (=پشوتن، فرزند گشتاسپ شاه کیانی)، از سوی «گنگ‌دژ» و با یک صد و پنجاه مرد پرهیزگار، خروج می‌کند و رهبری مؤمنان را در نبرد با اهریمن به دست می‌گیرد؛ (۱۵۷) و نیز در هزاره «اوشیدرماه» که «ضحاک»، از بند رها خواهد شد، سوشیانت، مژده گرشاسب، پسر سام را برانگیزد تا ضحاک را به گرز، زند و گشدد. (۱۵۸)

۹.۴. کارنامه: در روایت قرآنی، سخن از «کتاب» یا نامه اعمالی در میان است که به هنگام سنجش فرجامین (و ظاهراً پیش از وزن کردن اعمال)، به دست هر انسانی داده می‌شود یا برگردن او آویخته می‌گردد. (۱۵۹) این کارنامه را در طول مدت زندگی دنیایی، فرشتگانی که بر این امر موکل بوده‌اند، نوشته‌اند (۱۶۰) و در روز قیامت، اگر نیکوکار باشد، از سمت راست و اگر بدکار باشد از پشت سر، به انسان داده خواهد شد. (۱۶۱) در برابر، روایت زرتشتی، فاقد مفهومی معادل با مکتوبی است که در آن، کارهای انسان‌ها، درج شده باشد. این فقدان یادآور تکیه دین زرتشت به سنت روایی شفاهی است در برابر اهمیت سنت روایی مکتوب در ادیان سامی. (۱۶۲)

به لحاظ تطبیقی می‌توان گفت که کارکردِ نامهٔ اعمال، معادل است با بوی خوش یا ناخوشی که درگذشتهٔ زرتشتی، پس از سه روز و هنگامی که برای «آمارِ روان» برده می‌شود، استشمام می‌کند.^(۱۶۳) از این منظر، در هر دو روایت اسلامی و زرتشتی، انسان، حتی قبل از مرحلهٔ سنجش با ترازو و عبور از پل داوری یا صراط، خواهد دانست که رستگار است یا نه.

۹.۵. اعراف و همستگان: روایت زرتشتی، از جایی به نام «همستگان» یاد می‌کند^(۱۶۴) که در آن، روانِ کسانی جای می‌گیرد که کارهای نیک و بدشان، برابر است.^(۱۶۵)

همستگان دارای نمونهٔ مشابهی در روایت اسلامی نیست. با این وصف، برخی از تعبیر از «اعراف» را می‌توان با آن، قابل مقایسه دانست. اعراف به معنای مکان مرتفعی در میان جنت و جهنم است^(۱۶۶) و بر اساس مجموعهٔ روایات اسلامی، چنین گفته‌اند که اصحاب اعراف، دو دسته‌اند: یکی «اولیاء و صلحا، پیامبر و آل او و اهلِ فضل می‌باشند و دستهٔ دوم، "کسانی هستند که نه دارای کارهای نیک‌اند و نه کار بدی انجام داده‌اند."» (نظری منفرد، ۲۴۳)

۹.۶. نفع صور، نشانه‌های آخرالزمان: بنا به آیات قرآن، در هنگامه‌ای که تنها خدا از آن آگاه است، در دو نوبت در «صور» دمیده خواهد شد که بار اول همهٔ جانداران آسمان و زمین، می‌میرند و بار دوم همه از نو زنده می‌شوند^(۱۶۷) و به این ترتیب، واقعهٔ قیامت به گونه‌ای کاملاً ناگهانی و نامترقب آغاز می‌شود. برعکس، در روایت زرتشتی، صرف نظر از اینکه فرشگرد در زمان معینی رخ می‌دهد، نشانه‌های آن نیز بر اساس اندیشهٔ محو تدریجیِ شرور از جهان، از پیش معلوم هستند.^(۱۶۸)

۱۰. رازِ نهفت

هر دو روایت آفرینش و رستاخیزِ اسلامی و زرتشتی، نیز، برای بازگویی «سانحهٔ ازلی» طراحی شده‌اند و نه برای بیان خود امرِ آفرینش و رستاخیز یا چگونگی آنها به صورت کما هو حقه. به دیگر سخن، «سانحهٔ ازلی» صرفاً رخدادی در درون داستانِ آفرینش و رستاخیز یا جزئی از اجزای آنها نیست، بلکه، در هر دو روایت، موضوع آغاز و پایانِ «سانحهٔ ازلی» حکایت اصلی‌ای است که سایر رخدادها، در واقع، برای بیان چگونگی وقوع آن، بازگو شده‌اند. این، نکته‌ای است بسیار آشکار و پیش چشم که البته، اغلب،

نادیده مانده است؛ با این وصف، نمونه‌هایی را یادآور می‌شوم: در روایت اسلامی، از همان ابتدای آفرینش انسان و هنگام عصبان ابلیس تا گناه‌کاری آدم و حوا، پیوسته به آینده‌ای که پس از آن گناه‌کاری رخ خواهد داد، ارجاع و دلالت می‌شود. بی‌تردید، این امر، در چارچوبی خارج از مقوله «سانحه‌ ازلی» فهم و قابل توجیه نیست؛ زیرا، تنها از منظر مرکزیت «سانحه‌ ازلی» است که این شیوه‌ روایی آینده‌نگرانه، نمودی منطقی و قابل درک خواهد داشت. (۱۶۹)

بر همین منوال، در روایت زرتشتی، می‌توان پرسید که اگر اهوره‌مزدا می‌توانست با خواندن دعای «اهونور» اهریمن را سست و بیهوش کند، چه دلیلی داشت که دست به آفرینش بزند و پا به پای آن، وارد حماسه‌ای کیهانی بشود؟ اما پُر واضح است که کل داستان آفرینش زرتشتی برای بازگویی «سانحه‌ ازلی» طراحی شده است و لذا در آن، اهوره‌مزدا، تنها یک‌بار از خواندن «اهونور» بهره می‌گیرد؛ چه، در غیر این صورت، البته که سانحه‌ای رخ نمی‌داد!

نتیجه بسیار مهمی که این‌گونه، به دست می‌آید اینکه روایت‌های مربوط به آغاز و پایان دوران، از آنجا که در ورای ظاهر صریح خود، در اصل، متضمن بیان شروع و پایان «سانحه‌ ازلی» هستند، وجهی نمادین دارند. چه، نماد یا سمبل، امری است که متضمن چیزی به جز ظاهر خود باشد (۱۷۰) و بر همین منوال، می‌توان گفت که بازگفت «سانحه‌ ازلی» هم در قیاس با اراده‌ پروردگار آفریننده همه چیز، به ناگزیر، امری نمادین است؛ چه، به تعبیر «الیاده»: «آنجا که ماهیت بس مهم، اما مرموز و واقعیت‌ غایی - که غایت قصوای انسان دینی است - به طرز مبهم و تیره و تار از ورای منشوری دیده می‌شود، جز با شیوه‌های نمادین (کنایی، استعاری) چگونه می‌توان از آن سخن گفت؟ در اینجا، زبان متعارف، نه از عهده تمامت پرسش و نه پاسخ برمی‌آید. بنابراین، زبان دینی، سرشار از تمثیل‌ها، استعارات، شعر، اعمال ویژه (شعائر) و حتی سکوت است [...] زیرا نماد، ما به ازای چیزی است غیر از خودش. انگشت اشاراتی است نمایان‌گر صبح حقیقت [...]». (الیاده ۱۳۷۲، ۹۸)

این‌گونه، بیهوده نیست که آن عالم زرتشتی، در بیان راز بزرگ آفرینش و رستاخیز، تصریح می‌کند: «رستاخیز کردن [در کنار] بنیاد شگفت و بزرگی [جهان] سامان داده شده است. پس، این در نظر آفریدگان نادان شگفت می‌نماید. هیچ‌یک از موجودات ناقص

گیتی و مینو، رازِ نهفتِ دادارِ نیکی دهش را ندانست، جز خود او که دانای کلِ پُر دانش بر همه چیز است». (شاکد ۱۳۸۱ | از: داتستان دینیک، (۵)

با در نظر داشتنِ این نکته مهم، خطرِ سهل‌انگاری در احاطه هرگونه انطباق یا تشابه ظاهری، به مقوله «وام‌گیری»، از میان خواهد رفت. چه، تشابه بسیاری از سمبول‌ها و نمادها، می‌تواند دستاورد ناگزیر یکسانیِ کارکرد مغز انسان‌ها باشد و نه لزوماً وام‌گیریِ یک قوم از قوم دیگر. چنین است که در پرتو آگاهی بر خصلتِ نمادین روایت‌ها، می‌توان از کمندِ ظواهر گذشت و هر روایت را بیانی خاص از «رازِ نهفتِ دادارِ نیکی دهش» دانست. این دریافت، صد البته، ما را از نارواداری‌ها و برتری‌جویی‌های رایج، در امان نگه می‌دارد. چه، بی‌گمان، هر یک بیانی هستند متناسب با کهن‌الگوها و بُن‌باورهایی که هر قوم به آنها خوی‌گرند.

اما چنین رازِ نهفتی را جز به مدد دریافت‌های عرفانی و تفسیرهای رازورزانه، چگونه می‌تواند بیان کرد؟ من در این نوشتار، البته که از بیانِ چنان دریافت‌ها و تفسیرهایی پرهیز کردم. چه، هدفم تنها مقایسهٔ نصوص دو دینِ اسلامی و زرتشتی در چارچوب آخرت‌شناسی بود؛ اما، سخت بی‌گمانم که تنها به مدد عرفان می‌توان پی برد که دو روایت مذکور، هر یک، بیانی نمادین از یک مفهوم واحد هستند.

پی‌نوشت‌ها

۱. این افراط، بیش از همه، از رویکرد ویژه اروپاییان به زرتشت‌شناسی، ناشی می‌شود. چه، با وقوع رنسانس، روشنفکران مخالف کلیسا، با علاقه‌مندی و هیجان، به دین زرتشت پرداخته و اصرار کردند که هر آنچه مسیح گفته، در اصل، ملهم یا برگرفته از آموزه‌های پیام‌آور کهن ایرانی بوده است. در برابر، معدودی سعی داشتند تا خلاف این باور را ثابت کنند و برای مثال، زرتشت را شاگرد یکی از انبیای یهودی معرفی می‌کردند. بی‌گمان، دستاورد این هر دو دسته، برای زرتشت‌پژوهی معاصر، به یک اندازه، مصیبت‌بار بوده است. زیرا، در بستر چنین پیش‌داوری‌های مبتنی بر خوی‌گری به ادیان سامی، واقعیت‌های دین زرتشت، به ناگزیر، در پرده‌ای از حرف‌ها و نظریه‌های بی‌اساس، قرار می‌گرفته است. (برای آگاهی از تاریخ پژوهش‌های زرتشت‌شناسی در اروپا، رک: گیمن ۱۳۷۵، ۴۴۷-۴۶۸ و نیز رک: گیمن ۱۳۸۱، ۱۳-۴۱) نیز، باید افزود که خود زرتشتیان نیز، در فرآیندی قابل درک، برای کسب مشروعیت و بقا، در جامعه‌ای با اکثریت مسلمان، برخی از ساختارهای زرتشتی را با ادیان سامی همانند و انمود کرده‌اند. شرح چگونگی این فرآیند، از حوصله نوشتار حاضر بیرون است؛ اما، به عنوان یک نمونه عادی و معاصر، هیربد کهن‌سالی در آتشکده یزد را می‌توان یاد کرد که واژه «اهوره مزدا» (=سرور دانا) را ساده‌دلانه، برای بازدیدکنندگان مسلمان، به «الله اکبر» ترجمه می‌کند.

۲. گفتنی است که حتی در یک ایدئولوژی ساخته بشر، مانند کمونیسم نیز سانه‌زلی وجود دارد: روزگار ازلی در مکتب کمونیسم، دوران کمون اولیه است. اما با حاکم شدن گروهی محدود بر سرمایه و ابزار تولید، سانه‌ای رخ داد و جریان خوش و آسوده زندگی دگرگون شد و... الخ. به این ترتیب، همه ساختارهای فکری و عملی کمونیسم، در جهت جبران آن سانه و بازگشت به دوران کمون اولیه، سامان یافته‌اند. در واقع، ایده‌آل‌هایی مانند محو دولت و استیلای طبقه پرولتاریا، چیزی جز پاسخ به همان سانه‌زلی کمونیستی نیستند.

۳. چگونگی دوره‌زلی را نمی‌توان به روشنی از آیات قرآنی دریافت کرد. روایت مرسوم اسلامی در این خصوص، بیشتر بر سنت روایی سامی و توراتی تکیه دارد.

۴. «و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن خداست؛ و خدا، همواره بر هر چیزی، محیط است.» (النساء: ۱۲۶) نیز رک: المائده: ۱۲۰ / التوبه: ۱۱۶ / یونس: ۵۵.

۵. «همانا پروردگار شما، آن خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید؛ سپس، بر عرش [جهان‌داری] استیلا یافت؛ روز را به شب که شتابان آن را می‌طلبد، می‌پوشاند و [نیز] خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده‌اند [پدید آوزد.] هان! [عالم] خلق و امر، از آن اوست.

- فرخنده خدایی است، پروردگارِ جهانیان» (الاعراف: ۵۴) نیز رک: الفرقان: ۵۹ / الحديد: ۴ / هود: ۷ / السجده: ۴ / یونس: ۳. نیز، دربارهٔ خلقت آسمان، رک: البقره: ۲۲ و ۲۹ / الرعد: ۲ / الذاریات: ۴۷ / الحجر: ۱۶ / الانعام: ۹۷ / الفرقان: ۶۱ / الملک: ۵ / نوح: ۱۵-۱۶ / فصلت: ۱۱-۱۲. دربارهٔ خلقت زمین، رک: الرحمن: ۱۰ / النمل: ۶۱ / الملک: ۱۵ / المرسلات: ۲۵-۲۶.
۶. «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت، [فرشتگان] گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن، فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم. فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.» (البقره: ۳۰)
۷. «[... آفرینش انسان را از گل آغاز کرد. سپس، [تداوم] نسل او را از «چکیدهٔ آبی پست»، مقرر فرمود. آنگاه، او را درست‌اندام کرد و از روحِ خویش، در او دمید و برای شما، گوش و دیدگان و دل‌ها قرار داد [...]» (السجده: ۹۷) نیز رک: الحجر، ۲۸-۲۹ و الحج: ۲۲ و المؤمنون: ۱۲-۱۴.
۸. «و چون فرشتگان را گفتیم برای آدم سجده کنید، به جز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد، [همه] به سجده در افتادند.» (البقره: ۳۴)
۹. قرآن، ابلیس را از طایفهٔ جن بر شمرده است: «إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» (الکهف: ۵۰) و جن را خلق شده از تشعشع آتش: «مِنْ مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ» (الرحمن: ۱۵)
۱۰. «[خدا] گفت: ای ابلیس! چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستانت قدرتِ خویش، خلق کردم، سجده آوری؟ آیا تکبر نمودی یا از [جمله] برتری جوئی؟» (ص: ۷۵) / «[... ابلیس] گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریدی.» (الاعراف: ۱۲) «[ابلیس:] گفت من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو آفریده‌ای، سجده کنم.» (الحجر: ۳۳)
۱۱. «[خدا] گفت: از آن [مقام] فرو شو. تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر نمایی. پس، بیرون شو که تو از خوارشدگانی.» (الاعراف: ۳۱) «[خدا گفت:] و تا یَوْمَ الدِّينِ، لَعْنَتِ مَنْ بَرَّ تَوْبَاد.» (ص: ۷۸)
۱۲. «[ابلیس] گفت: مرا تا روزی که [مردم] برانگیخته خواهند شد، مهلت ده.» (الاعراف: ۱۴) «[خدا] گفت: تو از مهلت یافتگانی.» (الاعراف: ۱۵)، «تا رَوْزٍ مُّعَيَّنٍ مَّعْلُومٍ.» (ص: ۸۱) «[ابلیس] گفت: پس، به سبب آنکه مرا به بیراهه افکندی، من هم برای [فریفتن] آنان، حتماً بر سر راه راست تو، خواهم نشست. آنگاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان، بر آنان می‌تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت.» (الاعراف: ۱۶-۱۷)، «مگر، بندگانِ خالص تو از میان آنان را.» (الحجر: ۴۰)
۱۳. «هر آینه، جهنم را از تو و از هر کس از آنان که تو را پیروی کند، از همگی‌شان، خواهم انباشت.» (ص: ۸۵)

۱۴. «و گفتیم: ای آدم! خود و همسرت در این باغ سکونت گیر [ید] و از هر کجای آن خواهید، فراوان بخورید و [لی] به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود.» (البقره: ۳۵) / «پس گفتیم: ای آدم! در حقیقت این [ابلیس] برای تو و همسرت، دشمنی [خطرناک] است. زنها را تا شما را از بهشت، اخراج نکند تا تیره‌بخت گردی. همانا برای تو، در آنجا، این [امتیاز] است که نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مانی. و [هم] اینکه در آنجا، نه تشنه می‌گردی و نه آفتاب‌زده.» (طه: ۱۱۷-۱۱۹)

۱۵. «پس، شیطان او را وسوسه کرد و گفت: ای آدم! آیا تو را به درختِ جاودانگی و مُلکی که زایل نمی‌شود، راه نمایم؟» (طه: ۱۲۰)، «پس، شیطان آن دو را وسوسه کرد [...] و گفت: پروردگارتان، شما را از این درخت منع نکرد، جز [برای] آنکه [مبادا] دو فرشته گردید یا از [زمرة] جاودانان شوید؛ و برای آن دو، سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم.» (الاعراف: ۲۰-۲۱)، «آنگاه، از آن [درختِ ممنوع] خوردند و برهنگی آنان بر ایشان، نمایان شد و شروع کردند به چسبانیدن برگ‌های بهشت بر خود و [این گونه]، آدم، به پروردگار خود، عصیان ورزید و بیراهه رفت.» (طه: ۱۲۱)، «و پروردگارشان بر آن دو، بانگ بر زد: مگر شما را از این درخت، منع نکردم؟ و به شما نگفتم که همانا، شیطان برای شما، دشمنی آشکار است؟» (الاعراف: ۲۲)

۱۶. «پس، شیطان هر دو را از آن بلغزانید و از آنچه در آن بودند، ایشان را خارج کرد؛ و گفتیم: فرود آید، بعضی از شما دشمن بعضی دیگر هستید و برای شما، در زمین، قرارگاه و تا چندی برخوردار می‌شوید.» (البقره: ۳۶) «[خدا] گفت: در آن [=زمین]، زندگی می‌کنید و در آن، می‌میرید و از آن، خارج خواهید شد.» (الاعراف: ۲۵)، «سپس، آدم، از پروردگارش، کلماتی را تلقی کرد و [خدا] بر او ببخشود. آری، او [است که] توبه‌پذیرِ مهربان است.» (البقره: ۳۷)

۱۷. «آیا در خودشان به تفکر نپرداخته‌اند؟ خداوند، آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، جز به حق و تا هنگامی معین، نیافریده است و [با این همه]، بسیاری از مردم، لقای پروردگارشان را سخت منکرند.» (الروم: ۸) نیز رک: الاعراف: ۱۸۷ / الرعد: ۲ / الانعام: ۲.

۱۸. «همان گونه که شما را پدید آورد، [به سوی او] برمی‌گردید.» (الاعراف: ۲۹) / «خداست که آفرینش را آغاز و سپس، آن را تجدید می‌کند؛ آنگاه، به سوی او، بازگردانیده می‌شوید.» (الروم: ۱۱)

۱۹. «هرمزد (=هوره‌مزدا، اورمزد)، فراز پایه (=در بالا)، با همه‌آگاهی و بهی، زمانی بی‌کرانه در روشنی می‌بود [...] و اهریمن در تاریکی، به پس‌دانشی (بی‌خردی) و زدارکامگی (=ویرانگری)، ژرف پایه (=در پایین) بود [...] میان ایشان، تهیگی (=خلاء) بود. [...] هر دو، [ذات] کرانه‌مندی و بی‌کرانگی‌اند. آنچه فراز پایه است، آن را روشنی بیکران خوانند که به سر نمی‌رسد. ژرف پایه، آن تاریکی بیکران است [...] در مرز، هر دو کرانه‌مندند، زیرا میان ایشان، تهیگی است، به یکدیگر،

نیپوسته‌اند.» (بندهش، ۳۳)

۲۰. در همین چارچوب، این تعبیر از خداییِ اهوره‌مزدا خواندنی است: «هرمزد، پیش از آفرینش، خدای نبود، پس از آفرینش، خدای و سودخواستار و فرزانه و ضدِ بدی [و آشکار و سامان‌بخش همه و افزونگر و نگران همه شد. (بندهش، ۳۵)

۲۱. «اهریمن از هستی [و] روشنیِ اورمزد، آگاه نبود [و...] در تیرگی [و] تاریکی به فروسوی‌ها، همی [می‌]رفت.» (زادسپرم، ۱) / «[...] هُرمزد، به همه آگاهی، دانست که اهریمن هست، بر تازد و [جهان را] به زشک‌کامگی (=حسدورزی) [فرو]گیرد؛ و [دانست] چگونه از آغاز تا فرجام، [اهریمن] با چه و چند آزاران بیامیزد. [پس،] او به مینویی (=به حالتِ روحانی)، آن آفریدگان را که [برای مقابله] با آن آزار، دربایست (=لازم بود)، فراز آفرید. سه هزار سال، آفریدگان، به مینویی ایستادند که [موجودات] بی اندیشه، بی حرکت و ناگرفتنی بودند.» (بندهش، ۳۴)

۲۲. گاهان، دربارهٔ ضدیتِ دو مینویِ آغازین، چنین می‌گوید: «اینک، سخن می‌گویم از دو مینو. در آغاز آفرینش، سپندمینو، آن دیگری، مینوی ناپاک را، چنین گفت: نه مِش، نه آموزش، نه خرد، نه باور، نه گفتار، نه کردار، نه دین و نه روانِ ما دو مینو، با هم سازگارند.» (پسنه ۲:۴۵)

۲۳. «اهریمن، به سببِ پس‌دانشی، از هستیِ هرمزد، آگاه نبود. سپس، از آن ژرف‌پایه برخاست، به مرز دیدارِ روشنان آمد. چون هرمزد و آن روشنی‌ناگرفتنی (=ناملموس) را دید، به سببِ زدارکامگی و زشک‌گوهری (=حسادتِ ذاتی)، فراز تاخت؛ برای میراندن، تاخت آوُزد. سپس، چیرگی و پیروزی فرا [تر] از آن خویش [را] دید و باز به [جهان] تاریکی تاخت؛ بس دیو آفرید: آن آفریدگانِ مرگ‌آور مناسب برای نبرد [با هرمزد و جهان روشنان] را.» (بندهش، ۳۴) / «زدارمینو، در برابر یک‌یک آفریده‌های سپندارمینو، از پتیاره‌ها [ستیزندگانی را یک به یک] پادا آفرید؛ و با یک‌یک آن پتیاره‌ها آهنگ نیست و نابود گرداندنِ همگی آفریده‌های سپندارمینو کرد.» (دین‌کرد سوم، دفتر ۲، ۲۰۶)

۲۴. «اهریمن نیز در تیرگیِ آزار آراست. در سر (=پایان) سه هزار سال، دوباره به مرز آمد، تهدید کرد و [اورمزد را] گفت: تو را بکشم، آفریدگانِ تو را نابود کنم. آفرینش مینوی تو را که سپندمینویی (=اورمزدی)، همه را با آن [نیرو] نابود کنم.» (زادسپرم، ۲)

۲۵. «آنگاه هرمزد، با دانستنِ چگونگی فرجامِ کارِ آفرینش، به پذیرهٔ اهریمن، آشتی برداشت و گفت که اهریمن! بر آفریدگان من یاری بر، ستایش کن، تا به پاداش آن، بی مرگ، بی پیری، نافر سودنی و ناپوسیدنی شوی [...] اهریمن گفت که نَبَرَم بر آفریدگان تو یاری و ندهم ستایش؛ بلکه تو و آفریدگانِ تو را جاودانه بمیرانم [و] بگُزوانم همهٔ آفریدگانِ تو را به نادوستی تو و دوستیِ خود [...] اهریمن پنداشت که [هرمزد] در برابر او بیچاره است و بدین روی آشتی پیش آوُزد؛ نپذیرفت و

تهدید نیز فراز بُرد.» (بندش، ۳۴)

۲۶. «پس، هرمزد به همه‌آگاهی، دانست که اگر او را زمان کارزار، [تعیین] نکنم، آنگاه تواند کردن بر آفریدگان من، همان‌گونه که تهدید کرد؛ و نبرد، به آمیختگی، همیشگی [خواهد شد] و او را توانایی [خواهد بود] در آمیختگی آفرینش، نشستن. [...] پس،] هرمزد به اهریمن گفت که زمان [تعیین] کن تا کارزار را بدین پیمان، به نه هزار سال فراز افکنیم. زیرا دانست که بدین زمان کردن، اهریمن را از کار بیفگند. آنگاه، اهریمن به سبب نادیدن فرجام [کار] بدان پیمان، همداستان شد. [...] هرمزد، این را نیز، به همه‌آگاهی دانست که در این نه هزار [سال] سه هزار سال، همه به کام هرمزد رُود؛ سه هزار سال در آمیختگی، کام هرمزد و اهریمن، هر دو، رُود [و] بدان فرجامین نبرد، اهریمن را ناکار، توان کردن و پتیارگی را از آفرینش، بازداشتن.» (بندش، ۳۴-۳۵)

۲۷. «اَهَوَنَوَر (اوستا: اَهَوَنَوَیْرِو) مهم‌ترین و مشهورترین دعای زرتشتی است که با عبارت «یَهْ اَهو ویرویو» آغاز می‌شود و به همراه دعای دیگری به نام «اَشِم وَهَو»، در همه متون نیایشی زرتشتی تکرار می‌گردد: «همان‌گونه که خداوندگار مورد آرزو است، یک پیشوای دین نیز از بهر تقوی [مورد آرزو است تا] بخشنده اندیشه‌های نیک به کردارهای زندگی در راه مزدا باشد. شهرپاری از آن خدایگانی است که او (=مزدا) به پرورش درویشان داده است.»

۲۸. «آن‌گونه در دین گوید که چون یک سوم آن (=هونور) را خوانده شد، اهریمن، از بیم، تن اندر کشید (=خم شد)، هنگامی که دو بهره آن، خوانده شد، اهریمن، به زانو درافتاد، هنگامی که به کمال خوانده شد، اهریمن، از ناکاری کردن به آفریدگان هرمزد، بازماند و سه هزار سال، به گیجی فرو افتاد.» (بندش، ۳۵)

۲۹. روایت زرتشتی در ادامه، شرح دقیق و مفصلی از آفرینش یک به یک اجزای جهان و از جمله، نخستین انسان (=کیومرث) را نقل می‌کند که بازگفت آن همه، مجالی دیگر را می‌طلبد. اما، به اختصار می‌توان گفت: «در آن از کار افتادگی اهریمن، هرمزد، آفریدگان را به صورت مادی آفرید. از روشنی بیکران آتش، از آتش باد؛ از باد آب؛ از آب زمین و همه هستی مادی را فراز آفرید.» (بندش، ۳۹)

۳۰. «گیتی [نوعی] از هستی جسمانی، به صورت دیدنی و گرفتنی است؛ و آفرینش آن، برای سرکوبی پیکار ستمگر مخالف آفرینش و نیز برای نیک‌روشی جاودانی [است]. این کارش است که برای آن، آفریده شد.» (شاکد، [از: دین‌کرد سوم]، ۷۸)

۳۱. «آن اهریمن تبهکار، آرام نیافت و به سبب بیم از مرد پرهیزگار (=کیومرث)، از آن گیجی، برنخواست تا آنکه جهی تبهکار، با به سر رسیدن سه هزار سال، آمد، گفت که برخیز پدر ما! [...]» (بندش، ۵۱)

- در تن یک انسان، مسکن دارد، اهریمن در جهان هست.» (شاکد، [از: دین‌کرد ششم]، ۱۲۰) «چیز مینو برای خویش کنید، چه هر گاه [دروچ] از تن خویش بیرون کردید، پس از همه جهان بیرون کرده‌اید.» (آذرباد مهراسپندان، ۱۱۸)
۴۶. «برابر آموزانیش دین، چکیده عهد و پیمانی گنیش همگی مردمان، از نخستین تازش [آلوده‌کننده اهریمن] تا واپسین تازش در فرجام آفرینش، [تنها] یک [سخن] است: [...] یزدانی کردن روان تا بالاترین مرز باور.» (دین‌کرد سوم، ۲، ۱۱۸)
۴۷. «دین‌کرد سوم، ۱، ۱۱۴. نیز: «وقتی مردم از گناه بازگشتند و به کرفه روی آوردند، به علت پاک‌ی راه و فراخی گذر، که از ضربه خوردن دیوان است، آن بخشش ایزدان مینوی با افزایش پیروزی ایزدان، فراوان تر به سوی گیتیان سرازیر می‌شود. جهان، آنگاه، به فرمانروایی نیک و دین نیک و دانایی است و قانون به سامان است، و همه کام و زندگی و رستگاری مردم، همیشگی خواهد بود [...]» (شاکد، [از: دین‌کرد مدن]، ۱۵۷)
۴۸. «[...] گیتی [...] با بهره گرفتن از روشنایی و نکویی و شادی یکپارچه، می‌تواند به آن جایگاه برترین، به سوی بهشت، سرای سرود (=گرودمان)، سر تا پا روشنایی و یکپارچه خوبی و نیکی سعادت‌بار که با فرقه تمام زورمند شده است، بگروود.» (دین‌کرد سوم، ۱، ۱۳۱)
۴۹. «همه چیزهای مادی، آهنگی سرشتین برای بازگشت به سرچشمه [آغازین و جهانی] خود دارند.» (دین‌کرد سوم، ۲، ۲۷۴)
۵۰. در گاهان، مفهوم کلی فرشگرد، به صورت پیش‌بینی پایان رویداد بزرگ به کام پیروان منش نیک (یسنه ۲:۳۰) و نیز نو کردن هستی (یسنه ۹:۳۰) مورد اشاره قرار گرفته است.
۵۱. «اوشیدر زرتشتان، به دین رهبر و پیامبر راستین (=زرتشت)، از [سوی] هرمزد آید [...] دین آوژد و رواج بخشد. تنگی و خشکی کاهد، رادی و آشتی و بی‌کینی [در] همه جهان گسترش یابد. سه سال گیاهان را سرسبزی دهد [...] گرگ سردگان، همه نابود شود.» (بندش، ۱۴۲)
۵۲. «او (=اوشیدرماه) نیز دین آوژد و در جهان رواج بخشد. شش سال بر گیاهان سرسبزی دهد. آن دروچ از تخمه راکه مار است با خرفستران نابود کند.» (بندش، ۱۴۲)
۵۳. «و روشنان (=آفریدگان اهوره‌مزدا) [هر یک] جداگانه، دشمن خویش را نابود کنند» (زادسپرم، ۶۶) «پس، هرمزد اهریمن را، بهمن آکومن را، اردیبهشت آیندر را، شهریور ساوول را، اسپندارمذ ترومذ راکه هست ناگهیش، خرداد و امرداد تریز و زریز را، راستگوی آن دروغگوی را و سروش پرهیزگار، خشم دارنده درفش خونین را گیرند. پس، دو دروچ، فراز مانند: اهریمن و آز.» (بندش، ۱۴۸)
۵۴. «هرمزد به گیتی آید، خود زوت است. سروش پرهیزگار، راشپی است. [...] اهریمن و آز، بدان

دعای گاهانی» اهنور)، به شکسته‌افزاری، از کار افتاده، از آن گذر آسمان که از آن در تاخته بودند، باز به تیرگی و تاریکی [افتند]. (بند هش، ۱۴۸)

۵۵. «آتش و آریامن ایزد، فلز در کوه‌ها و دره‌ها را [به] آتش بگدازد و بر زمین، رودگونه بایستد. سپس، همه مردم را در آن فلز گداخته بگذرانند و پاک بکنند. او را که پرهیزگار است، آنگاه چنان در نظر آید که [در] شیر گرم، همی رَوَد. اگر دُرُوَند است، آنگاه، به همان آیین، در نظر آید که در فلز گداخته، همی رَوَد. پس بدان عشق بزرگ، همه مردم، به هم رسند [...] مرد از مرد پرسد که آن چند سال، کجا بودی و تو را به روان، داوری چه بود، پرهیزگار بودی یا دروند؟ [...]» (بند هش، ۱۴۷) / «تو، با آذر فروزان و آهن‌گدازان، هر دو گروه را پاداش [و پادافره] خواهی داد.» (یسنه ۹: ۵۱)

۵۶. «گوزهرمار، بدان فلز گداخته، بسوزد و فلز در دوزخ تازد، و آن گند و ریمنی میان زمین که دوزخ است، بدان فلز بسوزد و پاک شود. آن سوراخ که اهریمن، بدان در تاخته [بود] بدان فلز گرفته شود. آن زمین دوزخ را باز به فراخی گیتی آورند و فرشگرد شود در جهان. جهان جاودانه به کام، بی مرگ شود.» (بند هش، ۱۴۸)

۵۷. «این زمین، باز به ستاره‌پایه شود (= رَوَد) و گرودمان (= بهشت برین) از آن جای که هست، باز به ستاره‌پایه آید و همه جا، گرودمان بشود.» (متون پهلوی، [ماه فروردین روز خرداد]، ۱۴۴)

۵۸. اسامی معاد در قرآن، متفاوت و فراوان است: «یوم‌الدین»، «یوم‌القیامه»، «یوم‌الحساب»، «یوم‌الجمع»، «یوم‌الفصل»، «یوم‌الحسره»، «یوم‌الخروج»، «یوم‌مشهود»، «یوم‌الموعود»، «یوم‌عظیم»، «یوم‌التغابن»، «یوم‌التناد»، «یوم‌التلاق» و «یوم‌الخلود».

۵۹. «بازگشت همگی شما به سوی اوست.» (یونس، ۴) / «بازگشت شما به سوی خداست، و او بر همه چیز، قادر است.» (هود، ۴) / «آیا پنداشته‌اند که شما را به عبث آفریده‌ایم و همانا شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟» (المؤمنون: ۱۱۵)

۶۰. «آیا [کافران] جز این انتظار می‌برند که رستاخیز، به ناگاه، بر آنان فرا رسد.» (محمد: ۱۸) / «این حادثه [بر آسمان‌ها و زمین، گران است؛ جز ناگهان، به شما نمی‌رسد.» (الاعراف: ۱۸۷) / «کار قیامت، جز مانند یک چشم بر هم زدن، یا نزدیک‌تر [از آن] نیست؛ زیرا، خدا، بر هر چیزی تواناست.» (النحل، ۷۷)

۶۱. آسمان: «سخت در تب و تاب افتد» (الطور: ۹)، «از جا، کنده شود» (التکویر: ۱۱)، «از هم شکافد و چون چرم گلگون گردد» (الرحمن: ۳۷)، «در هم پیچیده شود» (الانبیاء: ۱۰۴) / ستارگان: «پراکنده شوند» (الانفطار: ۲)، «محو شوند» (المرسلات: ۸)، «همی تیره شوند» (التکویر: ۲) / خورشید: «به هم پیچیده شود» (التکویر: ۱) / ماه: «بی نور گردد و خورشید و ماه، یک‌جا جمع شوند» (القیامه:

۹-۸ / زمین: «با تکان [سختی] لرزانده شود» (الواقعه: ۴)، «به سرعت از [اجساد] آنان، جدا و شکافته می‌شود» (ق: ۴۴)، «بارهای سنگین خود را برون افکند» (الزلزال: ۲) / کوه‌ها: «به حرکت درآیند» (الطور: ۱۰)، «به سان ریگ روان گردند» (المزمّل: ۱۴) / «چون [سرایب گردند] (النبأ: ۲۰)، «چون پشم زده گردد» (المعارج: ۹)، «و زمین و کوه‌ها از جای خود برداشته شوند و هر دوی آنها با یک تکان، ریز ریز گردند» (الحاقه: ۱۴)

۶۲. «[...] آری! هر کس که خود را به وَجْهُ اللَّهِ تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مُزد وی، پیش پروردگار اوست و بی‌می بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد.» (البقره: ۱۱۲)

۶۳. «هموست که آفرینش را آغاز می‌کند، سپس، آن را باز می‌گرداند تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به عدالت پاداش دهد و کسانی که کفر ورزیده‌اند به سزای کفرشان، شربتی از آب جوشان و عذابی پر درد خواهند داشت.» (یونس: ۴)

۶۴. در ادبیات زرتشتی، همواره انسان به عنوان جهان اصغر و کیهان به عنوان جهان اکبر معرفی شده‌اند؛ به گونه‌ای که هر یک از اعضای کالبد انسان، با یک قسمت مرئی از کیهان، مطابقت دارد: «در دین گوید که تن مردمان بسان گیتی است [...] پوست چون آسمان، گوشت چون زمین، استخوان چون کوه، رگان چون رودها و خون در تن چون آب در رود، شکم چون دریا و موی چون گیاه است [...] دم برآوردن و فروبردن چون باد است. جگر چون دریای فراخکرد، بُنکده تابستان، اسپرز چون ناحیت اباختر که جایگاه زمستان است. دل گرد [چون] آب اردویسور پاکیزه است [...] مغز، چون روشنی بیکران و سَر، چون گرودمان است. دو چشم چون ماه و خورشید است. دندان چون ستاره است. دو گوش، چون دو روزن گرودمان است. دو بینی چون دو دمه گرودمان است. دهان [چون] آن دَر به گرودمان است [...] کون چون دوزخ در زمین است [...] روان چون هرمزد است [...]». (بندش، ۱۲۳-۱۲۴) برای آگاهی بیشتر درباره این مفهوم، رک: زنر ۱۳۷۵، ۴۲۹-۴۳۳ و نیز، ویدن‌گرن، ۳۰ و ۴۵-۴۶.

۶۵. بسیاری از منابع، جاری شدن «رود فلز گداخته» در فرشگرد را با مفهوم «آزمون آهن گداخته» یا «آزمون آتش» در بن‌باورهای کهن ایرانی و زرتشتی، یکسان می‌شمارند و از همین رو، حکم به وقوع یک داوری دوم می‌کنند. اما، به باور من، تقلیل محتوای پالایش‌گرایی فرشگرد به داوری یا آزمون، آن هم با چنین دلایلی، بسیار مسامحه‌آمیز است. چه، در آزمون‌های آتش (مانند آزمونی که سیاوش از سرگذرانند)، هیچ‌گاه، سخن از پاک کردن گناه کار یا پالایش از پلیدی‌ها در میان نیست. وانگهی، در فرشگرد، اصولاً امر قضاوت یا داوری که هم ابزار و هم موکلان خاص خود را دارد، انجام نمی‌شود.

۶۶. «رستاخیزکردن [در کنار] بنیاد شگفت و بزرگی [جهان] سامان داده شده است.» (شاکد، از:

داستان دینیک، (۵۱)

۶۷. «و به یقین، ما در آسمان، برج‌هایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم و آن را از هر شیطان رانده‌شده‌ای حفظ کردیم.» (الحجر: ۱۶-۱۷) «و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم [و] آنان از [مطالعه در] نشانه‌های آن اعراض می‌کنند (الانبیاء: ۳۲) / «هریمن، چون در تاخت [...] هرمزد، بارویی سخت‌تر از آسمان، پیرامون آسمان بساخت [...] اهریمن، بازگشت را گداز نیافت.» (بندش، ۶۳)

۶۸. روایت زرتشتی، درین باره، بسیار گویا است و بی‌نیاز از تشریح. در مورد روایت اسلامی می‌توان یادآوری کرد: «آیا ندانستی که خداست که هر کس در آسمان‌ها و هر کس در زمین است و خورشید و ماه و [تمام] ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و «بسیاری از مردم» برای او سجده می‌کنند [...]». (الحج: ۱۸) این آیه، به روشنی نشان می‌دهد که تداوم سانحه عصیان، به انسان و در نتیجه جایگاه او (زمین) محدود است. از این منظر، جالب توجه است که وضعیت ظاهری زمین در هنگام رستاخیز، در هر دو روایت اسلامی و زرتشتی، مشابه خواهد بود: «و از تو درباره کوه‌ها می‌پرسند. بگو: پروردگرم آنها را [در قیامت] ریز ریز خواهد ساخت. پس، آنها را پهن و هموار خواهد کرد. نه در آن کژی می‌بینی و نه ناهمواری.» (طه: ۱۰۵-۱۰۶) / «این را نیز گوید که این زمین، بی فراز و نشیب، و هامون بشود و کوه و چگاد و گودی، دارای پستی و بلندی، نباشد.» (بندش، ۱۴۸)

۶۹. «ماییم که میان شما مرگ را مقدر کرده‌ایم و بر ما سبقت نتوانید جست.» (الواقعه: ۶۰) / «ماییم که خود زندگی می‌بخشیم و به مرگ می‌رسانیم و برگشت به سوی ماست.» (ق: ۴۳) / «هر کجا باشید شما را مرگ درمی‌یابد [...]». (النساء: ۷۸) / «بگو آن مرگی که از آن می‌گریزید، قطعاً به سراغ شما می‌آید.» (الجمعه: ۸) / «هر جاندار، چشنده مرگ است.» (الانبیاء: ۳۵ و العنکبوت: ۵۷ و آل عمران: ۱۴۵) / «بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید، هرگز این گریز، برای شما، سودی نمی‌بخشد [...]». (الاحزاب: ۱۶)

۷۰. «بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده، جان تان را می‌ستاند؛ آنگاه، به سوی پروردگارتان، بازگردانیده می‌شود.» (السجده: ۱۱) / «و اوست که بر بندگانش، قاهر [و غالب] است؛ و نگرهبانانی بر شما می‌فرستد، تا هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، فرشتگان ما، جانش بستانند؛ در حالیکه کوتاهی نمی‌کنند.» (الانعام: ۶۱) قابل ذکر است که روایت اسلامی، در عین حال، مرگ را با پدیده خواب انسان، قابل مقایسه می‌داند: «خدا، روح مردم را هنگام مرگشان، به تمامی، باز می‌ستاند؛ و [نیز،] روحی را که در [موقع] خوابش نمرده است [قبض می‌کند]؛ پس، آن [نفسی] که مرگ را بر او، واجب کرده، نگاه می‌دارد و آن دیگر [نفس‌ها] را تا هنگامی معین، [به سوی زندگی

دنیا] باز پس می‌فرستد [...]». (الزمر: ۴۲) نیز، قس: «مرگ همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می‌آید؛ با این تفاوت که مدت آن طولانی است و آدمی تا روز قیامت از آن بیدار نمی‌شود» (شیخ صدوق ۱۳۶۱، ۲۸۹)

۷۱. «و اگر ببینی آنگاه که فرشتگان، جان کافران را می‌ستانند؛ بر چهره و پشت آنان می‌زنند و [گویند]: عذاب سوزان را بچشید.» / «همان کسانی که فرشتگان، جان‌شان را در حالیکه پاکند، می‌ستانند؛ [و به آنان] می‌گویند: درود بر شما باد! به [پاداش] آنچه انجام می‌دادید، به بهشت درآیید.» (النحل: ۳۲). نیز، نک: فصلت: ۳۰-۳۱ و الفجر: ۲۷-۲۸. همچنین: «فرشته مرگ، هنگام قبض روح مؤمن، همانند ایستادن عبد ذلیل نزد مولایش، نزد او می‌ایستد و به مؤمن نزدیک نخواهد شد تا اینکه ابتدا سلام کرده و او را به بهشت، بشارت دهد.» (شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ۸۱)

۷۲. «[...] آنکه در گوهر خود نامیراست ولی [دارای] کالبد جداشدنی است، [آن] یکسره، مردمیان هستند که به یوبه روان‌شان، نامیرایند، ولی کالبدشان در هنگامه آمیختگی [با تازش اهریمن] جدایی‌پذیر است.» (دین‌کرد سوم، ۱، ۸۹)

۷۳. «اهریمن اندیشید که همه آفریدگان هرمزد را از کار افگندم، جز کیومرث. [پس] استویهاد را با یک‌هزار دیو مرگ‌کردار، به کیومرث، فراز هشت.» (بندش، ۵۳) / «[...] مرگ به تن کیومرث، در شد و همه آفریدگان را تا به فرسگرد، مرگ برآمد.» (بندش، ۸۱)

۷۴. «استویهاد، وای بدتر است، [او] است که جان را بستاند [...] چون دست بر مردم مالد، بوشاسپ [آید] و چون سایه افگند، تب [آید] و چون او را به چشم بینند، جان را از میان برد. او را مرگ خوانند.» (بندش، ۱۲۱) / «مردم نبوده از آغاز، زمانی که از پشت پدر به شکم مادر شود، استویها [د] (=دیو مرگ)، به مینوی، بندی به گردنش افکند. تا درازای زندگی، آن بند را، نه به مینوی به و نه به مینوی بدتر، از گردن، دور کردن، نتواند. مگر بدان کنش نیکوی خود، [...] پس از درگذشت، آن بند از گردن بیفتد؛ و آن دروند، با همان بند، به دوزخ برده شود.» (متون پهلوی، [اندرز پوریوتکیشان]، ۸۹)

۷۵. «[...] که چون روان از تن جدا شود، اهرمن گجسته و دیگر دیوان کوشند که آن روان را بگیرند و به دوزخ بزنند و آن روان از اهرمن دروند و دیوان چنان ترسد که میش از گرگ ترسد؛ و از نزدیک وی بگیرزد و روان می‌شود و اهرمن گجسته و دیوان از پس آن روان می‌دوند؛ چون کسی متحیر و عاجز که از دشمنی بترسد، همچنان بیم باشد [...] چندان رنج و دشواری و بیم و ترس در آن سه روز بدان روان می‌رسد که دوزخی را در دوزخ به مدت سه هزار سال بدو نرسد.» (روایت داراب هرمزد، ۱، ۱۴۸)

۷۶. «و در صور دمیده می‌شود، پس هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است، بیهوش (هلاک)

درمی‌افتد؛ مگر کسی که خدا بخواهد، سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود و بناگاه آنان بر پای ایستاده، می‌نگرند.» (الزمر: ۶۸)

۷۷. «ده سال پیش از آنکه سوشیانس آید، [مردمان] به ناخوردن، ایستند و نمیرند.» (بندهش، ۱۴۵)

۷۸. دربارهٔ این تعبیر از برزخ، رک: قاسمی، ۱۵-۱۶.

۷۹. قرآن، در سه جا از واژهٔ «برزخ» بهره گرفته است: یکی، در داستانِ فرعون است که می‌فرماید: «آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا بازگردانید. شاید من در آنچه وانهاده‌ام، کار نیکی انجام دهم. نه چنین است؛ این سخنی است که او، گویندهٔ آن است و وراء آنان، برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.» (المؤمنون: ۱۰۰). دو دیگر، دو آیه با مضمون مشابه است که در آنها، واژهٔ برزخ به معنای مانع و حریمی که بین آب‌های شور و شیرین دریاها قرار دارد، به کار رفته است: «و اوست کسی که دو دریا را موج‌زنان، به سوی هم روان کرد؛ این یکی شیرین [و] گوارا و آن یکی شور [و] تلخ است و میان آن دو، مانع و حریمی استوار، قرار داد.» (الفرقان: ۵۳) / «دو دریا را [به گونه‌ای] روان کرد [که] با هم برخورد کنند. میان آن دو، حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی‌کنند.» (الرحمن: ۱۹-۲۰)

۸۰. «به آنچه خدا از فضل خود، به آنان داده است، شادمانند و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند، شادی می‌کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می‌شوند» (آل عمران: ۱۷۰) / «[اینک هر] صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند و روزی که رستاخیز بر پا شود [فریاد می‌رسد که] فرعونیان را در سخت‌ترین [انواع] عذاب درآورید» (غافر: ۴۶)

۸۱. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ این دسته از آیات، رک: قاسمی، ۱۴۱-۱۴۵.

۸۲. برای آگاهی دربارهٔ این دسته از روایات، رک: قاسمی، ۱۴۵-۱۵۰.

۸۳. قابل ذکر است که مراد، بازگشت به «بدن برزخی» است که گفته‌اند به بدنِ شخص شباهت داشته و لذا مورد علاقهٔ روح قرار می‌گیرد. برای آگاهی بیشتر، رک: قاسمی، ۲۲۵-۲۲۶.

۸۴. «پس اگر مؤمن و پرهیزگار بودی و به دینت، آشنا [...] خداوند حجت و دلیلت را بر تو التقاء نموده و زبانت را به پاسخ صحیح، گویا می‌کند و نیکو جواب خواهی داد، و به بهشت و رضوانِ الهی و خیرات حسان، بشارت داده خواهی شد [...] اما اگر چنین نباشی، زبانت به لکنت درآید و برهانت باطل گردد و به آتش، بشارت داده خواهی شد و فرشتگان عذاب، با حمیم (= آب جوشان)، برای داخل نمودن به جهنم، به استقبال تو می‌آیند.» (مجلسی، ج ۶، ۱۲۲)

۸۵. برای آگاهی بیشتر درین باره، رک: قاسمی، ۱۵۲-۱۶۶.

۸۶. «روزی که هر کسی، آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده، حاضر شده، می‌یابد؛ و آرزو می‌کند، کاش میان او و آن [کارهای بد] فاصله‌ای دور بُود و خداوند، شما را از [کیفر]

خود، می‌ترساند و [در عین حال] خدا، به بندگان [خود] مهربان است» (آل عمران: ۳۰). نیز، نک: لقمان: ۱۶.

۸۷ «عمل نیکِ نیکوکاران، به شکل موجودی خوش‌چهره، خوش‌بو و خوش‌جامه، نزدش آید؛ به او بشارت دهد: وارد بهترین منزل‌گاه‌ها گشته‌ای و از این پس تا قیامت، در شادی و شادمانی به سرخواهی برد. عمل نیک به او گوید: اینک از دنیا به بهشت رخت بریند [...] بعد از این، جایگاهش را تا آنجا که چشم کار می‌کند، گسترش دهند و دری از بهشت بر او گشایند [...] عمل بدِ بدکاران به شکل موجودی زشت‌چهره، بدبو و کثیف‌جامه، نزدش آید؛ به او گوید: وارد بدترین منزل‌گاه‌ها گشته‌ای و تا قیامت در رنج و سختی به سرخواهی برد.» (مجلسی، ج ۶، ۲۲۵) / «هنگامی که مرده را در قبرش گذارند، شخصی نزد او حاضر می‌شود. خطاب به وی گوید: ای صاحب قبر! ما سه نفر بودیم (مال، فرزندان، کردار)؛ مال در هنگام مرگ از تو جدا شد، فرزندان تو را تا قبر، بدرقه کردند و به آغوش خاک سپردند؛ اینک من که عمل و کردار تو هستم؛ تا روز قیامت، همدم و همراهت خواهم بود؛ هر چند که مرا سبک‌تر و خوارتر از آن دو می‌پنداشتی.» (مجلسی، ج ۶، ۲۶۵)

۸۸ «چون مردم درگذرند، سه شب روان به نزدیک تن، آن جای که او را سر بُود، نشیند. [...] روان به بالین تن، بدان امید نشیند که باشد که خون تازد، باد به تن شود و مرا توان بازگشتن [به تن] بُود» (بندهش، ۱۲۹)

۸۹ «اگر آن روان، پرهیزگار است، در راه، آنگاه او را گاوپیکری به پذیره رسد، فربه و پر شیر که روان را از او کامگاری و رامش می‌رسد. دیگر، کنیزپیکری [به] پذیره رسد نیکوتن، سپیدجامه و پانزده‌ساله که از همه سوی نیکوست که روان بدو شاد شود. دیگر، بستان‌پیکری رسد پر بار، پر آب، پر میوه، بس آباد، که روان را [از آن] شادی و غنای اندیشه رسد، که بوم بهشتی است. این نشان را به جهان، پیش از آمار بیند. باشد که آن روان، یکی یکی را چون به پذیره [او] آیند، پرسد که تو کیستی؟ که مرا گمان است که همهٔ آسایش و آسانی به تو است. ایشان ایدون، یکی یکی پاسخ گویند: من ام، ای پرهیزگار، دین تو، آن کنشی [ام] که تو ورزیدی. هنگامی که تو آن نیکی کردی، من تو را ایدر بودم. اگر آن روان، دروند است، آنگاه او را گاو پیکری به پذیره رسد، خشک، نزار و سهمگین که روان را از او خشکی و چربی نزار رسد. دیگر کنیزپیکری رسد سهمگین، زشت‌پیکر که گستاخی [در] او نهفته است، از همه سوی سهمگین است، که روان را [از او] بیم و ترس رسد. دیگر، بستان‌پیکری رسد بی آب، بی درخت، بی آسایش که روان را از او بداندیشی رسد، که بوم دوزخی است. او این نشان را، پیش از آمار، بیند. باشد که ایشان را یکی یکی پرسد که تو کیستی که من از تو بدتر، به گیتی ندیدم. پاسخ بدو گویند که ای دورند! من دین توام، که خود کنش توام. چون تو آنچه را بدتر است ورزیدی، ایدر تو را بودم.» (بندهش، ۱۲۹-۱۳۰)

۹۰. «پس، آن روان را تا بن کوه البرز راه نمایند که تیغ یوغ است. بر آن رود تا فراز چگاد، [آنجا] که آن تیغ، تیز ایستد. پس روان را، اگر پرهیزگار است، آن تیغ تیز، به پهنا بایستد. آذر فرنیغ پیروزگر، تاریکی را از میان برد و به پیکر آتش، آن روان را بدان تیغ گذرانند و آن ایزدان مینوی، او را پاکیزه کنند، و به مینوی، به دیگر یوغ گذرانند تا به فراز البرز. او را وای به، دست بگیرد، به جای خویش برد. [...] اگر آن روان، دُروند است، هنگامی که به یوغ، بر چگاد آید، آن تیغ تیز، به همان تیغی بایستد، گذر ندهد، و او را به ناکامی بر همان تیغ رفتن باید. به سه گام که فراز نهد [...] از سر پل، سرنگون به دوزخ افتد، ببیند هر بدی را.» (بندش، ۱۳۰-۱۳۱)

۹۱. گرچه، در روایت زرتشتی، این رخدادها، منحصرأ، مربوط به روان است و برخلاف روایت اسلامی، در آن، جایی برای قبر، جسم یا جسم مثالی، وجود ندارد.

۹۲. در باورهای زرتشتی نیز، چنان‌که دیدیم، گونه‌ای باور قابل مقایسه با مفهوم تجسم اعمال، به صورت مشاهده «دین» و کنش افراد وجود دارد که در آن، به ویژه، مشابهت سیمای سه گانه «دین» و کنش با «همدم برزخی»، قابل توجه است.

۹۳. «و یاد کن، آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: چرا، ولی تا دلم آرامش یابد. فرمود: پس، چهار پرنده برگیر، و آنها را پیش خود، ریز ریز گردان. سپس، بر هر کوهی، پاره‌ای از آنها را قرار ده؛ آنگاه، آنها را فرا خوان، شتابان به سوی تو می‌آیند، و بدان که خداوند توانا و حکیم است» (البقره، ۲۶۰) نیز: «در حالیکه دیدگان خود را فروهشته‌اند، چون ملخ‌های پراکنده از گورها [ی خود] برمی‌آیند» (القمر: ۷) / «چگونه خدا را منکرید با آنکه مردگانی بودید و شما را زنده کرد؛ باز شما را می‌میراند [و] باز زنده می‌کند [و] آنگاه، به سوی او، بازگردانده می‌شوید» (البقره: ۲۸). نیز رک: الحج: ۷ و العادیات: ۹. ۹۴. ناگفته نماند که جسمانی بودن معاد، مورد تردید برخی از متکلمین مسلمان بوده است. (برای آگاهی بیشتر، رک: فلسفی، ۹۱-۱۰۳)

۹۵. [...] این حشری است که بر ما، آسان خواهد بود. (ق، ۴۴) / «مگر ندانسته‌اند که آن خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفریده و در آفریدن آنها درمانده نگردید، می‌تواند مردگان را [نیز] زنده کند. آری! اوست که بر همه چیز تواناست.» (الاحقاف: ۳۳)

۹۶. «سوشیانس پیروزگر بخواند که: برخیزید! دارای تن هستید، [از آن زمان که] درگذشتید، ایزدان، شما را نگهداری کردند.» (زادسپرم، ۶۵) / «نخست، استخوان کیومرث را برانگیزد، سپس، آن مشی و مشیانه، و سپس، دیگر کسان را برانگیزد. به پنجاه و هفت سال، سوشیانس، مُرده انگیزد، همه مردم را برانگیزد، چه پرهیزگار، چه دُروند مردم. هر کس را از آن جای برانگیزد که ایشان را جان بشد؛ یا نخست، بر زمین افتادند. [...] همه جهان مادی را، تن به تن، بازآراید [...]».

«بندش، ۱۴۶) / «در تن پسین، هر کس به کمال و به بی‌نیازی، از آنچه باید بدان کامل شود، می‌رسد.» (روایت آذرفرنبغ فرخزادان، ۶۹) / «این را نیز گوید که مردمانی را که بالغ بودند، آنگاه، به سن چهل سالگی بازآریند، و آنان که خُرد و نارسید بودند، آنگاه، ایشان را به سن پانزده سالگی بازآفرینند.» (بندش، ۱۴۷)

۹۷. برای آگاهی بیشتر، رک: دین‌کرد سوم، ۲، ۳.

۹۸. «آن کالبدهایی که دوباره آرایش می‌پذیرند، از نظر اینکه از یک بُن پاک و ناب، سرشتمند شده‌اند، از آن کالبدهایی که از بُنِ آمیختهٔ اهریمن زده سرشتمند شده‌اند، جداگوهری دارند [...]». (دین‌کرد سوم، ۲، ۳۳-۳۳۴)

۹۹. «پس خواهند گفت: چه کسی ما را باز می‌گرداند؟ بگو: همان کس که نخستین بار، شما را پدید آورد.» (الاسراء: ۱۵) / «[...] مرا در رستاخیز، یاریِ چون ایشان (=آفریده‌های پیشین) هست که چون ایشان را آفریدم، نبود. بَرِ نگر که چون آن نبود، آنگاه، من [آنان] را بساختم؛ آن را که بود، چرا باز نشاید ساختن؟» (بندش، ۱۴۶) / «اورمزد گفت: این آفریدگان را، آنگاه که نبودند، توانستم آفریدن، و اکنون که بودند [اما] آشفتنند (=متلاشی شدند)، دوباره ساختن، آسان تر است.» (زادسپرم، ۵۶)

۱۰۰. قس: «پرسش: [مردمان را اندر گیتی، چه چیز بایسته تر به نظر آید؟] پاسخ: [کسی که تندرست است، کام‌انجامی (=موفقیت در انجام امور)، و چون تن بیمار شود، تندرستی، و آنگاه که [از] تن، نامیدی فرارسد، رستگاری روان.» (متون پهلوی، [یادگار بزرگمهر]، ۱۳۵)

۱۰۱. به روایت «داتستان دینیک»: «جان، مینوی زنده کنندهٔ میان روان و تن است. تا روان همنشین تن است، تن زندگی دارد. چون تن درگذشت، زندگی از آن روان است.» (شاکد، ۸۸)

۱۰۲. «آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن خداست. و اگر آنچه در دل‌های خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند، شما را به آن محاسبه می‌کند؛ آنگاه، هر که را بخواهد می‌بخشد، و هر که را بخواهد عذاب می‌کند، و خداوند بر هر چیزی تواناست.» (البقره، ۲۸۴) / «آمار روانِ [مردمان] با [سنجه‌های] خواست و دانش و توان بررسیده می‌شود [...]». (دین‌کرد سوم، ۱۴۱) / «[...] پاداش کمترین کرفه‌ای و کیفر کوچک‌ترین گناهی، گزارده خواهد شد.» (دین‌کرد سوم، ۲، ۲۳۲)

۱۰۳. دربارهٔ مفهوم نمادین ترازو، رک: شوالیه، ۳۳۸-۳۴۲

۱۰۴. «و ترازوهای داد را در روز رستاخیز، می‌نهمیم. پس، هیچ کس، [در] چیزی، ستم نمی‌بیند و اگر [عمل] هم‌وزن دانهٔ خردلی باشد، آن را می‌آوریم و کافی است که ما حسابرس باشیم.» (الانبیاء: ۴۷)

۱۰۵. «پس، آنگاه که در صورت، دمیده شود، [دیگر] میان‌شان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از

[حال] یکدیگر نمی‌پرسند، پس، کسانی که کفه میزان [اعمال] آنان، سنگین باشد، ایشان رستگارانند و کسانی که کفه میزان [اعمال]شان سبک باشد، آنان، به خویشتن زیان زده [و] همیشه، در جهنم می‌مانند. آتش، چهرهٔ آنان را می‌سوزاند و آنان در آنجا، ترش‌روینند» (مؤمنون: ۱۰۱-۱۰۴) / «و در آن روز، سنجش [اعمال] درست است؛ پس، هر کس میزان‌های [عمل] او گران باشد، آنان خود رستگارانند. و هر کس میزان‌های [عمل] او سبک باشد، پس، آنانند که به خود زیان زده‌اند، چرا که به آیات ما، ستم کرده‌اند» (الاعراف: ۹۸)

۱۰۶. «گوید به دین، که چگادی [هست] یک‌صد مرد بالای، میان جهان، که چگادِ دائیتی خوانند؛ آن، یوغِ ترازویِ رشن ایزد است، تیغهای به بُنِ کوه البرز به سوی اباختر و تیغهای به سرِ کوه البرز، به سوی نیمروز [دارد]».

۱۰۷. «رشن، مینویِ راستی است» (بند‌هش، ۱۱۶). در کتاب دین‌کرد، به علاوه، ذکر شده است که رشنِ راست‌گفتار، در پشیمان‌کردن مردم از گناه در جهان مادی، مؤثر است. (دین‌کرد سوم، ۲، ۲۵۷)

۱۰۸. «[رشن] روانِ مردمان را نیز، به گناه و کرفه، آمار کند [...]». (بند‌هش، ۱۱۶) «[...] و رشنِ عادل، [اعمالِ روانِ درگذشته را] می‌سنجد.» (مینویِ خرد، ۲۴)

۱۰۹. در همین چارچوب، این قطعه از دین‌کرد قابل ملاحظه است: «پاداش تبه‌خویان، برابر کمترین کار ثوابی که در زمین از ایشان سر زده است [...] از کیفرِ آنان کاسته می‌گردد [...] و کیفرِ پارسایان، برابر کمترین گناهی که از ایشان در جهان مادی [سر زده و] برگردنِ آنان است، از [میزانِ] پاداش [کرفه‌هاشان ...] پاک شود.» (دین‌کرد سوم، ۱، ۲۳۲)

۱۱۰. دربارهٔ مفهوم نمادین پل، رک: شوالیه، ۲۳۰-۲۳۴

۱۱۱. «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ». (فاتحه، ۷-۶) نیز: «قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتِنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ» (الاعراف: ۱۶)

۱۱۲. «کسانی را که ستم کرده‌اند، با همردیفان‌شان و آنچه غیر از خدا می‌پرستیده‌اند، گرد آورید و به سوی "راه جهنم"، رهبری‌شان کنید و بازداشت‌شان نمایید که آنها مسئولند.» (الصفات: ۲۴۲۲)

۱۱۳. «آیا انسان به یاد نمی‌آورد که ما او را قبلاً آفریده‌ایم و حال آنکه چیزی نبوده است؟ پس، به پروردگارت سوگند که آنها را با شیاطین، محشور خواهیم ساخت. سپس، در حالیکه به زانو درآمده‌اند، آنان را گرداگرد دوزخ، حاضر خواهیم کرد؛ آنگاه، از هر دسته‌ای، کسانی از آنان را که بر [خدای] رحمان سرکش تر بوده‌اند، بیرون خواهیم کشید. پس از آن، به کسانی که برای درآمدن به [جهنم] سزاوارترند، خود دانایم. و هیچ کس از شما نیست، مگر [اینکه] در آن [جهنم] وارد می‌گردد. این [امر] همواره بر پروردگارت، حکمی قطعی است. آنگاه کسانی را که پرهیزگار بوده‌اند، می‌رهانیم و ستمگران را به زانو درافتاده، در [دوزخ] رها می‌کنیم.» (مریم، ۷۲-۶۸)

۱۱۴. «ای مزداهوره، به درستی می‌گوییم: هر کس - چه مرد، چه زن - که آنچه را تو در زندگی، بهتریه [کار] شناخته‌ای بورزد، در پرتو «منش نیک» از پاداش «اشه» [و] «شهریاری مینوی» [برخورد خواهد شد]. من چنین کسانی را به نیایش تو رهنمون خواهم شد و همه آنان را از گذرگاه داوری خواهم گذرانم.» (یسنه: ۴۶، ۱۰) / «کَریان و کوی، با توانایی خویش و با وادار کردنِ مردمان به کردارهای بد، زندگانی [انان] را به تباهی می‌کشانند؛ [اما] روان و دین‌شان، هنگامِ نزدیک شدن به گذرگاه داوری، در هراس خواهد افتاد و آنان، همواره، باشندگانِ کنامِ دروغ [خواهند بود] (یسنه: ۴۶، ۱۱)

۱۱۵. دینا (پهلوی: دین): در اوستا به «وجدان» یا «نیروی ایزدی بازشناسی نیک و بد» تعبیر کرده‌اند این نیرو را آغاز و انجام نیست. اهوره‌مزدا، آن را در تن انسان نهاده است تا بتواند از نیکی و زشتی کردار خویش آگاه شود. اگر انسانی بر این نیروی درونی دست یابد، هرگز به بدی گرفتار نخواهد شد. پس از درگذشت انسان، در جهان دیگر، دین انسان درست‌کردار، به صورت دوشیزه‌ای زیبا درخشان به استقبال او می‌آید؛ اما دین انسان زشت‌کردار، به صورت پتیاره‌ای زشت‌رو، بر او، عیار خواهد شد.

۱۱۶. پل چینوت در باور زرتشتی، گذرگاه میان دو کفه ترازوی رشن ایزد است؛ ترازویی که یک کفه آن در بن رشته کوه البرز افسانه‌ای است (که برگرد زمین کشیده شده است) و کفه دیگر آن، بر قله دیگری از همان رشته کوه قرار دارد. تجسم من از این ساختار چنین است: روان شخص بر کفه‌ای که روی زمین است، به سوی مقابل حرکت می‌کند و همزمان، «دین» شخص بر کفه دیگر می‌ایستد. اگر شخص نیکوکار باشد، وزن «دین» او، آن کفه را متناسباً، پایین می‌آورد و در نتیجه پل چینوت که بین دو کفه ترازو قرار دارد، حول محور طولی خود، می‌گردد و به پهنا می‌ایستد. روان از روی آن، به سلامت، عبور کند. پل، بر چگادِ دائیتی قرار دارد که قله‌ای است که سوراخ دوزخ، در فرورفتگی ژرف میان آن قرار داد. در نتیجه، اگر وزن «دین» شخص، در نتیجه گناه‌کاری کم باشد، روان، پس از آنکه به سختی بر فراز رفت، از روی پل باریک، به درون دوزخ می‌افتد.

۱۱۷. قابل ذکر است که بر اساس پندارهای سطحی، از تشابه میان صراط و چینوت، بسیار گفته‌اند اما، چنان‌که دیدیم، این دو را نمی‌توان مشابه دانست. چینوت، جزیی از ساختار سنجش است که با ترازوی زرتشتی، ارتباطی ارگانیک دارد؛ در حالیکه صراط در مفهوم قرآنی، راه عبو پرمخاطره‌ای است در درون جهنم که همه آدمیان باید بر آن، گام نهند. درست است که هر دو مظهر عبور از یک مرحله به مرحله دیگر هستند، اما، این تشابه، به کارکرد یکسان مغز انسان‌ها د بهره‌گیری از نمادها راه می‌برد و به هیچ وجه، نمی‌توان آن را نمونه‌ای از یک وام‌گیری دانست. اما از سویی دیگر، در باورهای عوامانه، اغلب مردمان، صراط را به صورت یک پل مجسم می‌کنند و بد

احتمال، عبارت «پل صراط» از تلفیق «پل چینوت» با «صراط الجحیم» پدیدار شده است. ۱۱۸. برای نمونه نک: الاعراف: ۷ / البقره: ۳۵ / الرحمن: ۴۶ / الزمر: ۷۴ / النساء: ۴ / المائدة: ۵ / آل عمران: ۳ / یونس: ۹ / القمان: ۸ / الحجر: ۴۵ / الکهف: ۱۸. قابل ذکر است که قرآن برای اشاره به باغ‌های زمینی هم از «جنت» استفاده کرده است. برای نمونه: نک: البقره: ۲۶۵. ۱۱۹. «[...] به جنتی که پهنایش [به قدر] آسمان‌ها و زمین است، [و] برای پرهیزگاران، آماده شده است، بشتابید.» (آل عمران: ۱۳۳)

۱۲۰. «روزی شما و آنچه وعده داده شده‌اید، در آسمان است.» (الذاریات: ۲۲)
 ۱۲۱. «و کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، گروه گروه به سوی جنت سوق داده شوند تا چون بدان رسند و درهای آن [به روی‌شان] گشوده گردد و نگهبانان آن، به ایشان گویند: سلام بر شما خوش آمدید در آن درآیید [و] جاودانه [بمانید]». (الزمر: ۷۳) / «این یادکردی است و قطعاً برای پرهیزگاران فرجامی نیک است. باغ‌های همیشگی، در حالیکه درهای [آنها] برایشان گشوده است.» (ص: ۴۹-۵۰)

۱۲۲. «[همان] جنات عدن که آنان با پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان که درستکارند در آن داخل می‌شوند و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی‌آیند.» (الرعد: ۲۳) / «اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به [پاداش] آنچه انجام می‌دادند در جناتی که در آن جایگزین می‌شوند پذیرایی می‌گردند.» (السجده: ۱۹) / «انان هستند که حقا مؤمنند برای آنان نزد پروردگارشان درجات و آمرزش و روزی نیکو خواهد بود.» (الانفال: ۴) / «بین چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم و قطعاً درجات آخرت و برتری آن بزرگ‌تر و بیشتر است.» (الاسراء: ۲۱)

۱۲۳. «باغچه‌ها و تاکستان‌ها و دخترانی هم‌سال، با سینه‌های برجسته و پیاله‌های لبالب [...]» (النباء: ۳۲-۳۴) / «بسترهایی که آستر آنها، از ابریشم درشت‌بافت است [که] در آن [باغ‌ها، دلبرانی] فروهشته نگاهند که دست هیچ انس و جنی، پیش از ایشان، به آنها نرسیده است.» (الرحمن: ۵۴ و ۵۸) / «بر تخت‌هایی جواهرنشان، که روی هم، بر آنها تکیه داده‌اند. بر گردشان، پسرانی جاودان [به خدمت] می‌گردند. با جام‌ها و آبریزها و پیاله‌هایی از باده ناب روان؛ [که] نه از آن درد سرگیرند و نه بی‌خرد گردند و میوه از هر چه اختیار کنند و از گوشت پرنده، هر چه بخواهند و حوران چشم‌درشت، مثل لؤلؤ نهان میان صدف. [اینها] پاداشی است برای آنچه می‌کردند. در آنجا نه بیهوده‌ای می‌شنوند و نه [سخنی] گناه‌آلود. سخنی جز سلام و درود نیست» (الواقعه: ۱۵-۲۶) / «جامی که آمیزه زنجبیل دارد، به آنان می‌نوشانند. از چشمه‌ای در آنجا که سلسبیل نامیده می‌شود. و بر گرد آنان، پسرانی جاودانی می‌گردند؛ چون آنها را ببینی، گویی که مرواریدهایی

پراکنده‌اند. و چون بدانجا نگری، [سرزمینی از] نعمت و کشوری پهناور می‌بینی. [بهشتیان را] جامه‌های ابریشمی سبز و دبیای ستبر، در بر است و پیرایهٔ آنان، دستبندهای سبمین است و پروردگارشان، باده‌ای پاک، به آنان می‌نوشاند.» (الانسان: ۱۲-۲۱)

۱۲۴. «بهشت و دوزخ، اکنون نیز وجود دارد.» / «بهشت در ستاره پایه و بالاتر از آن؛ و دوزخ، در زیر زمین است» (دین‌کرد پنجم، ۴۴)

۱۲۵. «[...] در بهشت آنکه [در جایگاه] فروتر [است] به آنکه [در جایگاه] برتر [است] حرمت گذارد، گوید که نیز نیکو [باشی] تو [ای] مرد، که اندکی نزدیک‌تری به آن یک وجود منزله» (شایست ناشایست، ۸۴-۸۵)

۱۲۶. «پس نخستین گام را به ستاره پایه فراز نهادم، به اندیشهٔ نیک [...] و دیدم آن روانِ پرهیزگاران را که چون ستاره‌های درخشنده، از آن روشنی همی تابید [...] اینان روان‌ها [بی] هستند که در گیتی، یشت نکردند و گاهان نسروند و [...] شاهی و دهبندی و سالاری نکردند، اما به دیگر کرفه‌ها [پرهیزگار بوده‌اند. [...] دیگر گام را به گفتار نیک [به] ماه پایه فراز نهادم [...] آن انجمن بزرگ پرهیزگاران دیدم [...] کسانی [...] که به گیتی یشت نکردند و گاهان نسروند و به دیگر کرفه‌ها بدین جای آمده‌اند. روشنی ایشان به روشنی ماه، همانند است. [...] سه دیگر، گام را به خورشید [پایه] فراز نهادم، آنجا که کردار نیک مقیم است. [...] دیدم آن [روان] پرهیزگاران را به گاه و بسترِ زرین و مردمی بودند که روشنی‌شان به روشنی خورشید همانند بود. [...] اینان روان [هایی] هستند که به گیتی، پادشاهی نیک و دهبندی و سالاری کردند. چهارم گام را فراز نهادم به آن گرزمان روشن آن [که] همه آسایش است. [...]» (بهار، [از: ارداویراف‌نامه]، ۳۰۵-۳۰۷)

۱۲۷. «روشنی بی‌پایان» و «برترین روشنی» در هر دو روایت زرتشتی و اسلامی، خاص خدای بزرگ است: «او که برترین روشنی‌هاست، خداترین خدایان است، مینوترین مینوان است.» (شاکد، [از: داستان دینیک]، ۸۶) / «خدا، نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او، چون چراغدانی است که در آن، چراغی و آن چراغ در شیشه‌ای است؛ آن شیشه، گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی، افروخته می‌شود. نزدیک است که روغنش، هر چند بدان آتشی نرسیده باشد، روشنی بخشد. روشنی بر روی روشنی است. خدا هر که را بخواهد، با نور خویش هدایت می‌کند و این مثل‌ها را خدا برای مردم می‌زند و خدا به هر چیزی داناست.» (النور: ۳۵)

۱۲۸. «پس، نخستین گام به اندیشهٔ نیک و دوم به گفتار نیک و سوم به کردار نیک بالا رود و چهارم گام به روشنی بی‌پایان پر از خوشی رسد.» (مینوی خرد، ۲۶) / «[...] از خورشید پایه تا به آسمان، آن روشنی بیکرانه، گرزمان است که [اندر] آن، روشنی بیکرانه است.» (بهار، [از: روایت پهلوی]، ۲۹۴) جالب توجه است که «امید آشوهیشتان» آشکارا میان گرودمان و بهشت، قایل به تفاوت است:

«...] اگر پرهیزگار باشد [...] یا به گرودمان می‌رود که بالاترین بخش آسمان هاست می‌رود و یا به بهشت می‌رود و یا به همیستگان که جایگاهی است میان دوزخ و بهشت.» (روایت امید آشوهیستان، ۲۲۹)

۱۲۹. در گاهان، گرودمان (=گرومان) به عنوان «فراترین سرای، [...] که [سرایِ اهوره] توانا تر از همگان [است]» (یسنه ۳:۲۸-۴) وصف شده که در آن «بهترین پاداش‌ها» (یسنه ۹:۴۸) و «بهترین زندگی» (یسنه ۲:۴۴) و «زندگی خوب و جاودان» (یسنه ۵:۳۲ و نیز یسنه ۱۹:۴۶) به راست‌گفتاران، وعده داده شده است. در متون پهلوی، کیفیت جایگاه پاداش، چنین وصف شده است: «[...] بدان جامه‌های زرنشاند و سیم‌نشاندۀ از همه جامه‌ها، درخشان‌تر [...] بدان ارا به و گردونه زرین در در روشنی [...] زین‌افزار خوب‌ساختۀ زرینی گوه‌رافزوده سخت درخشان سراسر آراسته [...] آن گاه بسیار زرین، بستر خوب و بالش را با قالی شایسته [...]». (بهار، [از: ارداویراف‌نامه]، ۳۰۶-۳۰۷)

۱۳۰. «اندر آن، همه آسانی و رامش و شادی و برکت و نیکی است که از بزرگ‌ترین و برترین نیکی و رامش‌گیتی هم بیش و بهتر است. آنجا هیچ نیاز و درد و غم یا دشواری نیست. خوشی و نیکی برخاسته از آن گاه سود همیشگی است و از آن گنج پُر ناکاستنی نفرسودنی بی‌کرانه است.» (شاکد، [از: دانتستان دینیک]، ۱۰۷)

۱۳۱. برای نمونه: «قطعاً در این [یادآوری‌ها]، برای کسی که از عذاب آخرت می‌ترسد، عبرتی است: آن [روز] روزی است که مردم را برای آن، گرد می‌آورند و آن [روز]، روزی است که [جملگی در آن] حاضر می‌شوند.» (هود: ۱۰۳)

۱۳۲. «و از آتشی که برای کافران، آماده شده است، بترسید.» (آل‌عمران: ۱۳۱)

۱۳۳. «آری منافقان در فروترین درجات دوزخند و هرگز برای آنان یآوری نخواهی یافت.» (النساء، ۱۴۵)

۱۳۴. «[دوزخی] که برای آن هفت در است و از هر دری بخشی معین از آنان [وارد می‌شوند].» (الحجر، ۴۴) نیز: «پس از درهای دوزخ وارد شوید و در آن همیشه بمانید و حقا که چه بد است جایگاه متکبران.» (النحل، ۲۹)

۱۳۵. «به زودی آتشبانان را فرا خوانیم.» (العلق: ۱۸) / «منحرفان، هیزم جهنم خواهند بود.» (الجن: ۱۵) / «پس، شما را به آتشی که زبانه می‌کشد، هشدار دادم.» (اللیل: ۱۴) / «آتش چهرة آنها را می‌سوزاند و آنان در آنجا، ترش‌رویند.» (المؤمنون: ۱۰۴) / «کسانی که کفر ورزیدند جامه‌هایی از آتش برایشان بریده شده است.» (الحج: ۱۹) / «[...] از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگ‌ها هستند و برای کافران، آماده شده، بپرهیزید.» (البقره: ۲۴) / «اما هر که سنجیده‌هایش سبک بر آید، پس، جایش هاویه باشد. و تو چه دانی که آن چیست. آتشی است، سوزنده.» (القارعه: ۱۱-۸) / «به زودی، کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند، در آتشی [سوزان] درآوریم که هر چه

پوست‌شان، بریان گردد؛ پوست‌های دیگری بر جایش نهمیم، تا عذاب را بچشند. آری خداوند توانای حکیم است.» (النساء: ۵۶) همچنین، نک: البقره: ۲۴ و ۱۲۶ / آل عمران: ۱۸۱ / البلد: ۱۹-۲۰ / الانسان: ۴ / الملک: ۷۶ / الحاقه: ۳۲ / المعارج: ۱۵-۱۶ / البروج: ۵ / النساء: ۱۰ / الاعراف: ۳۸ / التوبه: ۳۵ / الاسراء: ۹۷ / الحج: ۴.

۱۳۶. برای نمونه: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (التغابن: ۱۰)

۱۳۷. «کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده‌اند و [نیز] مشرکان، در آتش دوزخند [و] در آن، همواره می‌مانند. اینانند که بدترین آفریدگانند.» (البینه: ۶) / «...» و کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر، بمیرند، آنان، کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می‌شود و ایشان اهل آتشند و در آن، ماندگار خواهند بود» (البقره: ۲۱۷) / «کسانی که کفر ورزیدند و ستم کردند، خدا بر آن نیست که آنان را بیمارزد و به راهی هدایت کند، مگر راه جهنم که همیشه در آن جاودانند و این [کار] برای خدا آسان است.» (النساء: ۱۶۸-۱۶۹) همچنین، نک: الحشر: ۱۷ / المجادله: ۱۷ / التوبه: ۶۸.

۱۳۸. «اگر از گناهان بزرگی که از آن [ها] نهی شده‌اید، دوری گزینید، بدی‌های شما را از شما، می‌زداییم؛ و شما را در جایگاهی ارجمند، درمی‌آوریم» (النساء: ۳۱) / «مسلماً، خدا، این را که به او شرک ورزیده شود، نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد، می‌بخشاید و هر کس به خدا شرک ورزد، به یقین، گناهی بزرگ، بر یافته است» (همان: ۴۸).

۱۳۹. «بهبشت در ستاره پایه و بالاتر از آن؛ و دوزخ، در زیر زمین است» (آموزگار، دین‌کرد پنجم، ۴۴) / «دوزخ در میانه زمین، آنجاست که اهریمن، زمین را سفت و بدان در تاخت.» (بندش، ۵۳)

۱۴۰. در سنت زرتشتی، این اندیشه که تاریکی، مساوی با نیستی روشنی است، مردود شمرده می‌شود: «روشنی و تاریکی، هر دو، هستی یافت‌شدنی و چارچوب‌پذیراند و هم از یک‌دیگر، جدا بُنی دارند.» (دین‌کرد سوم، ج ۲، ۱۰۹)

۱۴۱. «و جاهایی از آن، از سردی، همچون سردترین یخ و برف است و جاهایی از آن، از گرمی، همچون گرم‌ترین و سوزان‌ترین آتش است. در جاهایی از آن، حیوانات موزی، چنان آنان را پاره پاره کنند که سگ، استخوان را و جاهایی از آن، از بدبویی چنان است که بلرزد و بیفتند. همواره، آنان را تاریکی چنان است که به دست، بتوان گرفت.» یعنی تاریکی آن به حدی است که گویی، با دست می‌توان آن را لمس کرد. «بندش» هم این تعبیر از تاریکی دوزخ را بازگفته شده است: «دوزخ را گوید که تاریکی آن را [به دست، شاید گرفتن و گند آن را به کار، شاید بُریدن.» (بندش، ۱۲۲)

قابل ذکر است که در قرآن، عمل شخص کافر، به تاریکی تشبیه شده است: «و کسانی که کفر ورزیدند کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار است [...] یا [کارهایشان] مانند تاریکی‌هایی

است که در دریایی ژرف است که موجی آن را می‌پوشاند [و] روی آن موجی [دیگر] است [و] بالای آن ابری است؛ تاریکی‌هایی است که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است؛ هر گاه [غرقه] دستش را بیرون آورد، به زحمت آن را می‌بیند [...]». (النور: ۳۹-۴۰)

۱۴۲. «هیچ آسانی و خوشی و شادی در آنجا نیست. همه‌گند است و ریمنی و بدی و سختی. هیچ‌گند و ریمنی و درد و بدی گیتی، مانند آن نیست، چون بدی آمیخته گیتی، هیچ شباهتی به آن چیزی (=بدی مینوی) ندارد که با آن، هیچ نیکی نیست و صدور آن از سرچشمه اهریمنی است.» (شاکد، [از: داتستان دینیک]، ۸۱)

۱۴۳. برخی از پژوهندگان، پدیداری باور عدم جاودانگی عذاب دوزخی در روایت زرتشتی را به دوره متأخر مربوط می‌دانند و معتقدند که در باور زرتشت، به گناه‌کاران عذاب ابدی، وعده داده شده است. من، این پندار را درست نمی‌دانم و گمان نمی‌کنم که به صرف اشاره زرتشت به «تیرگی ماندگار دیربای» (یسنه ۳۱: ۲۰) و نظایر آن، بتوان جاودانگی عذاب دوزخی را نتیجه گرفت.

۱۴۴. «آن کس که غلطیده در گنه‌ورزی است ولی [در فرجام] رستگار می‌شود، مردم اهریمن زده‌اند [...] رستگار شونده‌گی آنان در جهان بازپسین، روی خواهد داد؛ زیرا گناه [ورزی]شان زیر فشار تازش آلوده‌کننده اهریمن، و نیز در هنگامه آلوده‌کاری دشمن ستم‌کامه، که خود بن‌انگیز گناه است، انجام گرفته است [...] آن دسته که غلطیده در گنه‌ورزی‌اند و [هیچ‌گاه] روی رستگاری نخواهند دید، دیوان‌اند؛ غلطش آنان [در گناه]، ریشه در جوهره سرشت آنان دارد؛ رستگار نشدن آنان در این است که جوهره سرشت تاریکانه آنان، پذیرای فرگشت به گوهر روشنایی نیست [...]». (دین‌کرد سوم، ۱، ۲۰۶)

۱۴۵. «[اگر] پرسیده [شود] که آیا در دوزخ، از آن هرمزد، کسی گمارده شده است که روان دروندان را پادافره نماید یا نه؟ گفته شود که از آن هرمزد، اندرون دوزخ، کسی گمارده نشده است، مگر بینش ایزدان [ی چون] تیشتر و ستوش، و نند و هفتورنگ. این را نیز بگویم که بینش آنان، چنان تیز است که مهیب‌ترین [جای] دوزخ را آنگونه بینند چنان مردانی که با چشم بسیار بینا، در آیینه نگرند [و] تن خویش بینند، ایشان، بسیار بهتر بینند. و اگر پناه ایشان نمی‌بود، اهریمن و دیوزادگان، همگی، روان دروندان را در دوزخ می‌میراندند [...] دوزخیان] هر روز، سه بانگ از بهشت و سخن امشاسپندان، بشنوند که مترسید، زیرا مرده شما را باز ویرایم. نیکان، چند بار به گیتی، سخن روان را دوستانه به شما گفتند و راه راست را به شما نمودند و نپذیرفتید. هوم، هر روز، سه بار به گوش گوید که رامش کنید و مترسید؛ چه، هوش (=مرگ) را از روان تان بازدارم و روان تان، هوشمند (=میرا) نشود، همان‌گونه که تن [شما] هوشمند (=میرا) است.» (متون پهلوی، [اندرز دستوران به دینان]، ۱۶۰-۱۶۱)

۱۴۶. «[در دین] گفته شده است: با یک نیت ثواب خواهانه، اغلب، سرایش گاهان برای آن شخص بددین [که در زندگی، کارهایش] با راست‌اندیشی و راست‌گفتاری و راست‌کرداری آمیختگی‌هایی داشته است و همچنان بددین نیز بوده است، روی هم رفته ثواب دارد و می‌تواند فریادرس [بددین] در جهان مینوی باشد.» (دین‌کرد سوم، ۱، ۱۲۵)

۱۴۷. «پس [از زنده کردن مردگان] پرهیزگار را از دروند جدا کنند. پرهیزگار را به گرودمان برند. دروند را به دوزخ، بازافکنند. سه شبانه‌روز، تنومند [و جان‌اومند] دوزخی [بُوند] در دوزخ، پادافره کشند. پرهیزگار در گرودمان، تنومند [و جان‌اومند] آن سه شبانه‌روز را شادی ببند.» (بند هش، ۱۴۶)

۱۴۸. بند هش، ۱۴۷. این دوگونگی دوزخ، در «ارداویراف‌نامه» هم قابل مشاهده است. چه، در این کتاب هم، از عذاب‌های دوزخی، در دو بخش ذکر شده‌اند: یکی، دوزخی که زیر پلِ چینوت و درون زمین واقع است (بهار، ۳۱۷) و دو دیگر، دوزخی که «ارداویراف»، پس از دیدار از بهشت، مشاهده می‌کند. (بهار، ۳۰۹)

۱۴۹. «...[مینوی زمین که خود سپندارمذ درست‌اندیش، مادر همه زایش‌مندان روی زمین است - که سرشت مادری او از آغاز که دروغ (=هریمن) به آفرینش تاخت تا واپسین روزهاست - به نیک مهری، همه آفریدگان را چه همه فرزند اویند - ببخشاید. بر پرهیزگاران، دشواری که بر تن‌شان است و بر گناهکاران، پادافره‌ی که بر روان‌شان است. و او (سپندارمذ) هرگز خواهشی از اورمزد نخواست [..اما] در آنگاه، پیش اورمزد بایستد، گوید که: پادافره ایشان بسیار کامل است.» (زادسپرم، ۶۸)

۱۵۰. یکی از اصلی‌ترین نکاتی که موبدان زرتشتی، در جدال با علمای ادیان سامی، مطرح می‌کردند، رد و نفی جاودانگی جهنم و عذاب ابدی بوده است. آنان، می‌پرسیدند: «ایزد، نه رستگارکننده، که تباه‌کننده آفریده‌های خودش است؟» برای آگاهی بیشتر، از جمله، رک: دین‌کرد سوم، دفتر ۱، ۱۳۱ و دین‌کرد سوم، دفتر ۲، ۲۴۱.

۱۵۱. «پیش از آن برای رهنمود مردم، فرو فرستاد و فرقان [=جداکننده حق از باطل] را نازل کرد. کسانی که به آیات خدا، کفر ورزیدند؛ بی‌تردید عذابی سخت خواهند داشت و خداوند، شکست‌ناپذیر و صاحب انتقام است.» (آل عمران: ۴)

۱۵۲. در اینجا، می‌شاید که نکته‌ای را بیفزاییم: شکی نیست که دوزخ، کنام اهریمن و دیوان است و آفریده‌آور هم‌مردا نمی‌تواند بود؛ پس، به ناگزیر، می‌توان پرسید که چگونه کنام اهریمن و دیوان، می‌تواند به جایگاهی برای نابودی بدی‌ها و پلیدی‌ها، تبدیل شود؟ پاسخ، در ذات ناآگاه و بی‌خرد اهریمن و دیوان است که اغلب بر ضد منافع خود عمل می‌کنند و حتی باعث نابودی و تباهی خود می‌شوند. (شاکد، ۱۱۷)

۱۵۳. «بگو شفاعت، یکسره از آن خداست؛ مُلکِ آسمان‌ها و زمین، خاص اوست؛ سپس به سوی او، بازگردانیده می‌شوید.» (الزمر: ۴۴) / «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده‌ایم، انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن، نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی و کافران، خود، ستمکارانند.» (بقره: ۲۵۴) / «و بسا فرشتگانی که در آسمان‌ها یابند [و] شفاعت‌شان، به کاری نیاید، مگر پس از آنکه خدا، به هر که خواهد و خشنود باشد، اذن دهد.» (النجم: ۲۶) / «و همان‌گونه که شما را نخستین بار، آفریدیم، [اکنون نیز] تنها، به سوی ما آمده‌اید و آنچه را به شما عطا کرده بودیم، پشت سر خود نهاده‌اید و شفیعیانی را که در [کار] خودتان، شریکان [خدا] می‌پنداشتید، با شما نمی‌بینیم. به یقین پیوند میان شما، بریده شده و آنچه را که می‌پنداشتید، از دست شما رفته است.» (الانعام: ۹۴) / «و در آن روز، شفاعت، [به کسی] سود نبخشد؛ مگر کسی را که [خدای] رحمان، اجازه دهد و سخنش، او را پسند آید» (طه: ۱۰۹) / «آنچه فراروی آنان و آنچه پشت‌سرشان است، می‌داند و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد، شفاعت نمی‌کنند؛ و خود، از بیم او هراسانند.» (الانبیاء: ۲۸).

۱۵۴. قابل ذکر است که دوران جاهلیت، معتقد بودند که خدایانی چون «لات» و «هبل» و «عزی» و مانند آنها، نزد «الله» شفاعت می‌کنند؛ «و به جای خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان، زیان می‌رساند و نه به آنان سود می‌دهد؛ و می‌گویند: اینها نزد خدا، شفاعت‌گران ما هستند. بگو: آیا خدا را به چیزی که در آسمان‌ها و در زمین نمی‌داند، آگاه می‌گردانید؟! او پاک و برتر است از آنچه [با وی] شریک می‌سازند.» (یونس: ۱۸) و هم در پاسخ به اینان، آمده است: «و کسانی را که دین خود را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا، آنان را فریفته است، رهاکن و [مردم را] به وسیلهٔ این [قرآن] اندرز ده؛ مبادا کسی به [کیفر] آنچه کسب کرده، به هلاکت افتد؛ در حالیکه برای او، در برابر خدا، یاری و شفاعت‌گری نباشد و اگر [برای رهایی خود] هرگونه فدیهای دهد، از او، پذیرفته نگردد. اینانند که به [سزای] آنچه کسب کرده‌اند، به هلاکت افتاده‌اند و به [کیفر] آنکه کفر می‌ورزیدند، شرابی از آب جوشان و عذابی پر درد خواهند داشت.» (الانعام: ۷۰)

۱۵۵. «بیش بازسازی مرده را سوشیانس با یاران (آغاز) کند. و گاو هدّیوش را بدان یزش گشند. از پیه آن گاو و هوم سپید، انوش آریند و به همهٔ مردم دهند و همهٔ مردم، جاودانه، بی‌مرگ شوند [...] پس، سوشیانس، از فرمان دادار، کنش همهٔ مردن را به سزا، مزدی پاداش دهد.» (بندش، ۱۴۷)

۱۵۶. «و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده‌اند، محشور می‌گردانیم؛ پس، آنان نگاه داشته می‌شوند تا همه به هم پیوندند.» (النمل: ۸۳) / «و روزی که در صور دمیده شود، پس هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است، به هراس افتد، مگر آن کس که خدا بخواهد و جملگی، با زبونی رو به سوی او آورند.» (النمل: ۸۷)

۱۵۷. «...» پیشوتن گشتاسپان از سوی کنگدژ آید، با یکصد و پنجاه مرد پرهیزگار و آن بت‌کده را که رازگه ایشان بود، بکند و آتش بهرام را به جای آن بنشاند [...]» (بندش، ۱۴۲).

۱۵۸. «به پایان هزاره اوشیدرمه، ضحاک از بند رها شود. بیوراسپ، بس آفریدگان را به دیوکامگی، تابه کند. در آن هنگام، سوشیانس (معوود)، پسر زردشت، به پیدایی رسد [...] نخست از جهانیان، مُرده گرشاسپ، پسر سام را برانگیزد تا بیوراسپ را به گرز زُند و گُشد و از آفریدگان، بازدارد.» (بندش، ۱۴۲)

۱۵۹. «و کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته‌ایم و روز قیامت، برای او کتابی که آن را گشاده می‌بیند، بیرون می‌آوریم. کتابت را بخوان! کافی است که امروز، خودت، حسابرس خود باشی» (الاسراء: ۱۴-۱۳). نیز: «...» آنان، کتاب خود را می‌خوانند و به قدر نخک هسته خرمایی، به آنها، ستم نمی‌شود.» (الاسراء، ۷۱) و: «و کتاب [عمل شما، در میان] نهاده می‌شود؛ آنگاه، بزه کاران را از آنچه در آن است، بیمناک می‌بینی و می‌گویند ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ [کار] کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته جز اینکه همه را به حساب آورده است؛ و آنچه را انجام داده‌اند، حاضر یابند و پروردگار تو، به هیچ کس، ستم روا نمی‌دارد.» (الکهف: ۴۹)

۱۶۰. «و قطعاً بر شما، نگهبانانی گماشته شده‌اند. [فرشتگان] بزرگواری که نویسندگان [اعمال شما] هستند. آنچه را می‌کنید، می‌دانند.» (الانفطار: ۱۰-۱۳) نیز: «مردم مدینه و بادیه‌نشینان پیرامونشان را نرسد که از [فرمان] پیامبر خدا، سر باز زنند و جان خود را عزیزتر از جان او، بدانند؛ چرا که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی‌ای در راه خدا، به آنان نمی‌رسد و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد، قدم نمی‌گذارند و از دشمنی غیمتی به دست نمی‌آورند مگر اینکه به سبب آن، عمل صالحی برای آنان [در کارنامه‌شان] نوشته می‌شود، زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.» (التوبه: ۱۲۰) قابل ذکر است که در گاهان هم اشاره‌ای به «دفتر زندگانی» شده است (پسند ۱۴:۳۱).

۱۶۱. «اما کسی که کتابش به دست راستش داده شود، به زودی اش حسابی بس آسان کنند و شادمان به سوی کسانش باز گردد و اما کسی که کتابش از پشت سرش به او داده شود. زودا که هلاک [خویش] خواهد و در آتش افروخته، درآید.» (الانشقاق: ۷-۱۲)

۱۶۲. قس: «و کلیدهای غیب، تنها نزد اوست. جز او [کسی] آن را نمی‌داند؛ و [او] آنچه در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر [اینکه] آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست، مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است.» (الانعام: ۵۹) نیز: «آیا ندانسته‌ای که خداوند آنچه را در آسمان و زمین است، می‌داند؛ اینها [همه] در کتابی [مندرج] است؟» (الحج: ۷۰)

۱۶۳. «سپس، شب سوم، در بامداد، اگر آن روان [از] پرهیزگاران [باشد ...] بادی تیز به پذیره آید، بهتر و نیکوتر و خوشبوتر و پیروزگرت‌تر از همهٔ بادهای به‌گیتی که روان را شادی بخشد. اگر دُرُوند است، بادی [به] پذیره آید گندتر، پوسیده‌تر و ناپیروزتر از همهٔ بادهای به‌گیتی، که روان را [از وی] ناآرامی و اندوه رسد. سَپس، بَرَنَدَش آن روان را به آمار [...]» (بند‌هش، ۱۳۰)

۱۶۴. برخی از پژوهندگان، مفهوم برزخ را معادل «هَمْتِسْتگان» (جای آمیختگی) در باورهای زرتشتی دانسته‌اند. اما این اندیشه، درست نیست. قابل ذکر است که تعبیرِ هوای سرد یا گرم، به عنوانِ پادافره، که در برخی منابع زرتشتی از آن یاد شده (نیز در: مینوی خرد، ۳۰). تا حدودی می‌تواند یادآور معنای «زمهریر» در باورهای عامیانهٔ مردم باشد که می‌اندیشند «سادات گناه‌کار» تا هنگام رستاخیز، در جایگاهی بسیار سرد به نام زمهریر، به سر خواهند برد.

۱۶۵. «اگر او (=روان) را گناه و کرفه، هر دو برابر باشد، آنگاه، او را به همستگان دهند. دربارهٔ همستگان گوید که جایی است چون گیتی؛ هر کس را بدان پایه که ایشان را کرفه است، جای دهند، نشانند.» (بند‌هش، ۱۳۱) / «[به] جایی فراز آدم و دیدم روانِ مردمی چند را که به هم ایستاده [بودند]. پرسیدم [...] «ایشان کیستند و چرا ایدر ایستند؟ [پاسخ:] اینجای را همستگان خوانند و این‌روان‌ها [که] تا تنِ پسین (=رستاخیز) اینجای ایستند، روانِ مردمانی اند که کرفه (=ثواب) و گناه‌شان برابر بود [...] پادافره (=مجازات) ایشان از راه‌گردش هوا است: سردی یا گرمی؛ و ایشان را پتیارهٔ دیگری نیست» (بهار، [از: ارداویراف‌نامه]، ۳۰۵)

۱۶۶. «و میان آن دو [گروه] حایلی است و بر اعراف، مردانی هستند که هر یک [از آن دو دسته] را از سیمایشان می‌شناسند و بهشتیان را که هنوز وارد آن نشده، و [لی] [بدان] امید دارند، آواز می‌دهند که سلام بر شما. و چون چشمان‌شان به سوی دوزخیان گردانیده شود، می‌گویند پروردگارا! ما را در زمرهٔ گروه ستمکاران قرار مده. و اهل اعراف، مردانی را که آنان را از سیمایشان می‌شناسند، ندا می‌دهند [و] می‌گویند: جمعیت شما و آن [همه] گردنکشی که می‌کردید، به حال شما سودی نداشت.» (الاعراف: ۴۶-۴۸)

۱۶۷. «در صور دمیده می‌شود؛ پس، هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است، بیهوش درمی‌افتد، مگر کسی که خدا بخواهد. سپس، بار دیگر، در آن دمیده می‌شود و به ناگاه، آنان بر پای ایستاده، می‌نگرند.» (زمر، ۶۸)

۱۶۸. «هنگامی که نزدیک فرسگردکرداری باشد، نیوشیداران (=پذیرندگان) فرمان اردیبهشت از گوسپند [و] گوشته‌خواری بگردند (صرف‌نظر کنند) و یک چهارم نیروی آزر کاسته شود و گندگی که همانا در تن است، نابود شود. تاری و تیرگی به تدریج کاسته شود، مینوی پاک بیشتر به چهر پوشیده شود، دانش‌ها روشن‌تر یافته شود. آزر در تنِ فرزندان که از ایشان (=مردم زمان فرسگرد)

زاده شوند، ناتوان تر و تن [آنان] کم‌گندتر و به سرشت ایزدان، هم‌پیوندتر است [...]» (زادسپرم، ۶۰) / «در آن هنگام، نشان رستاخیز [آشکار] باشد و سپهر بجنید، سیر خورشید، ماه، ستارگان تغییر کند. و در فضا یکی شوند مانند سپهر گردان و چهره دریا [و] همه ساکنان زمین تغییر کند [...]» (زادسپرم، ۶۱)

۱۶۹. شیوه روایی قرآن، در بیان حکایت آفرینش، خاص و جالب توجه است. در این شیوه، زمان، صورت خطی یا ممتد ندارد و در آن، رخدادها، به ترتیب وقوع، بازگفته نمی‌شود. برای مثال، در آن، «الله» از ابتدا و پیش از هر بروز سانحه‌ای، سخن از قرار گرفتن انسان بر روی زمین سخن می‌گوید؛ یا ابلیس، حتی پیش از ارتکاب گناه ازل توسط آدم و حوا و هبوط آنان، «یوم یبعثون» را یادآور می‌شود؛ یا ملائک، از فساد و خونریزی آینده نسل آدم بر روی زمین، ابراز نگرانی می‌کنند، یا گفته می‌شود زمین برای انسان آفریده یا گسترانیده شده است و ... الخ. بدون تردید، این شیوه روایی، مبتنی بر تکنیک «آینده‌روی» (falsh forward) است (و حتی، تا حدودی، یادآور رئالیسم جادویی در ادبیات معاصر است). در نتیجه، در آن، همه رخدادها، فعلی و آتی، با هم، و به مرکزیت سانحه ازل، بازگو می‌شوند. عدم درک این نکته، موجب شده است که برخی، روایت قرآنی را درست درک نکنند.

۱۷۰. آنچه ما نمادش می‌نامیم یک اصطلاح است، یک نام یا نمایه‌ای که افزون بر معانی قراردادی و آشکار روزمره خود، دارای معانی متناقضی نیز باشد. (یونگ، ۱۵-۱۶)

منابع

- آذرباد مهراسپندان، ترجمه: رهام اشه و شهین سراج، مؤسسه انتشاراتی فرهنگی فروهر، ۱۳۷۹
- الیاده، میرجا، جهان اسطوره شناسی، جلد سوم، ترجمه: جلال ستاری، نشر مرکز، ۱۳۷۹
- _____، دین پژوهی، دفتر اول، ترجمه: بهاء الدین خرمشاهی، انتشارات پژوهشگاه، ۱۳۷۲
- _____، ترجمه: مهرداد بهار، انتشارات توس، ۱۳۸۰
- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، نشر آگه، ۱۳۸۱
- دین کرد سوم، دفتر اول، ترجمه: فریدون فضیلت، انتشارات فرهنگ دهخدا، ۱۳۸۱
- _____، دفتر دوم، ترجمه: فریدون فضیلت، انتشارات مهرآیین، ۱۳۸۴
- روایت آذر فرنیغ فرخزادان، ترجمه: حسن رضایی باغبیدی، انتشارات دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۴
- روایت امید اشوهیستان، ترجمه: نزهت صفای اصفهانی، نشر مرکز، ۱۳۷۶
- روایت داراب هرمزد، موبد مانک رستم اون والا، چاپ سنگی
- زهر، آرسی، تعالیم مغان، ترجمه: فریدون بدره‌ای، انتشارات توس، ۱۳۷۷
- _____، طلوع و غروب زردشتی گری، ترجمه: تیمور قادری، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۵
- سبحانی، جعفر، منشور اصول عقاید امامیه، انتشارات مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق، ۱۳۸۵
- شاکد، شائول، از ایران زرتشتی تا اسلام، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۱
- شایست ناشایست، ترجمه: کتابیون مزداپور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹
- شوالیه، ژان و گریبان، آلن، فرهنگ نمادها، ترجمه: سودابه فضایی، انتشارات جیحون، ۱۳۸۵
- صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه، معانی الاخبار، مؤسسه النشر الاسلامیه، ۱۳۶۱
- قاسمی، علی محمد، برزخ، پژوهشی قرآنی و روایی، انتشارات مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۵
- گزیده‌های زادسپرم، ترجمه: محمد تقی راشد محصل، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶
- _____، دوشن، دین ایران باستان، ترجمه: رؤیا منجم، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۵
- _____، زرتشت و جهان غرب، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، انتشارات مروارید، ۱۳۸۱
- متون پهلوی، ترجمه: سعید عریان، کتابخانه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۱
- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۸
- _____، ترجمه: احمد تفضلی، نشر توس، ۱۳۷۹
- نظری منفرد، علی، معاد، روز رستاخیز، انتشارات دارالفکر، ۱۳۸۳
- یونگ، کارل گوستاو، انسان و سمبول‌هایش، ترجمه: ابوطالب صارمی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲

تولد و کودکی عیسی در دو انجیل غیر رسمی

عبدالرحیم سلیمانی

اشاره

داستان تولد و کودکی عیسی در دو انجیل متی و لوقا، در مجموعهٔ عهد جدید رسمی، آمده است. اما برخی از اناجیل غیررسمی با تفصیل بیشتر به این ماجرا پرداخته‌اند. در برخی از این اناجیل مطالبی آمده که در اناجیل رسمی نیامده و گاهی مطالب در اناجیل غیررسمی متفاوت نقل شده است. از سوی دیگر ماجرای تولد حضرت عیسی در قرآن مجید آمده و گاهی به ظاهر بین دو متن اختلاف است. در برخی از موارد ماجرا آنگونه که در قرآن مجید نقل شده به نقل اناجیل غیررسمی نزدیک‌تر است. یکی از این اناجیل که به ماجرای تولد حضرت عیسی می‌پردازد، «انجیل یعقوب» نام دارد. این نوشته از تولد حضرت مریم - که در اناجیل رسمی نیامده اما در قرآن مجید آمده - تا تولد عیسی را در بردارد. انجیل دیگر «انجیل کودکی توماس» است که به شخصی به نام توماس، فیلسوف اسرائیلی منسوب است و به معجزاتی که حضرت عیسی از پنج سالگی تا دوازده سالگی انجام داده، می‌پردازد. عمدهٔ این معجزات در اناجیل رسمی نقل نشده است. برخی از این معجزات، مانند «خلق پرنده از گل» به گونه‌ای در قرآن مجید در میان معجزات حضرت عیسی نقل شده است. به هر حال مطالعه این دو انجیل، که ترجمه آنها در ادامه ارائه می‌گردد، می‌تواند برای قرآن‌پژوهی و مطالعه تطبیقی قرآن و عهد جدید سودمند باشد. پیشتر در شمارهٔ ۳۴ در خصوص تاریخ نگارش، نویسنده، زبان اصلی و نسخه‌های موجود این دو انجیل مقاله‌ای (با عنوان «اناجیل رسمی») از همین نویسنده انتشار یافته است.

نخست: انجیل یعقوب

باب اول

(۱) در تاریخ اسباط دوازده گانه اسرائیل مردی بسیار ثروتمند به نام یواخیم بود. او همه پیشکشی های خود به خداوند را دو برابر کرد، چون با خود گفت هر چه بر مال خود بیفزایم از آن همه مردم خواهد بود و پیشکشی که به خداوند تقدیم می کنم باعث بخشش گناهان من می شود.

(۲) روز جشن بزرگ خداوند در پیش بود و بنی اسرائیل هدایای خود را می آوردند، پس آنان رو در روی یواخیم ایستادند و رثویل [رئوبن] نیز او را مخاطب ساخته، گفت: «روا نیست که تو نخست، هدایای خود را تقدیم کنی، چون تو ذریه ای در اسرائیل به جا نگذاشته ای». (۳) پس یواخیم بسیار غمگین شده، راه افتاد و تاریخچه اسباط بنی اسرائیل را پی جویی کرده، با خود گفت: «من باید در این تاریخچه جست و جو کنم که آیا من تنها کسی هستم که از خود ذریه ای در اسرائیل به جا نگذاشته ام». پس دید که همه ابرار ذریه ای از خود به جا گذاشته اند. و پدر پدران، ابراهیم را به یاد آورد که خدا در سال های پایانی زندگی اش فرزندش اسحاق را به او عطا کرد. (۴) و یواخیم به نهایت اندوهناک شده، نزد همسرش نرفت، بلکه به بیابان رفته، خیمه ای بر پا کرد و چهل شبانه روز روزه داشت^۱ و با خود گفت: «به سوی غذا و نوشیدنی نخواهم رفت تا خدا به من نظر اندازد، پس غذا و نوشیدنی من دعا خواهد بود»^۲.

باب دوم

(۱) در این هنگام همسر او حنه از دو جهت مویه و زاری می کرد. او می گفت من هم بر بیوگی و هم بر بی فرزندی خویش مویه می کنم.

(۲) روز جشن بزرگ خداوند نزدیک می شد و خادمه اش، یهودیت، به او گفت: «چقدر روح خود را خوار می سازی؟ زیرا روز بزرگ خداوند نزدیک است و نباید دیگر عزاداری کنی. این روسری را که بانوی بافنده آن به من داده بگیر و بپوش، چون من کنیز

۱. متی، ۲۴ (لوقا، ۲۴)؛ قس با: خروج، ۱۸:۲۴؛ ۲۸:۳۴؛ اول پادشاهان، ۸:۱۹.

۲. یوحنا، ۳۴:۴.

تو هستم و این علامت اربابی دارد».

(۳) اما حنه پاسخ داد: «از من دور شو، من هرگز چنین کاری انجام نمی‌دهم؛ خود خداوند مرا خوار و ذلیل کرده است.

(۴) از کجا بدانم که این را شخص فریبکاری به تو نداده و تو آمده‌ای که مرا در گناه خود شریک سازی!» یهودیت پاسخ داد: «چرا باید به خاطر این که حرف مرا گوش ندادی بدخواه تو باشم؟ خداوند خدا رحم تو را بسته^۱ تا فرزندی در اسرائیل نیاوری».

(۵) پس حنه بسیار غمگین شد؛ اما لباس عزا را بر کند و سر خود را تمیز کرده، لباس عروسی خود را بر تن کرد و حدود ساعت نُه به باغ خود رفت تا در آنجا قدم بزند. او درخت غاری دید و زیرش نشست و به سوی خداوند دعا کرده، گفت: «ای خدای اجداد من، به من برکت ده و به دعای من توجه کن، همان طور که رحم سارا را برکت دادی و به او پسری به نام اسحاق عطا کردی».^۲

باب سوم

حنه به آسمان نگاه کرد و گنجشکی را دید که بر درخت غاری لانه کرده است. بالبداهه مرثیه‌ای برای خود سرود:

وای بر من، چه کسی مرا بزاد؟

کدام رحم مرا به دنیا آورد؟

چون من [نزد همه و] نزد فرزندان اسرائیل، ملعون متولد شده‌ام.

و من مورد ملامت واقع شدم و آنان با تمسخر، مرا از معبد خداوند بیرون کرده‌اند.

(۲) وای بر من، من شبیه چه هستم؟

من شبیه پرنندگان آسمان نیستم،

چون حتی پرنندگان آسمان در پیشگاه تو ثمره دارند، ای خداوند!

وای بر من، من شبیه چه هستم؟

من شبیه حیوانات بی عقل نیستم،

چون حتی حیوانات بی عقل در پیشگاه تو ثمره دارند، ای خداوند!

وای بر من، من شبیه چه هستم؟

من شبیه جانوران زمین نیستم،
 چون حتی جانوران زمین در پیشگاه تو ثمره دارند، ای خداوند.
 وای بر من، من شبیه چه هستم؟
 من شبیه این آب‌ها نیستم،
 چون حتی این آب‌ها با شور و شعف به جلو می‌جهند و ماهیان آنها تو را می‌ستایند،
 ای خداوند!

وای بر من؛ من شبیه چه هستم؟
 من شبیه این زمین نیستم،
 چون حتی این زمین میوه خود را در فصل خود^۱ به وجود می‌آورد و تو را ستایش
 می‌کند، ای خداوند!

باب چهارم

(۱) پس حنه فرشته خداوند را دید که به سوی او آمد^۲ و گفت: «حنه! حنه! خداوند دعای تو را شنیده است. تو آبستن شده، خواهی زایید،^۳ و در کل عالم درباره نسل تو سخن گفته خواهد شد». حنه گفت: «به خدای زنده قسم،^۴ اگر من کودکی بیاورم، چه پسر و چه دختر، به عنوان هدیه‌ای به خداوند خدای خود^۵ پیشکش خواهم کرد، و او در تمام زندگی اش خدا را خدمت خواهد کرد».^۶

(۲) و دید که دو فرشته آمدند و به او گفتند: «نگاه کن، شوهرت یواخیم و همراهانش می‌آیند، چون فرشته خداوند نزد او فرود آمد و به او گفت: «یواخیم! یواخیم! خداوند خدا دعای تو را شنیده است.^۷ برو و بین، همسرت حنه آبستن خواهد شد».^۸

(۳) یواخیم بی‌درنگ رفت و چوپانانش را ندا داد، گفت: «ده گوسفند بی‌عیب و بدون لکه بیاورید تا برای خداوند، خدای من باشند. و دوازده گوساله نزد من آورید و این دوازده گوساله برای کاهنان و مشایخ خواهند بود و صد بز بیاورید و این صد بز برای همه قوم خواهند بود».

۱. قس با: مزایم، ۳:۱.
 ۲. قس با: لوقا، ۹:۲؛ اعمال، ۷:۱۲.
 ۳. لوقا، ۱۳:۱؛ پیدایش، ۱۱:۱۶؛ داوود، ۳:۱۳؛ اول سموئیل، ۲۰:۱.
 ۴. داوود، ۱۹:۸؛ قس با، اول سموئیل، ۲۶:۱.
 ۵. اول سموئیل، ۱۱:۱.
 ۶. اول سموئیل، ۱۱:۲؛ ۲۸:۱.
 ۷. لوقا، ۱۳:۱.
 ۸. قس با: لوقا، ۳۱.

(۴) یواخیم با همراهان خود می آمد و حنه بر در ایستاده بود و چون دید که یواخیم می آید فوراً دوید و دست در گردن او انداخت و گفت: «اکنون می دانم که خدا مرا بی اندازه برکت داده است؛ چون همان طور که می بینی بیوه زن دیگر بیوه نیست، و من، که عقیم بودم،^۱ آبستن می شوم». و یواخیم روز اول را در خانه اش به استراحت پرداخت.

باب پنجم

(۱) روز بعد او قربانی های خود را تقدیم می کرد و با خود می گفت: «اگر خدا نسبت به من مهربان باشد جلو عمامه کاهن^۲ را برای من آشکار خواهد کرد». یواخیم قربانی های خود را تقدیم کرد و جلو عمامه کاهن را هنگامی که او به سوی مذبح خداوند بالا می رفت مشاهده کرد. او در خود هیچ گناهی ندید و یواخیم گفت: «اکنون فهمیدم که خداوند، خدا نسبت به من مهربان است و همه گناهان مرا بخشیده است». او در حالی که گناهانش آمرزیده شده بود از معبد خداوند پایین آمده، به سوی خانه خود روانه شد.^۳

(۲) و چون ماه های او کامل شد، همان طور که به او گفته شده بود، در ماه نهم بزاد و از قابله پرسید: «من چه به دنیا آوردم؟» قابله پاسخ داد: «یک دختر». حنه گفت: «روح من^۴ در این روز عظمت یافت». و حنه کودک را در بستر خوابانید. و چون ایام کامل شد، حنه خود را از آلودگی زایمان تطهیر کرده، پستان به دهان کودک نهاد و نام مریم را بر او نهاد.

باب ششم

(۱) کودک روز به روز رشد می کرد. چون شش ماهه شد مادرش او را روی زمین بر پا داشت تا ببیند آیا می تواند بایستد. او هفت قدم راه رفت و در آغوش مادرش قرار گرفت. مادر او را بلند کرده، گفت: «به خداوند، خدای زنده قسم،^۵ تو بر روی این زمین راه نخواهی رفت تا این که تو را در معبد خداوند قرار دهم». او در اتاق خواب کودک محرابی ساخت و آنجا را از هر چیز معمولی و غیرطاهر خالی کرد. او دختران پاکیزه عبرانی را فراخواند و آنان سرگرمی او را فراهم کردند.

۲. خروج، ۲۸:۳۶-۳۸.

۴. قس با: لوقا، ۱:۴۶.

۱. قس با: اشعیا، ۵۴:۱.

۳. قس با: لوقا، ۱:۱۴.

۵. داوران، ۸:۱۹؛ قس با، اول سموئیل، ۱:۲۶.

(۲) یواخیم در نخستین زاد روز کودک جشن بزرگی بر پا کرد^۱ و رؤسای کاهنان و کاتبان و مشایخ و کل قوم اسرائیل را دعوت کرد. یواخیم کودک را نزد کاهنان آورد و آنان او را برکت داده، می‌گفتند: «ای خدای اجداد ما، این کودک را برکت بده و به او نامی عطا کن که در میان همه نسل‌ها برای همیشه پرآوازه باشد».^۲ و همه مردم گفتند: «چنین باد، آمین». و آنان کودک را نزد سران گه‌نه بردند و آنان او را برکت داده، گفتند: «ای خدای عرش اعلی، به این کودک نظر کن و به او برکتی ابدی عطا کن». و مادر کودک او را به اتاق خوابش برده، به او شیر داد. و حنه این سرود را برای خداوند خدا سرود:^۳

من سرودی برای خداوند، خدای خود خواهم سرود، چون او مرا ملاقات کرده و سرزنش^۴ دشمنان را از من دور کرده است.^۵

و خداوند ثمره پرهیزکاری را به من داد،^۶ ثمره‌ای که نزد او بی‌ظنیر و پرمایه است. چه کسی نزد پسران رثوین اعلام خواهد کرد که حنه شیر می‌دهد؟^۷

[بشنوید، ای دوازده سبط اسرائیل، بشنوید: حنه شیر می‌دهد].

و حنه کودک را خوابانید تا در اتاق خوابش و محراب آن استراحت کند و بیرون رفت تا به میهمانان خدمت کند. در پایان جشن، آنان شادمان و با تمجید خدای اسرائیل، آنجا را ترک کردند.

باب هفتم

(۱) ماه‌ها گذشت و طفل رشد کرد. وقتی او دو ساله شد یواخیم به حنه گفت: «بیا تا کودک را به معبد خداوند ببریم»^۸ تا نذری را که کرده‌ایم، ادا کنیم و خداوند (بلایی) بر ما نفرستد و هدیه ما رد نشود». و حنه پاسخ داد: «بیا تا سه سالگی او صبر کنیم^۹ تا کودک در جست‌وجوی پدر و مادر نباشد». یواخیم گفت: «خیلی خوب است».

(۲) وقتی کودک سه ساله شد، یواخیم گفت: «بیا تا دختران پاکیزه عبرانی را بخوانیم و هر یک چراغی روشن به دست گیرند تا کودک باز نگردد و دل او از معبد خداوند بریده

۲. قس با: لوقا، ۴۸:۱.

۱. قس با: پیدایش، ۸:۲۱.

۴. پیدایش، ۱۳:۳۰؛ قس با، لوقا، ۳۵:۱.

۳. قس با: اول سموئیل، ۱:۲.

۶. قس با: امثال سلیمان، ۱۱:۳؛ ۱۳:۲؛ عاموس، ۱۲:۶.

۵. قس با: مزمیر، ۱۰:۴۲ و ۸۱:۰۲.

۸. قس با: اول سموئیل، ۲۱:۱ و به بعد.

۷. پیدایش، ۷:۲۱.

۹. قس با: اول سموئیل، ۲۲:۱.

نشود». و او چنین کرد تا این که آنان وارد معبد خداوند شدند. کاهن کودک را گرفته، بوسید و برکت داد و گفت: «خداوند نام تو را در میان همه نسل‌ها عظمت داده است. خداوند به خاطر تو در پایان دوران،^۱ نجات خود را به فرزندان اسرائیل ارزانی خواهد داشت».

(۳) و او کودک را بر پله سوم مذبح گذاشت و خداوند، خدا فیض خود را بر کودک قرار داد و کودک با مسرت بر پاهای خود رقصید و تمام خاندان اسرائیل او را دوست داشتند.^۲

باب هشتم

(۱) والدین او با تعجب و با سپاس و تمجید خدای قادر به خاطر این که کودک به سوی آنان باز نگشت،^۳ به خانه باز گشتند. و مریم در معبد مانند کبوتری آرام پرورش می‌یافت و غذا را از دست فرشته‌ای دریافت می‌کرد.

(۲) وقتی که او دوازده ساله بود، شورایی از کاهنان تشکیل شد. آنان می‌گفتند: «توجه کنید، مریم در معبد خداوند دوازده ساله شده است. چه باید بکنیم که مبادا او محراب خداوند [خدای ما] را آلوده کند؟» و آنان به کاهن اعظم گفتند: «تو جلو مذبح خداوند بایست؛ وارد (محراب) شو و برای کار مریم دعا کن، و ما هر چه را خداوند بر تو مکشوف نماید انجام خواهیم داد».

(۳) و کاهن اعظم ردای دارای دوازده زنگوله را برگرفت و وارد قدس الاقداس شده، برای کار مریم دعا کرد. [ناگهان] فرشته خداوند را دید که پیش روی او ایستاده، به او می‌گوید: «زکریا، زکریا، خارج شو و مردان بیوه قوم را جمع کن^۴ و از آنان بخواه که عصای خود را بیاورند^۵ و به هر کدام که خداوند علامت [معجزه آسایی] عطا کند، مریم همسر او خواهد بود». و منادی‌ها در سراسر کشور یهودیه پراکنده شدند. شیپور خداوند نواخته شد و همه به سوی آن دویدند.

باب نهم

(۱) و یوسف تبر خود را افکند و بیرون رفت تا آنان را ببیند. هنگامی که جمع شدند،

۲. قس با: اول سموئیل، ۱۶:۱۸.

۴. قس با: اعداد، ۱۷، ۱۶-۲۴ (۹-۱).

۱. قس با: اول پطرس، ۲۰:۱.

۳. قس با: پیدایش، ۲۶:۱۹.

۵. اعداد، ۱۷:۱۷ (۲).

عصاهای خود را برداشته، نزد کاهن اعظم رفتند. کاهن عصاها را از آنان گرفت و وارد معبد شده،^۱ دعا خواند. چون دعا را به پایان رساند عصاها را برداشته و بیرون آمده به آنها داد: اما هیچ نشانه‌ای برا آنها نبود. یوسف آخرین عصا را گرفت و دید که کبوتری از آن بیرون آمده گرد سر یوسف پرواز کرد.^۲ کاهن به یوسف گفت: «ای یوسف، قرعه نیک بر تو افتاده تا باکره خداوند را بگیری و از او محافظت کنی».

(۲) ولی یوسف به او پاسخ داد: «من دارای پسرانی هستم و پیر شده‌ام، اما او دختر کم سن و سالی است و می‌ترسم که مضحکه بنی اسرائیل شوم». و کاهن به یوسف گفت: «از خداوند، خدای خود بترس و به یاد آور همه آن اموری را که خدا بر سر داتان، ابیرام و قورح آورد؛ چگونه به خاطر مخالفتشان زمین دهان باز کرده، آنان را بلعید. و اکنون ای یوسف، بترس که همین امر در خانه تو رخ دهد». پس یوسف ترسیده، مریم را تحت مراقبت خود گرفت. و یوسف به مریم گفت: «ای مریم، من تو را از معبد خداوند تحویل گرفته‌ام، و اکنون تو را در خانه خود ترک می‌کنم و می‌روم تا به صناعت خود پردازم. سپس من نزد تو باز خواهم گشت. خداوند از تو مراقبت خواهد کرد».

باب دهم

(۱) در این زمان شورایی از کهنه تشکیل شد که تصویب کرد: «بیاید بستر و پوششی برای معبد خداوند درست کنیم». کاهن اعظم گفت: «باکره‌های پاک خاندان داوود را به سوی من فرا خوانید». مأموران جست‌وجو کرده، هفت باکره [این‌گونه] یافتند. کاهن اعظم به یاد آورد که آن کودک، مریم، از خاندان داوود بود و در پیشگاه خداوند پاکیزه بود. پس مأموران رفته، او را حاضر کردند.

(۲) پس آنان را داخل معبد خداوند آورد، و کاهن اعظم گفت: «پیش من قرعه بیندازید و مشخص کنید که کدام یک از اینها باید نخ‌های طلایی، سفید، کتان، حریر، آبی، قرمز و ارغوانی خالص را بیافد.^۳ پس ارغوانی خالص و قرمز به نام مریم افتاد. او آنها را گرفت و به خانه رفت. در این زمان زکریا لال گردید^۴ و تا زمانی که زکریا دوباره زبانش باز شد سموئیل جای او را گرفت. اما مریم نخ قرمز را برداشت و بافت».

۱. اعداد، ۲۳:۱۷ (۸)
 ۲. قس با: متی، ۱۶:۳
 ۳. قس با: خروج، ۲۵:۳۵؛ ۲۶:۳۱ و ۳۶:۳۵؛ ۳۷: دوم تواریخ ایام، ۱۴:۳
 ۴. قس با: لوقا، ۱:۲۰-۲۲ و ۶۴

باب یازدهم

(۱) مریم کوزه را برداشته، بیرون رفت تا آن را از آب پر کند و دید که صدایی می‌گوید: «سلام بر تو که بسیار نعمت یافته‌ای. خداوند با تو است. تو در میان زنان مبارک هستی».^۱ او به اطراف، به راست و چپ نگاه کرد تا ببیند صدا از کجا می‌آید. او هراسان به خانه رفت، کوزه را گذاشت، نخ ارغوانی را برداشت و بر جایگاه خود نشست تا کار خود را انجام دهد.

(۲) و دید که فرشته خداوند [ناگهان] پیش روی او ایستاد و گفت: «ای مریم، هراسان مباش، چون تو نزد خداوند همه چیز لطف یافته‌ای و از کلمه او آبتن خواهی شد.^۲ چون او این را شنید با خود اندیشید: «آیا من از خداوند، خدای زنده، آبتن خواهم شد و مانند همه زنان خواهم زایید؟».

(۳) و فرشته خداوند آمده، به او گفت: «ای مریم، نه این‌گونه، چون قوتی از خداوند بر تو سایه خواهد افکند و به همین جهت مولود مبارک تو پسر حضرت اعلا خوانده خواهد شد.^۳ تو نام او را عیسی خواهی نامید، چون او قوم خود را از گناهانشان نجات خواهد داد».^۴ و مریم گفت: «من کنیز خداوند در پیشگاه او هستم: مطابق سخن تو بشود».^۵

باب دوازدهم

(۱) مریم نخ ارغوانی و قرمز را آماده کرد و نزد کاهن آورد. کاهن آنها را گرفت و او را برکت داد و گفت: «ای مریم، خداوند، خدا نام تو را عظیم ساخته است و تو در میان همه نسل‌های زمین مبارک خواهی بود».^۶

(۲) مریم شادمان شده، به سوی خویشاوند خود، الیزابت رفت^۷ و در را کوبید. وقتی الیزابت صدای در را شنید^۸ ردای قرمز خود را نهاد و به سوی در دویده، آن را گشود و چون مریم را بدید او را مبارک خواند و گفت: «مرا چه شده است که مادر خداوند من به

۲. لوقا، ۳۰:۱.

۱. لوقا، ۲۸:۱ و ۴۲؛ قس با: داوران، ۱۲:۶.

۴. متی، ۲۱:۱؛ لوقا، ۳۱:۱.

۳. لوقا، ۳۵:۱ و ۳۲.

۶. پیدایش، ۲:۱۲؛ لوقا، ۴۲ و ۴۸.

۵. لوقا، ۳۸:۱.

۸. لوقا، ۴۱:۱.

۷. لوقا، ۳۹:۱ و ۳۶.

سوی من می آید؟^۱ چون دیدم که آنچه در داخل من است، جهش کرده، تو را مبارک خواند». ^۲ اما مریم امور عجیبی را که فرشته بزرگ، جبرائیل به او گفته بود، فراموش کرد و انگشت به آسمان بلند کرده، گفت: «ای خداوند، من کی هستم که همه زنان [نسل‌های] زمین مرا مبارک می خوانند؟»^۳

(۳) او سه ماه نزد الیزابت ماند.^۴ روز به روز حمل او بزرگ‌تر می شد و مریم نگران شده، به خانه خود رفت و خود را از بنی اسرائیل مخفی کرد.^۵ مریم شانزده ساله بود که همه این امور عجیب برای او رخ داد.

باب سیزدهم

(۱) باری، زمانی که وی در شش ماهگی اش قرار داشت، دید که یوسف از کارش بازگشت و وارد خانه شد و دید که او آبستن است. او بر صورت خود زده، خود را بر روی کیسه البسه انداخت و در حالی که به شدت گریه می کرد، می گفت: «با چه رویی من به سوی خداوند، خدای خود نگاه کنم؟ برای مریم [دوشیزه] چه دعایی می توانم بکنم؟ چون من او را به صورت یک باکره از درون معبد خداوند، خدای خود دریافت کردم و از او مراقبت نکردم. چه کسی به من خیانت کرده است؟ چه کسی این شر را در خانه من انجام داد و او را آلوده ساخت؟ آیا داستان آدم برای من تکرار شده است؟ زیرا همین که آدم در ساعت دعا غایب شد، مار آمده، حوا را تنها یافت و فریفت^۶ و آلوده ساخت هم چنین همین برای من رخ داده است».

(۲) یوسف از روی کیسه البسه بلند شد و مریم را فراخواند و به او گفت: «تو آن کسی هستی که خدا مراقب او بود. چرا چنین کردی و خداوند، خدای خود را فراموش کردی؟ چرا روح خود را خوار ساختی؟ تو آن کسی هستی که در قدس الاقداس تربیت شدی و غذا از دست یک فرشته دریافت می کردی»

(۳) اما مریم به شدت گریه می کرد و می گفت: «من پاک هستم، و هیچ مردی را نمی شناسم». ^۷ پس یوسف به او گفت: «پس آنچه در رحم توست از کجاست؟» و مریم

۲. لوقا، ۱: ۴۱ و ۴۴

۴. لوقا، ۱: ۵۶

۱. لوقا، ۱: ۴۳

۳. لوقا، ۱: ۴۸

۵. لوقا، ۱: ۵۶ و ۲۴

۶. پیدایش، ۳: ۱۳، دوم قرن‌تیان، ۱۱: ۳؛ اول تیموتائوس، ۲: ۱۴

۷. لوقا، ۱: ۳۴

گفت: «به خداوند، خدای زنده قسم،^۱ من نمی دانم این از کجا به درون من آمده است».

باب چهاردهم

(۱) و یوسف بسیار هراسان شده، مریم را ترک کرد و در این اندیشه فرورفت که با او چه کند. او گفت: «اگر من گناه او را پنهان کنم، با شریعت خداوند مخالفت کرده‌ام. و اگر او را نزد بنی اسرائیل افشا کنم، می ترسم که بچه‌ای که در درون اوست از طرف فرشته باشد و من خود بی‌گناهی را برای محکومیت به مرگ تسلیم کرده باشم.^۲ پس با او چه کنم؟ من مخفیانه از او جدا خواهم شد^۳ و شب او را فرا گرفتم.

(۲) و دید که فرشته خداوند در خواب بر او ظاهر شده، گفت: «به خاطر این کودک نگران مباش، چون کودکی که مریم حمل می کند از روح القدس است. او پسری خواهد زایید و تو نام او را عیسی خواهی نهاد، چون او قوم خود را از گناه نجات خواهد داد».^۴ و یوسف از خواب برخاست و خدای اسرائیل را که لطف خود را شامل حال او کرده بود و از مریم مراقبت کرده بود، سپاس گفت.^۵

باب پانزدهم

(۱) و حنّای کاتب نزد یوسف آمده، به او گفت: «ای یوسف، چرا در جمع ما ظاهر نمی شوی؟» و یوسف به او گفت: «من از سفر خسته بودم و روز نخست را استراحت کردم». و حنا برگشت و دید که مریم حامله است.

(۲) پس او شتابان نزد کاهن رفته، به او گفت: «یوسفی که او را تأیید می کردی، جرم فجیعی مرتکب شده است». کاهن اعظم گفت: «چگونه؟» و او گفت: «باکره‌ای را که از معبد خداوند دریافت کرده، آلوده کرده و مخفیانه با او ازدواج کرده و برای بنی اسرائیل آشکار نساخته است». کاهن اعظم به او گفت: «آیا یوسف چنین کرده است؟» و حنّا به او گفت: «مأمورانی بفرست. تو مریم را حامله خواهی یافت». مأموران رفته، مریم را همان گونه که حنّا گفته بود، یافتند و او را به معبد آوردند. مریم جلو محکمه ایستاد و کاهن به او گفت: «ای مریم، چرا چنین کردی؟ چرا روح خود را تحقیر کردی و خداوند، خدای خود

۱. داوران، ۱۹:۸؛ قس با: اول سموئیل، ۱:۲۶. ۲. قس با: متی، ۲۷:۴.

۳. متی، ۱۹:۱. ۴. متی، ۱:۲۰-۲۱.

۵. متی، ۱:۲۴.

را فراموش کردی؟ تو کسی بودی که در قدس الاقداس تربیت یافتی، و غذا از دست فرشتگان دریافت می‌کردی و سرودهای نیایش آنان را می‌شنیدی و پیش آنان می‌رقصیدی تو چرا چنین کردی؟» اما او به شدت گریه می‌کرد و می‌گفت: «به خداوند، خدای زنده قسم،^۱ من در پیشگاه او بی‌گناه هستم و مردی را نمی‌شناسم». و کاهن اعظم گفت: «ای یوسف، تو چرا چنین کردی؟» و یوسف گفت: «به خداوند، خدای زنده قسم او به جان مسیح و به گواهی حقیقت او، من در ارتباط با مریم پاک هستم». و کاهن اعظم گفت: «شهادت دروغ نده و حقیقت را بگو. تو ازدواج با او را مخفی کرده، برای بنی اسرائیل آشکار نساختی و سر خود را زیر دست خدای قادر قرار ندادی^۲ تا بذرت را مبارک گرداند» و یوسف ساکت بود.

باب شانزدهم

(۱) و کاهن اعظم گفت: «باکره‌ای که از معبد خداوند تحویل گرفتی، بازگردان». و یوسف به شدت گریه کرد و کاهن اعظم گفت: «من آب محکومیت خداوند را به شما خواهم داد تا بنوشید و آن آب گناه شما را پیش چشمانتان آشکار خواهد ساخت».^۳

(۲) و کاهن اعظم آب را گرفته، به یوسف داد تا بنوشد و او را به بیابان برهوت [به روستای بالای تپه] فرستاد و او سالم بازگشت و کاهن آب را به مریم نوشانید و او را به بیابان برهوت فرستاد، و او نیز سالم بازگشت و همه مردم شگفت‌زده شدند، چون آب مقدس گناهی را در آنان نشان نداده بود و کاهن اعظم گفت: «خداوند، خدا گناه شما را آشکار نساخته است، پس من هرگز شما را محکوم نمی‌کنم».^۴ و او آنان را مرخص کرد. یوسف مریم را برداشت و شادمان، در حالی که خدای اسرائیل را سپاس می‌گفت، به سوی خانه خود روانه شد.

باب هفدهم

(۱) در این زمان فرمانی از سوی امپراتور آگوستوس صادر شد که همه ساکنان بیت لحم یهودیه باید سرشماری شوند.^۵ و یوسف گفت: «من پسرانم را ثبت می‌کنم، اما با این

۱. داوران، ۱۹:۸؛ قس با: اول سموئیل، ۲۶:۱.

۲. قس با: اول پطرس، ۵:۶.

۳. اعداد، ۳۱:۱۱؛ ۵:۳۱.

۴. قس با: یوحنا، ۱۱:۸.

۵. لوقا، ۱:۲؛ متی، ۱:۲.

کودک [مریم] چه کنم؟ چگونه می‌توانم او را ثبت کنم؟ به عنوان همسر، نه، من از این عمل شرم دارم. آیا به عنوان دخترم؟ اما همه بنی اسرائیل می‌دانند که او دختر من نیست. خداوند طبق اراده خودش عمل خواهد کرد».

(۲) و الاغ [آماده الاغ] خود را یوسف پالان کرد و مریم را بر آن سوار کرد. پسر یوسف الاغ را می‌راند و خود او در پی آنان می‌رفت. آنان نزدیک به سه میل راه رفتند و یوسف نگاه کرد و دید که مریم غمگین است، پس با خود گفت: «شاید طفلی که در درون اوست او را متألم کرده است» و باز یوسف نگاه کرد و دید که او خندان است. یوسف به او گفت: «ای مریم، چگونه است که صورت تو را در یک لحظه، خندان و در لحظه دیگر، غمگین می‌بینم؟» و مریم به او گفت: «ای یوسف، من با چشمان خود دو قوم را می‌بینم؛^۱ یکی غمگین و گریان و دیگری شادان و خندان».

(۳) و آنان به میانه راه رسیدند و مریم به یوسف گفت: «ای یوسف، مرا از الاغ [آماده الاغ] پایین آور، چون کودکی که در درون من است فشار می‌آورد تا متولد شود». یوسف او را پیاده کرد و به او گفت: «تو را در کجا قرار دهم که حجایی برای زایمان تو باشد؟ چون این مکان بیابان است».

باب هیجدهم

(۱) و او غاری را در آنجا یافت و مریم را درون آن برد و او را در آنجا ترک کرد و پسرانش را به مراقبت از او گماشت و بیرون رفت تا در منطقه بیت لحم قابله‌ای عبرانی بیابد.

(۲) [باری من، یوسف، گام بر می‌داشتم ولی پیش نمی‌رفتم. من به گنبد آسمان نظر کرده، دیدم که متوقف است. به هوا نگاه کرده، دیدم که هوا متعجب است و پرندگان آسمان بی حرکت هستند. به زمین نظر انداخته، دیدم که بشقابی در آنجا گذاشته شده و کارگران در اطراف آن قرار گرفته، دستشان در بشقاب است. اما آنانی که می‌جوئند نمی‌جوئند و آنانی که چیزی را بالا می‌آورند چیزی را بالا نمی‌آورند و آنانی که چیزی در دهان می‌گذارند چیزی در دهان خود نمی‌گذارند، بلکه همه صورتشان را به سمت بالا کرده بودند. و دیدم که گله به جلو رانده می‌شد و به جلو نمی‌رفت، بلکه در جای خود ایستاده بود و چوپان دستش را بالا آورده بود تا آنها را [با چوب دستی خود] بزند،

اما دست او در بالا ایستاده بود. و من به جریان نهر نظر کردم دیدم که دهان کودکان بر آن قرار گرفته است، اما آنها نمی‌نوشتند. و سپس در یک لحظه همه چیز دوباره به جریان افتاد.

باب نوزدهم

(۱) و دیدم که زنی از روستای بالای تپه پایین آمد و به من گفت: «ای مرد، به کجا می‌روی؟» و من گفتم: «من در جست‌وجوی قابله‌ای عبرانی هستم». و او در پاسخ من گفت: «آیا تو از اسرائیل هستی؟» و من به او گفتم: «آری». و او گفت: «او چه کسی است که در غار می‌زاید؟» و من گفتم: «نامزد من است». و او به من گفت: «آیا او همسر تو نیست؟» و من به او گفتم: «او مریم است، که در معبد خداوند پرورش یافت و من او را با قرعه به عنوان همسرم دریافت کردم. و با این حال او همسر من نیست، اما او از روح القدس آستن شده است». و قابله به یعقوب گفت: «آیا این حقیقت دارد؟» و یوسف به او گفت: «بیا و ببین». و قابله با او رفت.

(۲) و آنان به مکان غار رفتند و دیدند ابری تیره [روشن] بر غار سایه افکنده است.^۱ و قابله گفت: «روح من امروز عظمت یافته است، چون چشمان من امور عجیبی دیده است، چون نجات‌دهنده بنی اسرائیل متولد شده است». و فوراً ابر از غار محو شد و نور شدیدی در غار ظاهر شد،^۲ به گونه‌ای که چشمان ما نمی‌توانست آن را تحمل کند. پس از اندکی آن نور به تدریج محو شد تا این‌که کودک نمایان شد و او رفت و سینه مادرش مریم را گرفت. پس قابله فریاد زد و گفت: «این روز چه قدر برای من عظیم است که من این صحنه بدیع را دیدم».

(۳) و قابله از غار بیرون آمد و سالومه او را ملاقات کرد و او به سالومه گفت: «سالومه! سالومه! من منظره عجیبی را دیدم که برای تو بگویم. باکره‌ای زاییده است، امری که با طبیعت او سازگار نیست». و سالومه گفت: «به خداوند، خدای زنده قسم،^۳ تا انگشت خود را نگذارم^۴ و وضعیتی او را آزمایش نکنم. من باور نمی‌کنم که باکره‌ای زاییده است».

۱. قس با، متی، ۵:۱۷.

۲. قس با، لوقا، ۲:۳۰ و ۳۲.

۳. اشعیا، ۲:۹.

۴. یوحنا، ۲۰:۲۵.

باب بیستم

(۱) پس قابله داخل شد و به مریم گفت: «خود را آماده کن، چون این مشاجره کوچکی نیست که درباره تو برخاسته است. و سالومه انگشت خود را جلو آورد تا وضعیت او را بررسی کند و او فریاد زد و گفت: «وای بر من به خاطر ظلمی که کردم و به خاطر بی‌ایمانی ام، چون من خدای زنده را آزمودم و احساس کردم که دستانم از من جدا می‌شوند؛ گویا در آتش می‌سوزند!»

(۲) و سالومه به پیشگاه خداوند زانو زده، گفت: «ای خدای اجداد من، مرا در نظر داشته باش، چون من ذریه ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستم. من را بین بنی اسرائیل انگشت‌نما نگردان، بلکه مرا به حالتی که نسبت به فقرا داشتم بازگردان، چون تو می‌دانی، ای خداوند، من به نام تو خدمت می‌کنم و از تو پاداش می‌گیرم».

(۳) و دید که فرشته خداوند روبه‌رویش ایستاده، به او می‌گوید: «ای سالومه، خداوند دعای تو را شنیده است. دست خود را به سوی طفل دراز کن و او را لمس کن تا شفایابی و شادمان شوی». و سالومه سرشار از شادی به سوی طفل رفته، او را لمس کرد [و گفت: من او را خواهم پرستید، چون (در او) پادشاه بزرگی برای اسرائیل متولد شده است.] و سالومه ناگهان [همان طور که خواسته بود] شفا یافت، و از غار بیرون رفت [در حالی که حق را تصدیق می‌کرد].^۱ و دید فرشته خداوند [صدایی] فریاد می‌زند: «سالومه! سالومه! امور عجیبی را که دیدی نقل نکن، تا کودک به اورشلیم بیاید».

باب بیست و یکم

و یوسف برای رفتن به یهودیه آماده شد و در این هنگام غوغایی در بیت لحم یهودیه بر پا شد، چون حکمایی به آنجا آمده، گفتند: «کجاست نوزاد پادشاه یهودیان؟ چون ما ستاره او را در شرق دیده‌ایم و آمده‌ایم که او را پرستش نماییم».

(۲) هنگامی که هیرودیس این را شنید، نگران شد و مأمورانی به سوی آنان فرستاد و مأمورانی نزد کاهنان بزرگ فرستاد و از آنان پرسید: «در ارتباط با مسیح چه نوشته شده است؟ او کجا متولد می‌شود؟» آنان به او پاسخ دادند: «در بیت لحم یهودیه،

چون این‌گونه نوشته شده است.^۱ و او آنان را مرخص کرد و او از آن حکیمان پرسید:^۲ «شما چه علامتی در ارتباط با پادشاه نوزاد دیدید؟» و حکیمان گفتند: «ما دیدیم چگونه ستاره‌ای بسیار بزرگ در میان این ستارگان می‌درخشد و نور آنها را ضعیف می‌کند، به گونه‌ای که آنها دیگر نور نمی‌دهند و بدین‌سان ما فهمیدیم که پادشاهی برای اسرائیل متولد شده است و ما آمده‌ایم تا او را بپرستیم»^۳ و هیرودیس گفت: «بروید و جست‌وجو کنید و هنگامی که او را یافتید به من بگویید تا من نیز آمده، او را پرستش کنم».^۴

(۳) و آن حکیمان روانه شدند و دیدند که ستاره‌ای که در شرق دیده بودند، پیش روی آنان می‌رود تا این‌که آنان به غار رسیدند. و ستاره بر روی سر کودک [روی غار] ایستاد.^۵ و آن حکیمان کودک را همراه مادرش، مریم دیدند و از کیسه خود هدایای طلا، بخور و درّ بیرون آوردند.^۶

(۴) پس فرشته آنان را از بازگشت به یهودیه بر حذر داشت و آنان از راه دیگر به مملکت خود بازگشتند.^۷

باب بیست و دوم

(۱) اما هنگامی که هیرودیس دریافت که آن مردان حکیم او را فریب داده‌اند، خشمگین شد و جلادان خود را فرستاد و به آنان دستور داد تا همه کودکان دو ساله و کوچک‌تر را به قتل برسانند.^۸

(۲) هنگامی که مریم شنید که کودکان را می‌کشند، نگران شده، کودک را برداشت و در پارچه‌هایی پیچید و در آخور گاوی خوابانید.^۹

(۳) اما الیزابت هنگامی که شنید که در پی یحیی هستند، او را برداشت و به روستای بالای تپه رفت. الیزابت اطراف را از نظر گذرانید تا ببیند کجا می‌تواند یحیی را پنهان کند، و هیچ مخفی‌گاهی در آنجا نبود. پس الیزابت ناله بلندی سر داد و گفت: «ای کوه خدا،

۱. متی، ۲: ۷.

۲. متی، ۲: ۸.

۳. متی، ۲: ۱۱.

۴. متی، ۲: ۱۶.

۱. متی، ۲: ۵.

۲. متی، ۲: ۲.

۳. متی، ۲: ۹.

۴. متی، ۲: ۱۲.

۵. لوقا، ۲: ۷.

مرا درباب؛ یک مادر، همراه با کودکش»، چون الیزابت از ترس نمی توانست بالاتر برود. و فوراً گوه دو نیمه شد و او را دریافت کرد و آن گوه نوری ایجاد کرد و اطراف او را روشن کرد، چون فرشته خداوند با آنان بود و از آنان محافظت می کرد.

باب بیست و سوم

(۱) در این زمان، هیروودیس در جست و جوی یحیی بود و مأمورانی نزد زکریا در مذبح فرستاد تا از او بپرسند: «پسرت را کجا مخفی کرده ای؟» و او در پاسخ آنان گفت: «من خادم خدا هستم و مدام از معبد او مراقبت می کنم. من از کجا بدانم که پسرم کجاست؟». (۲) و مأموران برگشتند و همه آنها را به هیروودیس گفتند، پس هیروودیس خشمگین شده، گفت: «آیا پسر او باید پادشاه اسرائیل شود؟» و او مأموران را دوباره با این فرمان فرستاد: «حقیقت را بگو. پسرت کجاست؟ تو می دانی که جانم در دست من است.» و مأموران رفته، این فرمان را به زکریا گفتند.

(۳) و زکریا گفت: «من شهید خدا هستم. خون مرا بریزید! اما روح مرا خداوند دریافت خواهد کرد،^۱ چون تو خون بی گناهی را در جلو معبد خداوند ریخته ای.»^۲ و زکریا در پایان آن روز کشته شد و بنی اسرائیل نفهمیدند که او کشته شده است.

باب بیست و چهارم

(۱) نزدیک به ساعت تحیت و احترام، کاهنان روانه شدند، اما زکریا نیامد که طبق عادت آنان را برکت دهد. و کاهنان در انتظار زکریا ایستادند تا از او با دعا استقبال کنند و خدای بلندمرتبه را تمجید کنند.

(۲) اما چون آمدن او بسیار طول کشید،^۳ آنان نگران شدند. اما یکی از آنان جرأت کرده، وارد محراب شد و او دید که در کنار مذبح خداوند^۴ خون لخته شده است و صدایی می گوید: «زکریا کشته شده است و خون محو نمی شود تا انتقام او سر رسد» و هنگامی که او این سخنان را شنید، نگران شده، بیرون رفت و آنچه را دیده [و شنیده] بود به کاهنان گفت.

۲. قس با، دوم قرنیان، ۲۴-۲۲؛ متی، ۲۳-۳۵.

۴. متی، ۲۳:۳۵.

۱. قس با، اعمال، ۷:۵۹؛ لوقا، ۲۳:۴۶.

۳. قس با، لوقا، ۱:۲۱.

(۳) و آنان آنچه را رخ داده بود شنیدند و دیدند و تابلوهای سقف معبد ناله می‌کردند، و آنان لباس‌های خود را از بالا تا پایین دریدند.^۱ و آنان بدن او را نیافتند و خون او را یافتند که به سنگ تبدیل شده بود. و آنان هراسان شده، بیرون رفتند و [به همه قوم] گفتند: «زکریا کشته شده است». و همه اسباط قوم این را شنیدند و سه روز و سه شب نوحه و ماتم گرفتند.^۲

(۴) و بعد از سه روز کاهنان مشورت کردند که چه کسی را به جای زکریا نصب کنند. قرعه به نام شمعون افتاد. و او کسی بود که روح القدس بر او کشف کرده بود که تا مسیح را در جسم نیند مرگ را ملاقات نخواهد کرد.^۳

باب بیست و پنجم

باری من، یعقوب، که این تاریخ را نگاشتم، هنگامی که در اورشلیم در زمان مرگ هیرودیس غوغایی به پا شد، به بیابان رفتم تا این‌که غوغا در اورشلیم متوقف شد. خداوند را ستایش می‌گویم که به من حکمتی داد تا این تاریخ را بنویسم. فیض الاهی بر کسانی باد که از خداوند می‌ترسند.

دوم: انجیل کودکی توماس

باب اول

من، توماس اسرائیلی، برای شما همه، برادران از میان امت‌ها، تمام معجزات کودکی خداوند ما، عیسی مسیح را و همه اعمال قدرتمندی را که او هنگامی که در سرزمین ما متولد شد، انجام داد می‌گویم و آشکار می‌سازم. ماجرا این‌گونه آغاز شد:

باب دوم

(۱) هنگامی که این پسر، عیسی، پنج ساله بود، در حریم نهر آبی بازی می‌کرد، و او آب جاری را در برکه جمع کرد و در یک لحظه آن را تمیز گردانید و آن را با یک کلمه تحت فرمان خود در آورد.

۲. قس با: زکریا، ۱۰:۱۲ و ۱۴:۱۲.

۱. قس با: متی، ۵۱:۲۷.

۳. لوقا، ۲۶:۲۸، ۲.

- (۲) او گل نرمی ساخت و آن را به شکل دوازده گنجشک در آورد و روز شنبه بود که او این کار را انجام داد و نیز تعداد زیادی کودک با او بازی می‌کردند.
- (۳) باری، وقتی که فردی یهودی دید که عیسی در بازی خود در روز شنبه چه کاری را انجام می‌دهد، سراسیمه رفت و به پدر او، یوسف گفت: «بین، کودک تو در کنار نهر است و گل را برداشته و به شکل دوازده گنجشک در آورده و حرمت شنبه را نگه نداشته است.»
- (۴) و هنگامی که یوسف به آن مکان آمد، بر سر عیسی فریاد زد و گفت: «چرا در شنبه کاری را که برای تو جایز نیست انجام می‌دهی؟» اما عیسی دست‌های خود را بر هم زد و بر گنجشک‌ها فریاد زد «دور شوید!» پس گنجشک‌ها پرواز کرده، به مکان دوری رفتند.
- (۵) یهودیان چون این را دیدند، متعجب شدند و رفته، آنچه را که از عمل عیسی دیده بودند برای بزرگان خود نقل کردند.

باب سوم

- (۱) اما پسر حنای کاتب نزد یوسف ایستاده بود و او شاخهٔ درخت بیدی را برداشته، با آن آبی را که عیسی جمع کرده بود پخش کرد.
- (۲) وقتی عیسی عمل او را دید، خشمگین شده، به او گفت: «ای گستاخ، کافر سبک مغز، برکه و آب به تو چه صدمه‌ای زده؟ بین، تو اکنون نیز مثل یک درخت، خشک می‌شوی و نه برگ می‌آوری و نه شاخه و نه میوه.»
- (۳) و فوراً آن کودک به طور کامل خشک شد و عیسی روانه شده، به خانه یوسف رفت. اما والدین کسی که خشک شده بود او را برداشته، بر جوانی او ماتم گرفتند و او را نزد یوسف آورده، ملامت کردند: «این چه کودکی است که تو داری که چنین اعمالی انجام می‌دهد؟»

باب چهارم

- (۱) پس از آن باز عیسی در روستا راه می‌رفت و کودکی دویده، ضربه‌ای به شانه او زد. عیسی خشمگین شد و به او گفت: «تو بیش از این به راه خود ادامه نخواهی داد» و کودک فوراً افتاد و مرد. اما برخی از کسانی که ناظر واقعه بودند، گفتند: «این کودک از کجا متولد شده است، که هر سخن او به انجام می‌رسد؟»

(۲) و والدین کودک مرده نزد یوسف آمده و او را ملامت کرده، گفتند: «چون تو چنین کودکی داری، نمی توانی نزد ما در این روستا ساکن باشی؛ مگر این که به کودک خود یاد بدهی که برکت دهد نه این که نفرین کند، چون او کودکان ما را به قتل می رساند».

باب پنجم

(۱) و یوسف کودک را به کناری برده، او را مورد عتاب قرار داد و گفت: «چرا اعمالی را انجام می دهی که مردم اذیت شده، دشمن ما شوند و به ما فشار آوردند؟» اما عیسی پاسخ داد: «من می دانم که این سخنان از تو نیست. با این حال به خاطر تو ساکت خواهم شد. اما آنان مجازات خود را خواهند دید». و فوراً کسانی که او را متهم کرده بودند نابینا شدند. (۲) و کسانی که این را دیدند به شدت ترسان و حیران شده، درباره او گفتند: «هر سخنی که به زبان آورد، چه خیر و چه شر، انجام می شود و به معجزه تبدیل می گردد». و چون یوسف دید که عیسی چنین کرده است، برخاست و گوش او را گرفته، به شدت کشید. (۳) و کودک خشمگین شده، به او گفت: «برای تو کافی است که جست و جو کنی و نه این که بیابی، و تو کار بسیار غیر حکیمانه ای انجام دادی. آیا نمی دانی که من متعلق به تو هستم؟ مرا آزار مده».

باب ششم

(۱) و معلمی، زکا نام، که آنجا ایستاده بود، این سخنان عیسی به پدرش را کمابیش شنید و به شدت متحیر شد که او، با این که کودک است، چنین سخنانی را می گوید. (۲) و پس از چند روز زکا نزد یوسف آمده به او گفت: «تو پسر باهوشی داری، و او صاحب درک و فهم است. بیا و او را به من بسیار تا او حروف را بیاموزد و من با حروف همه دانش را به او خواهم آموخت و به او خواهم آموخت که همه بزرگ ترها را احترام بگذارد و آنان را مانند پدر بزرگ ها و پدرها تکریم کند و هم سالان خود را دوست داشته باشد».

(۳) و او همه حروف را از «آلفا» تا «امگا» به وضوح و با دقت تمام گفت. اما او به زکای معلم نگاه کرده به او گفت: «چگونه تو که ذات «آلفا» را نمی شناسی به دیگران «بتا» را می آموزی؟ ای رباکار، نخست اگر تو «آلفا» را می شناسی آن را تعلیم بده و سپس ما

سخن تو را در رابطه با «بتا» باور می‌کنیم». سپس او شروع کرد که از معلم درباره حرف نخست بپرسد، و معلم قادر نبود که پاسخ او را بدهد.

(۴) و کودک، در حالی که عده زیادی سخن او را می‌شنیدند، به زکا گفت: «ای معلم، بشنو، ترتیب حرف اول را ببین و توجه کن به این‌که چگونه آن خطوطی دارد و یک علامت وسط که از میان یک جفت خط که تو می‌بینی می‌گذرد، (چگونه این خطوط) به هم نزدیک می‌شوند، بالا می‌روند و می‌چرخند، سه علامت از یک نوع، که در معرض همدیگر قرار می‌گیرند و همدیگر را به یک نسبت برابر حمایت می‌کنند. در اینجا تو خطوط آلفا را داری».

باب هفتم

هنگامی که زکای معلم شنید که این مقدار زیاد اوصاف مجازی حرف اول شرح داده شد از چنین پاسخی و چنین تعلیم بزرگی مبهوت شد و به حاضران گفت: «وای بر من، من دچار سرگیجه شده‌ام، چقدر من بدبختم؛ من با آوردن این کودک نزد خود باعث شرمساری خود شده‌ام».

(۲) پس ای برادر، یوسف، از تو تمنا دارم که او را از من دور کنی. من نمی‌توانم نگاه با صلابت او را تحمل کنم، من هرگز نمی‌توانم سخن او را بفهمم. این کودک متولد زمین نیست؛ او می‌تواند حتی آتش را رام کند. شاید او حتی قبل از خلقت جهان متولد شده باشد. کدام شکم او را حمل کرد، کدام رحم او را پرورش داد، من نمی‌دانم. وای بر من، ای دوست من، او مرا حیران می‌کند، من نمی‌توانم دانش او را تعقیب کنم. من خود را فریب داده‌ام، من چقدر بیچاره هستم! من سعی کردم شاگردی پیدا کنم، و خود را نزد یک معلم یافتم.

(۳) ای دوستان من، من درباره رسوایی خود می‌اندیشم که من، یک پیرمرد، مغلوب یک کودک شده‌ام. من فقط می‌توانم به خاطر این کودک مأیوس شده بمیرم، چون نمی‌توانم در این ساعت به صورت او نگاه کنم. و وقتی همه بگویند که من مغلوب طفل صغیری شده‌ام، من چه چیزی برای گفتن دارم؟ و من درباره خطوط حرف اول، که او به من گفت، چه می‌توانم بگویم؟ ای دوستان من، من نمی‌دانم، چون من نه آغاز آن را می‌دانم و نه انتهای آن را.

(۴) پس ای برادر، یوسف، او را بگیر و به خانه خود ببر. او موجود بزرگی است، یک خدا، یا یک فرشته یا چیزی که من می‌توانم بگویم که من نمی‌شناسم.

باب هشتم

(۱) و در حالی که یهودیان زکا را دلداری می‌دادند، کودک [عیسی] با صدای بلند خندید و گفت: «باشد که آنچه از آن توست ثمر دهد، و کوردلان ببینند. من از عالم بالا آمده‌ام تا آنان را نفرین کنم و آنان را به سوی آنچه متعلق به عالم بالاست دعوت کنم، همان‌طور که آن کس که مرا به خاطر شما فرستاد، خواسته است.»

(۲) هنگامی که سخن کودک تمام شد، فوراً تمام کسانی که مورد نفرین او قرار گرفته بودند شفا یافتند. و از آن به بعد کسی جرأت نکرد که او را خشمگین کند، مبادا نفرین کند و او علیل شود.

باب نهم

(۱) چند روز بعد عیسی بر بام بالاخانه‌ای بازی می‌کرد و یکی از کودکانی که همبازی او بود از بام سقوط کرده، جان داد. هنگامی که دیگر کودکان منظره را دیدند پا به فرار گذاشتند و عیسی تنها باقی ماند.

(۲) و والدین کودکِ جان داده، آمدند و عیسی را متهم کردند که او را پایین انداخته است. عیسی پاسخ داد: «من او را پایین نیانداختم». اما آنان همچنان به او ناسزا می‌گفتند.

(۳) پس عیسی از بام پایین پرید و پیش جسد کودک ایستاد و با صدای بلند فریاد زد: «زنون - نام کودک این بود - برخیز و به من بگو، آیا من تو را پایین انداختم؟» و کودک ناگهان برخاست و گفت: «نه، خداوندا، تو مرا پایین نیانداختی، بلکه مرا برخیزاندی.» و هنگامی که آنان این بدیدند متعجب شدند. و والدین کودک خدا را به خاطر معجزه‌ای که رخ داده بود تسبیح گفتند و عیسی را پرستیدند.

باب دهم

(۱) چند روز بعد مرد جوانی در گوشه‌ای چوب می‌شکست و تبر افتاده روی پای او خورد و آن را قطع کرد. او چنان خون‌ریزی می‌کرد که مشرف به مرگ شد.

(۲) و هنگامی که غوغا شد و مردم ازدحام کردند، عیسیای کودک، نیز به آن سو دوید و راه خود را از میان جمعیت گشود و پای مصدوم را گرفت و آن بی‌درنگ شفا یافت. و عیسی به مرد جوان گفت: «حال برخیز، و چوب بشکن و به یاد من باش.» و هنگامی که جمعیت آنچه را رخ داده بود دیدند، کودک را پرستیده، گفتند: «واقعاً روح خدا در این کودک ساکن است.»

باب یازدهم

(۱) هنگامی که او شش ساله بود، مادرش به او کوزه‌ای داده او را فرستاد تا آب بکشد و به خانه بیاورد.

(۲) اما در ازدحام جمعیت به کسی برخورد کرد و کوزه شکست. اما عیسی تن پوش خود را باز کرده از آب پر کرد و نزد مادر خود آورد. و هنگامی که مادرش این معجزه را دید او را بوسید و اعمال اسرارآمیزی را که از او دیده بود نزد خود حفظ کرد.^۱

باب دوازدهم

(۱) و باز در زمان کِشت، کودک همراه پدرش برای کشت گندم به مزرعه‌اشان رفت. و چنان‌که پدرش بذر می‌کاشت، عیسیای کودک نیز یک دانه بذر گندم کاشت.

(۲) و هنگامی که او درو کرده آن را کوبید، صد پیمانۀ برداشت کرد^۲ و همه فقرای روستا را به خرمنگاه فرا خوانده به آنان گندم داد و یوسف اضافه گندم را برداشت. او هشت ساله بود که این اعجاز را انجام داد.

باب سیزدهم

(۱) پدر او یک نجار بود و در آن زمان خیش و یوغ می‌ساخت. او از مرد ثروتمندی سفارش ساخت تختی را دریافت کرد. و چون یک تیر چوب کوتاه‌تر از دیگری بود و نمی‌دانستند چه باید بکنند، عیسیای کودک به پدرش یوسف گفت: «دو قطعه چوب را بگذار و آنها را از وسط تا یک طرف مساوی کن.»

(۲) و یوسف به گفته کودک عمل کرد. و عیسی طرف دیگر ایستاد و قطعه چوب

کوتاه‌تر را کشید و مساوی با دیگری کرد. و پدر او، یوسف، این را بدید و متعجب شد و کودک را در آغوش کشیده، بوسید و گفت: «شادمانم که خدا این کودک را به من داده است».

باب چهاردهم

(۱) و چون یوسف درک و فهم کودک، و سن و سال و رشد عقلی او را دید، بار دیگر بر آن شد که کودک نباید نسبت به حروف ناآگاه بماند؛ و او کودک را گرفته به معلم دیگری سپرد. و این معلم به یوسف گفت: «نخست به او یونانی و سپس عبری را خواهم آموخت». چون معلم از دانش کودک اطلاع داشت و از او بیم داشت. با این حال او الفبا را نوشت و با او برای مدتی طولانی تمرین کرد: اما کودک به او جوابی نمی‌داد.

(۲) و عیسی به او گفت: «اگر تو واقعاً یک معلم هستی، و اگر تو حروف را خوب می‌شناسی، به من معنای «آلفا» را بگو، و من معنای «بتا» را به تو خواهم گفت». و معلم خشمگین شد ضربتی به سر او زد. و کودک درد کشید و او را نفرین کرد، و او فوراً غش کرد و به صورت بر روی زمین افتاد.

(۳) و کودک به خانه یوسف بازگشت. اما یوسف محزون شده به مادر او دستور داد: «مگذار او از در بیرون رود، چون همه کسانی که او را خشمگین می‌کنند می‌میرند».

باب پانزدهم

پس از مدتی معلم دیگری، که دوست واقعی یوسف بود، به او گفت: «این کودک را به مدرسه نزد من بیاور. شاید من بتوانم، با تشویق، حروف را به او تعلیم دهم». و یوسف به او گفت: «ای برادر، اگر جرأت و شهامت آن را داری، او را با خود ببر». و معلم با ترس و دلهره او را برد، اما کودک مسرور و شادمانه می‌رفت.

(۲) و او با شجاعت به مدرسه رفت و کتابی را یافت که روی میز مطالعه بود،^۱ و آن را برداشت، ولی حروف آن را نخواند، بلکه دهان خود را باز کرد و به وسیله روح القدس سخن گفت و شریعت را به کسانی که اطراف او ایستاده بودند تعلیم داد. و جمعیت زیادی جمع شده آنجا ایستاده به سخنان او گوش می‌دادند و از کمال تعلیم و صلابت

سخن او^۱ در تعجب بودند، که با این‌که یک طفل است، این‌گونه سخن می‌گوید.
 (۳) اما وقتی یوسف این را شنید، نگران شده به سوی مدرسه دوید، او نگران بود که شاید این معلم نیز مهارت نداشته باشد (معلول شود). اما معلم به یوسف گفت: «ای برادر، بدان که من این کودک را به عنوان شاگرد آوردم؛ اما او سرشار از فیض و حکمت عظیم است؛ و حال از تو استدعا دارم، ای برادر، که او را به خانه خود ببری».
 (۴) و چون کودک این را بشنید، به معلم تبسمی کرد و گفت: «از آنجا که درست سخن گفתי و شهادت به حق دادی، به خاطر تو نیز آن کس که سردرد دارد شفا خواهد یافت.»
 و فوراً معلم دیگر شفا یافت. و یوسف کودک را برداشته به سوی خانه‌اش روان شد.

باب شانزدهم

(۱) یوسف پسرش یعقوب را فرستاد تا هیزم ببندد و به خانه آورد، و عیسای کودک به دنبال او رفت. و در حالی که یعقوب تکه چوب‌ها را جمع می‌کرد، یک افعی دست او را نیش زد.

(۲) و همان‌طور که یعقوب افتاده بود و درد می‌کشید و در شرف مرگ بود، عیسی نزدیک آمده بر جای نیش دمید و فوراً درد متوقف شد و آن جانور منفجر شد، و یعقوب به یکباره سالم شد.

باب هفدهم

و پس از این حوادث در همسایگی یوسف طفل شیرخواره‌ای که مریض بود^۲ مرد، و مادر او به شدت گریه می‌کرد.^۳ و عیسی شنید که ماتم و مهممه^۴ زیادی بر پا شده، و به سرعت دوید و کودک را مرده یافت. او سینه کودک را لمس کرده^۵ گفت: «به تو می‌گویم،^۶ نمیر و زندگی کن و با مادرت باش».^۷ و بی‌درنگ او بیدار شده، خندید. و او به آن زن گفت: «او را بردار و به او شیر بده^۸ و مرا به یاد داشته باش».

۱. قس با: لوقا، ۲۲:۴.

۲. قس با: مرقس، ۲۲:۵ و شماره‌های بعد؛ لوقا، ۱۱:۷ و شماره‌های بعد.

۳. قس با: مرقس، ۳۸:۵؛ لوقا، ۱۳:۷.

۴. مرقس، ۳۸:۵.

۵. لوقا، ۱۴:۷.

۶. لوقا، ۱۴:۷.

۷. قس با: مرقس، ۴۳:۵؛ لوقا، ۵۵:۸.

۸. قس با: لوقا، ۱۵:۷.

(۲) و هنگامی که مردمی که اطراف ایستاده بودند این را بدیدند، متعجب شده گفتند: ^۱ «واقعاً این کودک یا یک خداست یا یک فرشته خدا، چون هر سخن او یک عمل واقع شده است». و عیسی از آنجا رفته با دیگر کودکان بازی می کرد.

باب هیجدهم

(۱) پس از مدتی خانه‌ای در حال ساخته شدن بود و اختشاش عظیمی به پا شد و عیسی برخاست و به آنجا رفت. او دید که مردی افتاده و مرده است، پس دست او را گرفت و گفت: «ای مرد، به تو می گویم برخیز^۲ و کار خود را انجام بده». و او فوراً برخاست و عیسی را پرستش کرد.

(۲) و چون مردم این بدیدند، متعجب شده، گفتند: «این کودک از آسمان است، چون ارواح بسیاری را از مرگ نجات داده، و می تواند آنها را در طول حیاتش حفظ کند».

باب نوزدهم

(۱) و هنگامی که او دوازده ساله بود پدر و مادرش بر طبق رسم برای عید پَسَح با همسفرانشان به اورشلیم رفتند، و پس از عید پَسَح بازگشتند تا به خانه خود بیایند. و در حالی که آنان باز می گشتند، عیسی کودک به اورشلیم بازگشت. اما پدر و مادر او گمان می کردند که او در میان همسفران است.

(۲) و هنگامی که به اندازه مسافت یک روز رفتند، او را در میان آشنایان جست و جو کردند، و چون او را نیافتند، مضطرب شده در پی او به شهر بازگشتند. و پس از سه روز او را در هیکل یافتند، در حالی که در میان معلمان نشسته بود و به شریعت گوش می داد و از آنان سؤال می پرسید. و همه متوجه او بودند و در حیرت بودند که او، که یک کودک است، مشایخ و معلمان قوم را ساکت کرده، قطعات شریعت و سخنان انبیا را توضیح می دهد.

(۳) و مادرش، مریم، نزدیک آمده به او گفت: «چرا با ما چنین کردی؟ بین ما با نگرانی در پی تو بودیم». عیسی به آنان گفت: «چرا در پی من بودید؟ مگر نمی دانید که من باید در خانه [در امور] پدر خود باشم؟»^۳

۲. قس با: لوقا، ۱۴:۷؛ مرقس، ۴:۱۵.

۱. قس با: لوقا، ۱۶:۷.

۳. لوقا، ۲:۴۱-۵۲.

(۴) اما کاتبان و فریسیان گفتند: «آیا تو مادر این کودک هستی؟» و مریم گفت: «هستم». و آنان به او گفتند: «تو در میان زنان مبارک هستی، چون خداوند میوهٔ رحم تو را برکت داده است.^۱ چون چنین شکوه و چنین فضیلت و حکمتی را هرگز ندیده و نشنیده‌ایم».

(۵) و عیسی برخاسته به دنبال مادرش رفت و نسبت به پدر و مادرش متواضع بود؛ اما مادر او همه این اموری را که رخ داده بود در خاطر خود نگه می‌داشت. و عیسی در حکمت و قامت و فیض^۲ رشد می‌کرد. شکوه و جلال برای همیشه با او باد. آمین

